

باب چهارم

## فارسی دری

www.KetabFarsi.com

## معارضه فارسی و عربی

استیلای نازیان و اسلام آوردن ایرانیان هیچیک در تغییر زبان توده مردم این سرزمین تأثیر نکرد. زیرا که بسیاری از نواحی ایران خاصه در قسمتهای شرقی به صلح گشوده شد و تا مدتی همان فرمانروایان ایرانی مأمور اداره کارها بودند. گذشته از این، حکمرانان تازی که به حکومت ولایتهای ایران مأمور می شدند هنوز با اصول اداری و امور دیوانی آشنائی نداشتند و این امور ناگزیر به دست ایرانیانی اداره می شد که در کارهای مزبور صاحب تجربه و اطلاع بودند. از اسناد معدودی که در دست است بخوبی می توان دریافت که تا يك قرن پس از استیلای نازیان هنوز کارهای اداری یعنی امور دفتر و دیوان به فارسی انجام می گرفت. به موجب روایات متعدد در مغرب ایران نخستین بار دفتر و دیوان هنگام حکومت حجاج بن یوسف (۴۱-۹۵ هجری) به عربی نقل شد. در این باب روایت بلاذری در کتاب فتوح البلدان چنین است:

«دیوان خراج سواد و دیگر بخش های عراق به فارسی بود. چون حجاج ولایت عراق جست امر کتابت را به زادان فرخ پسر پیری سپرد. صالح بن عبدالرحمن

مولای بنو تمیم، که به تازی و فارسی نوشتن می دانست با وی بود. پدر صالح از اسیران سیستان بود. زادان فرخ وی را به خدمت حجاج آورد... صالح گفت «بخدا اگر بخواهم حساب را به تازی بگردانم نتوانم کرده... پس از آن... زادان فرخ به قتل رسید و حجاج امر کتابت را به صالح سپرد. صالح سخنی را که میان وی و زادان فرخ در نقل دیوان به تازی رفته بود با حجاج باز گفت. حجاج بر آن شد که دیوان را از پارسی به تازی بگرداند و صالح را بر آن گماشت... مردانشاء پسر زادان فرخ گفت: «خدایت ریشه از جهان برکناد که ریشه پارسی برکندی.»<sup>۱</sup>

در خراسان نیز تا اواخر خلافت هشام بن عبدالملک (۱۵۵-۱۲۵) همان دستگاه اداری ساسانی دوام داشت. جهشیاری می نویسد: «تا این زمان بیشتر همنشیان خراسان مجوس بودند و حسابها به فارسی نوشته می شد. در سال یکصد و بیست و چهار هجری یوسف بن عمر که حکومت عراق داشت به نصر بن سیار نامه ای نوشت و آن را بوسیله مردی به نام سلیمان طیار برایش فرستاد و در نامه مزبور نوشت که در کارها و نویسندگی های خود از هیچیک از اهل شرك كمك نخواهد. نخستین کسی که در خراسان دفتر و دیوان را از فارسی به عربی برگرداند اسحق بن طلیق یکی از افراد بنی نهشل بود.»<sup>۲</sup>

از آن پس زبان عربی در سراسر ایران بعنوان زبان اداری و رسمی به کار رفت و گروهی از ایرانیان به آموختن آن زبان روی آوردند، زیرا گذشته از آنکه مشاغل و مقامات دولتی و اداری مستلزم دانستن و به کار بردن زبان عربی بود به وسیله آن با سراسر قلمرو خلافت اسلامی می توانستند ارتباط یابند. شماره ایرانیانی که در زبان عربی استاد و ادیب بودند و به این زبان شعر می گفتند در سه قرن نخستین اسلام بسیار بود. ثعالبی در یقینة الدهر از ۱۱۹ شاعر عربی زبان که در زمان سامانیان تنها در خراسان و ماوراءالنهر می زیسته اند سخن می گوید و در تیسمة الیقین نیز گروهی دیگر را بر این شمار می افزاید. از گروه دانشمندان و

(۱) فتوح البلدان، چاپ مصر، ج ۲، ص ۳۶۸.

(۲) کتاب الوزراء والکتاب، ترجمه فارسی، ص ۱۵۵.

فیلسوفان نامدار ایرانی که آثار پر ارزش خود را به عربی تألیف و یا کتابهای ادبی و علمی ایران را به عربی ترجمه کرده‌اند نیز عده کثیری را می‌شناسیم و بعضی کتابهای ایشان را در دست داریم.<sup>۳</sup>

اما در این میان اکثریت جامعه ایرانی تنها زبان ملی خود را به کار می‌برد و با عربی آشنائی نداشت و طوایف عرب که همراه سپاه اسلام به ایران آمده یا بعدها به این سرزمین کوچ کرده بودند غالباً از جامعه ایرانی جدا می‌زیستند و با ایرانیان آمیزشی نداشتند.

جاحظ از مفسری به نام موسی بن سیارالاسواری سخن می‌گوید که در نظر او از شکفتن‌های جهان بوده، زیرا که فصاحت او در فارسی با فصاحتش در عربی برابری داشته است. و می‌نویسد در مجلس خود که مشهور بود می‌نشست. تازیان در سمت راست و ایرانیان در چپ او می‌نشستند و او آیه‌ای از کتاب خدا را می‌خواند و آن را به عربی برای تازیان تفسیر می‌کرد. سپس به ایرانیان روی می‌کرد و تفسیر آن را برای ایشان به فارسی می‌گفت و کسی در نمی‌یافت که به کدام يك از این دو زبان بهتر سخن می‌گوید<sup>۴</sup> و این مرد در اواخر قرن دوم تا اوایل قرن سوم زندگی می‌کرده است.

از اینجا خوب می‌توان دریافت که نه مهاجران تازی با جامعه ایرانی آمیخته بودند و نه اکثریت توده ایرانیان با زبان عربی آشنائی داشته‌اند. به این طریق زبان عربی تنها میان دیوانیان و ادیبان و دانشمندان، که طبعاً به حسب وضع اجتماعی زمانه وابسته به دستگاه حکومتی و اداری بودند، رواج داشته و عامه مردم ایران از آن بیگانه بوده‌اند.

این طبقه که امتیازات اجتماعی مهمی داشتند البته خود را برگزیدگان قوم می‌شمردند و دانستن زبان عربی را دلیل برتری خود می‌دانستند و به همین سبب کسانی را که با زبان تازی آشنا نبودند جاهل و فرومایه به حساب می‌آوردند.

(۳) درباره کتابهای پهلوی که در این دوران به عربی ترجمه شده است می‌توان به الفهرست ابن ندیم و مکتب‌شناسی مرحوم بهار، ج ۱، ص ۱۵۲-۱۵۸ مراجعه کرد.

(۴) البیان و التبیین، چاپ قاهره، ص ۳۴۶.

زمانی که نخستین قیامهای ملی ایران بر ضد فرمانروایان تازی و دستگاه خلافت آغاز شد بعضی از پیشوایان ایرانی که پیش از گردنکشی به آن دستگاه وابسته بودند با عربی آشنائی داشتند و در کارهای حکومت آن زبان را به کار می بردند. منشیان که سروکارشان با زبان عربی بود ایشان را «عالم» می خواندند. صاحب تاریخ سیستان درباره حمزه بن عبدالله الشاری که در سیستان خروج کرد می نویسد که «او عالم بود و تازی دانست. شعراء او تازی گفتند».<sup>۵</sup>

اما درباره یعقوب لیث می گوید: «پس شعرا او را شعر گفتندی به تازی... او عالم نبود. دریافت».<sup>۶</sup> بنابراین یعقوب که از میان توده مردم برخاسته بود عربی نمی دانست و جانشینان او نیز شاید چنین بودند.

اما در همین زمان ظاهر آ گروهی عظیم بوده اند که خواندن و نوشتن به زبان فارسی را می دانستند و با زبان عربی آشنا بودند، چنانکه امیر اسماعیل سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵) پس از آنکه خواجه ابوالقاسم سمرقندی را به تألیف کتاب السواد الاعظم واداشت و او آن کتاب را به زبان عربی نوشت «بفرمود که این کتاب را به یارسی گردانید تا چنانکه خاص را بُوَد عام را نیز بُوَد».<sup>۷</sup>

ویداست که اینجا مراد از عام کسانی است که کتابهای فارسی را می توانستند بخوانند، اما از خواندن نوشته های عربی عاجز بودند، زیرا آنانکه اصلاً خواندن نمی دانستند طبعاً از ترجمه فارسی هم بهره مند نمی شدند.

پادشاهان دیگر سامانی هم با زبان عربی آشنائی نداشتند، چنانکه چون در زمان منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل (۳۵۰-۳۶۵) تفسیر بزرگ طبری را از بغداد آوردند «دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عبارت کردن آن به زبان تازی، و چنان خواست که مرین را ترجمه کند به زبان پارسی».<sup>۸</sup>

سیاست ترویج زبان فارسی و ترجمه کتابهای مهم تازی به این زبان که

(۵) تاریخ سیستان، چاپ تهران، ص ۲۱.

(۶) ایضاً، ص ۲۰۹.

(۷) السواد الاعظم، چاپ بنیاد فرهنگ ایران، ص ۱۹.

(۸) ترجمه تفسیر طبری، چاپ تهران، ص ۵.



پادشاهان سامانی پیش گرفتند به انکای تمایلات اکثریت عظیم ایرانیان بود که زبان خود را عزیز داشتند و با زبان عربی بیگانه بودند و گسردهی که فارسی خواندن می‌دانستند و نازی را درست نیاموخته یا با آن هیچ آشنا نبودند.

ابن حوقل (قرن چهارم) درباره کسی به نام ابومنصور بغوی که صاحب برید نیشابور بوده می‌گوید: دوی توانگرترین مردم خراسان و پر کتاب‌ترین آنان است: در نویسندگی میان خراسانیان بی‌نظیر، لیکن در عربی الکن و در فارسی افصح است.<sup>۹</sup> و یکی از دلایلی که از روی آنها می‌توان به وجود این گروه اخیر پی برد آناری است که از فارسی مکتوب چهار پنج قرن اول اسلام به زبان فارسی و به یکی از خطوط غیر عربی به دست آمده است و درین باب جای دیگر با تفصیل بیشتر گفتگو خواهیم کرد.

سیاست ترویج زبان فارسی پس از دوره سامانیان دوام یافت و این نیز دلیل است بر اینکه فرمانروایان از تمایل اکثریت ملت ایران پیروی می‌کردند، زیرا اگر عمل شاهان ایرانی و فارسی زبان صفاری و سامانی را نتیجه احساسات ملی بشماریم به ترکان غزنوی و سلجوقی نسبت ایران دوستی نمی‌توان داد. و حال آنکه در دوران ایشان تمایل به زبان فارسی بیشتر شد تا آنجا که ابوالعباس اسفراینی وزیر محمود غزنوی بار دیگر دفتر و دیوان دولتی را به زبان فارسی برگردانید. البته کاتبان دولتی که دانستن و به کار بردن زبان عربی را مایه افتخار و وسیله ارتزاق خود می‌دانستند از این عمل رنجیدند و نفوذ ایشان موجب شد که با روی کار آمدن احمد بن حسن میمندی بار دیگر مکاتبات دولتی را به عربی نقل کنند. در این باب عتبی در تاریخ یمنی می‌نویسد:

«وزیر ابوالعباس در صنعت دیری بضاعتی نداشت و به ممارست قلم و مداومت ادب ارنیاض نیافته بود. و در عهد او مکتوبات دیوانی را به پارسی نقل کردند و...»<sup>۱۰</sup> سپس میمندی را می‌ستاید که با وزارت او کار دبیران (عربی‌دان)

(۹) صوره‌الارض، چاپ بیروت، ص ۳۶۹.

(۱۰) ترجمه تاریخ یمنی، چاپ تهران، ص ۳۴۵.

باز رونق گرفته است.

اما این سیر فقهرائی بی اثر بود و پیوسته میل به ترك زبان عربی و به کار بردن فارسی در امور اداری و آثار ادبی و علمی بیشتر می شد. چنانکه در همان دوره محمود غزنوی دانشمندانی مانند ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا در مقابل کتابهای فلسفی و علمی خود که به اقتضای زمان همه به عربی نوشته می شد کتابهایی نیز به زبان فارسی تألیف کردند، و مترجم کتاب معروف کلیله و دمنه که در دستگاه آخرین پادشاهان غزنوی می زیست به صراحت می گوید «رغبت مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر گشته است»<sup>۱۱</sup>

مترجم تاریخ بخارا نیز می نویسد: «و بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت ننمایند. دوستان از من درخواست کردند که این کتاب را به پارسی ترجمه کن. فقیر اجابت کرده ترجمه کردم در جمادی الاولی سنه اثنین و عشرين و خمسمائه»<sup>۱۲</sup>

از قرائن بسیار پیداست که ایرانیان هیچگاه زیر سلطه زبان عربی نرفته بودند و جز در دستگاه اداری عمال خلیفه و جانشینان ایشان این زبان رواج و نفوذی نداشت و استعمال آن در سرزمین ایران جز به تصنع انجام نمی گرفت و حتی در بعضی موارد بکار بردن آن امکان نداشت. برای اثبات این نکته کافی است که به جمله آخر عباراتی که از تاریخ یمنی نقل شد توجه شود، آنجا که پس از حکم کلی به اینکه «مناسیر و امثله و مخاطبات به تازی نویسند» به استثنائی قائل می شود: «مگر جائی که مخاطب از معرفت عربیت و فهم آن قاصر و عاجز باشد»<sup>۱۳</sup> و البته این موارد متعدد بوده است.

از بعضی روایات تاریخی نیز این نکته را می توان دریافت که اگر چه تا قرن پنجم هجری دیران و وابستگان دستگاههای فرمانروائی با خواندن و نوشتن

(۱۱) کلیله و دمنه، چاپ مینوی، ص ۲۵.

(۱۲) تاریخ بخارا، چاپ ۱۳۱۷، ص ۲.

(۱۳) ترجمه تاریخ یمنی، ص ۳۴۶.

به زبان عربی آشنا بوده‌اند در گفتگو به این زبان تسلطی نداشته‌اند. یکی از موارد این استنباط نوشته ابوالفضل بیهقی است آنجا که مراسم استقبال نماینده خلیفه را از طرف عمال سلطان محمود غزنوی بیان می‌کند و می‌گوید:

«سه حاجب و ابوالحسن کرخی و مظفر حاکم ندیم که سخن تازی نیکو گفتندی... پذیره شدند و رسول را با کرامتی بزرگ در شهر آوردند.»<sup>۱۴</sup>

و از اینجا پیداست که عده معدودی از دبیران و درباریان با سخن گفتن و محاوره عربی آشنا بوده‌اند و دیگران، که به احتمال فراوان به این زبان می‌نوشته و می‌خوانده‌اند، «سخن تازی نیکو نمی‌گفته‌اند».

سپس در دوره فرمانروائی سلجوقیان و خوارزمشاهیان کم‌کم به حکم ضرورت زبان عربی در دستگاه اداری از رواج افتاد. شاهان سلجوقی به احتمال قوی با فارسی آشنا و از عربی بیگانه بودند. نامه‌های امام محمد غزالی به سلطان سنجر و درباریان و بزرگان آن زمانه<sup>۱۵</sup> دلیلی بر این معنی است و مجموعه مکاتبات دولتی و احکام رسمی دوره خوارزمشاهیان که در کتاب التوسل الی التوسل<sup>۱۶</sup> گرد آمده است نیز بخوبی این را ثابت می‌کند. بعد از حمله مغول و خاصه پس از انقراض خلافت بغداد نیز دیگر برای آنکه زبان عربی در دستگاه اداری به کار رود وجهی و موجبی نماند، و غلبه فارسی بر عربی مسلم شد.

اما تأثیر دانشمندان و درباریانی که با زبان عربی انس و الفت یافته بودند در فارسی بجا ماند و باید گفت که فراوانی لغات عربی در نوشته‌های فارسی بیش از هر چیز نتیجه کار این دو گروه است. علوم دینی اسلامی و تصوف و علوم عقلی و نقلی که نخست به زبان رسمی خلافت اسلامی یعنی عربی تألیف می‌شد و سپس به فارسی نقل گردید نیز در نفوذ و رواج لغات عربی در این زبان بسیار مؤثر بود زیرا که نویسندگان جز در موارد معدود اصطلاحات آن فنون را عیناً در فارسی

(۱۴) تاریخ مسعودی، چاپ فیاض، ص ۲۸۷.

(۱۵) مکاتیب فارسی غزالی، تصحیح عباس اقبال، تهران (۱۳۳۳).

(۱۶) التوسل الی التوسل، چاپ تهران (۱۳۱۵).



بکار می‌بردند، اما در نوشته‌هایی که مخاطب آنها عامه مردم بودند این تأثیر و نفوذ بسیار کمتر بود، چنانکه در ادبیات عامه که به زبان فارسی تحریر شده است یعنی در کتابهایی مانند *مک عیار* و *اسکندرنامه* نسبت لغات عربی به لغات فارسی بسیار کمتر از این نسبت در کتابهایی مانند *کشف‌المحجوب* *هجویری* و *کشف‌المحجوب* *سجستانی* و *ترجمه شرح معروف* است.

www.KetabFarsi.com

## فارسی به خط‌های غیرعربی

درست نمی‌دانیم که از چه تاریخی ایرانیان خط عربی را برای نوشتن زبان خود به کار برده‌اند. زیرا کهن‌ترین متن تاریخ‌دار فارسی که باقی مانده، از قرن پنجم هجری است<sup>۱</sup> اما مسلم است که مدت‌ها پیش از آن خط مشترك عربی و فارسی برای نوشتن این زبان در ایران متداول بوده است.

از طرف دیگر اسناد و مدارکی موجود است که نشان می‌دهد زبان فارسی، یا گویش‌های دیگر ایرانی را در قرن‌های نخستین اسلامی به خطوط دیگر نیز می‌نوشتند. این خط‌ها که غالباً نزد اقلیتهای دینی ایران به کار می‌رفته عبارتند از: عبری، مانوی، پهلوی.

### (۱) خط عبری

یهودیان که از قدیم‌ترین روزگار در سرزمین ایران ساکن بوده و به صورت

---

(۱) الاذنه عن حقایق الادویه. به خط اسدی شاعر تاریخ‌کتابت ۴۴۷ هجری قمری. کتابخانه ملی وین. چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران.

يك اقلیت نژادی و مذهبی می‌زیسته‌اند کم‌کم زبان عبری را ترك کرده زبانهای ایرانی را در امور زندگی به کار می‌بردند و شاید تنها علمای دینی ایشان کتابهای مقدس خود را می‌توانستند بخوانند و برای همدینان ترجمه و تفسیر کنند. اما خط عبری نزد این قوم متداول بود و دوام داشت و فارسی با گویشهای دیگر ایرانی را به آن خط می‌نوشتند و می‌خواندند.

مقدار قابل ملاحظه‌ای از اسناد و مدارك كه قسمت اعظم آنها ترجمه کتابهای دینی یهود است به خط عبری باقی است كه از جهات گوناگون برای تاریخ زبان فارسی اهمیت فراوان دارد. اما غالب آنها فاقد تاریخ صریح است و باید از روی قرائن دیگر به زمان انشاء و محل كتابت آنها پی برد.

سه کتیبه کوتاه روی سنگ قبر در تنك ازائو كه دره دور افتاده‌ای در افغانستان است كشف شده كه تاریخ ۱۰۶۴ سلوكی (۱۳۵ هجری) دارد و قدیمترین اثر زبان فارسی شمرده می‌شود.<sup>۱</sup> يك قطعه از نامه‌ای نیز در دندان اویلیق، واقع در ختن از تركستان چین به دست آمده كه هنوز درست خوانده نشده است و تاریخ آن قرن دوم هجری است.<sup>۲</sup>

در يك کلیسای مسیحی قدیم واقع در جنوب هندوستان (تراوانكور) يك ظرف مسی وقفی كشف شده كه تاریخ آن را قرن سوم هجری حدس زده‌اند. روی این ظرف عبارتی مبنی بر گواهی به خط عبری نوشته شده كه چنین خوانده می‌شود:

همگون من (اسم شخص) پدرش گواهم

یعنی: من... همچنین بدان گواه هستم

2) Henning. W. B., «The Inscription of Tang-i - Azao» *BSOAS*. XX, (1957).

3) Margoliouth., D. S., *JRAS*. 1903. pp. 747 - 60; Henning., W. B. *Handbuch der Orientalistik*, 1. Abt, 4. Bd., Iranistik, I. Abschnitt, Linguistik. Leiden - Köln, 1958, pp. 79-80.

— مجله هلال، کراچی، فروردین ۱۳۴۲، ص ۴۴-۵۳.

Bo Utas, «The Jewish - Persian Fragment from Dandān - Uiliq» *Orientalia Suecanta*, Vol. XVII, 1968.

و همین عبارت به پهلوی و عربی نیز روی آن نوشته است.<sup>۴</sup>  
چند سنگ قبر نیز در ناحیه مرکزی افغانستان با نوشته‌هایی به زبان فارسی و خط عبری کشف شده است که متعلق به قرون ششم و هفتم هجری است.  
اما گروه دیگری از آثار زبان فارسی به خط عبری هست که مقایسه آنها با نوشته‌های مذکور در فوق ممکن است در این باب نکته‌هایی را روشن کند. از آن جمله ترجمه‌های کهنی از توراۃ با تفسیر که در کتابخانه ملی پاریس، واتیکان، و موزه بریتانیایی و لنین‌گراد ضبط است.<sup>۵</sup>

قدیم‌ترین نوشته مفصل تاریخ‌دار «فارسی - عبری» که باقی است سند معامله‌ای است که در سال ۱۳۳۲ سلوکی معادل ۱۵۲۱ میلادی و ۴۱۲ هجری قمری در هورمشیر (اهواز) نوشته شده و ظاهراً به گویش محلی جنوب غربی ایران یعنی فارس و خوزستان است و مقایسه آن با متون پهلوی که مقارن همین زمان و در همین ناحیه ایران تألیف شده و همچنین مقایسه با فارسی دری این زمان نکته‌های مهمی را درباره زبان‌شناسی ایران در قرون نخستین اسلامی آشکار می‌کند.<sup>۶</sup>

متن سند مزبور که در قسمت کتابهای شرقی کتابخانه بودلیان اکسفورد به شماره MS Heb. b. 12, fol. 24 ضبط شده با نقل به حروف فارسی چنین است:  
(کلمات که با حروف متن چاپ شده عبری است)

(۱) ایدون بود آپیشی ایمان شاهدان ی خطمان آزیر این محضر نبشته هست پ هور-  
مشیر شهری

(۲) از جمله خوزستان کو ایستاده هست اور رودی اولای پ ماهیان ی شباط سال

4) Minorsky, V., «Some Early Documents in Persian» JRAS. 1942.

(۵) برای اطلاع بیشتر درباره این نسخه‌ها رجوع شود به،

Lazard G., «La Dialectologie du Judéo-Persan», *Studies in Bibliography and Booklore*. Cincinnati, Ohio, Vol. VIII. Spring, 1968; Asmussen, Jes. P., *Studier I Jodisk-Persisk Litteratur*, Kobenhavn. 1970; Asmussen, Jes. P., *Jewish - Persian Texts*, Harrassowitz. Wiesbaden, 1968.

6) Asmussen, Jes. P., «Judæo - Persiaca II», *Acta Orientalia*, XXIX. 1-2 (1965).



### الف ش ل ب لمنین شطروت

- (۳) حضره بودند آپیش مان حته بت یسرال بن یعقوب نوحوعدن و احضار کرد دانیال بن روبن و عزریه ی معروف
- (۴) پ بجه و ایدون گفت این حته بت ی یسرال کو شد هت این دانیال بن روبن ی دامادم ابی فرمانم و ابی
- (۵) شهوتم، و کند از مدای برادرانم ای پ مصر هندش جفت در و فروخت پ بیست و پنج دینار و این مدا
- (۶) ملک ی برادرانم بود: سهل و یوسف و سعید بنی یسرال بن یعقوب نوحوعدن. و گفتندش پیران کو بد کردی این

• طرف این دهوا يك نفر بیش نیست. آقای مکنزی در یادداشت دیگر گمان برده است که کلمه «عزریه» را می‌توان «ازدیه» خواند و شاید دو کلمه بعد نام ده باشد.



- (۷) گِردی کو دست اندر بُردی پَ ملک ی جد از خودت و نه حلایت هست پَ این ای کردی. و جواب داد کو پَ
- (۸) ضروره گِردم از دست و دِلَم کو مهتلا بُودم. و گفتندیش پیران کو واجب هست آور کو دانیال بن روبن
- (۹) عوضش دادن و حواله خواستن از خداوندان ی ملک. و گفت این دانیال بن روبن کو یسی من را آپیش این سهل
- (۱۰) و یوسف و سعید بنی یسرال بن یعقوب نوحو عدن هست و راضی هم آپیش ی شمان پیران کو نبیسید و درست کنید
- (۱۱) آبدم پَ ان ی درست بود کو راضی بودم هست کو عوض ی این دُرها اِسْتَم اَیری دستشان عوض این
- (۱۲) دینار فروختم و سَتَم کَ ه دینار ی قوامی ی سلطان ی و راضی بودو قنین اِسْتَم از دست ی این دانیال بن روبن
- (۱۳) و عزریه ی معروف پَ بچه پَ جامه یزید قنین شتاسن پَ حق ی سینی و امری حورب لِر صو نو و تا و نو و باطله کرد
- (۱۴) این دانیال بن روبن و عزریه هر مدعی ادسوپ کل مدّعی و نبشتم و دادیم پَ دست ی حنه بت ی یسرال بن
- (۱۵) یعقوب نوحو عدن تا بود از قَرش بوزشت و حجت. عزریه بن ابرهم بن عمار
- (۱۶) سعدان بن دانیال بن سعدان

#### ترجمه سند معامله (اهواز)

چنین بود نزد ما شاهدان که خطمان زیر این محضر نوشته شده است در هورمشیر (اهواز) که قرار دارد بر رود اولای (کارون) به ماه شباط سال ۱۳۳۲ (سلوکی).

حاضر بودند نزد ما حنه دختر اسرائیل بن یعقوب «بهشت‌آشیان» و احضار کردیم. دانیال بن روبن و عزریه معروف به بچه (را) و این حنه دختر اسرائیل چنین

گفت که این دانیال بن روبن که دامادم (است) بی فرمان و رضایت من رفته است و شش جفت مروارید از جامه برادرانم که در مصر هستند کنده و به بیست و پنج دینار فروخته است و این جامه ملك برادرانم بوده است که سهل و یوسف و سعید پسران اسرائیل بن یعقوب «بهشت‌آشیان» باشند. و پیران به او (یعنی دانیال) گفتند که بدکردی که چنین کردی که دست به مال جز خودت بردی و این برای تو حلال نیست. او (دانیال) جواب داد که از ناچاری کردم از دست و دلم، زیرا که در عسرت بودم و پیران به او گفتند که بر تو، دانیال بن روبن، واجب است که عوض آن را بدهی و از صاحبان مال رسید (حلالی؟) بخواهی. و دانیال بن روبن چنین گفت که از مال من چیزی نزد این سهل و یوسف و سعید پسران اسرائیل بن یعقوب «بهشت‌آشیان» هست و راضی هستم پیش شما پیران که بنویسید و مصالحه کنید.

سرانجام بر این صلح شد (به اقرار او که گفت) «راضی بودم عوض این درها که از دستشان ستم و عوض آنچه فروختم و ۲۵ دینار قوامی سلطانی گرفتم» و راضی بود. و مال را از دست این دانیال بن روبن و عزری معروف به بیچه به (صورت) جامه گرفتیم. و معامله روا شد به موجب مقررات سینایی و امر حورب به میل و رغبت. و باطل کرد این دانیال بن روبن و عزری هر مدعا از جانب همه مدعیان و نوشتیم و دادیم به دست حنه دختر اسرائیل بن یعقوب «بهشت‌آشیان» نا برای او دستکاری و سند باشد.

امضا: عزری بن ابراهام بن عمار

سعدان بن دانیال بن سعدان<sup>۷</sup>

\*\*\*

سند دیگر يك نسخه خطی است که به شماره Or. 8859 در موزه بریتانیایی ضبط است. معلوم نیست که تا زمان اخیر این نوشته کجا بوده، همین قدر می‌دانیم

(۷) ترجمه فارسی با توجه به ترجمه انگلیسی انجام گرفته که نخستین بار برفسور مکنزی آن را در مجله JRAS سال ۱۹۶۶ زیر عنوان Ad Judaeo - Persiaca II, Hafniensia منتشر کرده و سپس در ذیل مقالات دیگر تصحیحات و اصلاحاتی در آن به عمل آورده است.

که موزه مزبور آن را در سال ۱۹۲۰ میلادی از شخصی به نام دکتر الف. س. یهودا خریده است. این رساله صفحاتی است از تفسیر صحیفه یوشع (توراة) به یکی از گویشهای ایرانی و به خط عبری.<sup>۸</sup> تاریخ تألیف و کتابت ندارد، اما رسم الخط آن با سند معامله اهواز که تاریخ کتابت آن سال ۴۱۲ هجری است بسیار شبیه است. بعضی از موارد یکسانی یا همانندی رسم الخط در این نوشته‌ها از قرار ذیل است:

(۱) واکهای فارسی را که در خط عبری نشانه‌ای نداشته با حرفی نزدیک به آن ثبت کرده‌اند: از جمله:

| واک فارسی | حرف عبری |
|-----------|----------|
| چ         | صاد      |
| ج         | صاد، شین |
| ف         | پ        |
| خ         | کاف      |
| ق         | کاف      |
| ذ، ظ      | ظین      |
| ث، ص      | سمک (س)  |

(۲) مصوت‌های کوتاه (زبر، زیر، پیش) نشانه خاصی ندارند و حرفهائی که برای ثبت آنها به کار می‌رود همان علامتهای حروف مد (الف، و، ی) است. غالباً آنجا که منظور از نوشتن دو حرف «و، ی» نشان دادن صامت بوده آنها را تکرار کرده‌اند.

(۳) کسره نشانه اضافه یا رابطه صفت و موصوف را با حرف «ی» می‌نویسند و به اول کلمه بعدی می‌چسبانند.

(۴) نشانه عطف با حرف «و» نوشته می‌شود و به کلمه بعد می‌پیوندد.

8) Mackenzie, D. N., 'An Early Jewish - Persian Argument,' BSOAS, Vol XXXI. Part 2. 1968.



(۵) حرف الف عبری نشانه صامت همزه و مصوت بلند (آ) است.  
 (۶) مصوت آخر کلمات فارسی که «هائِ غیر ملفوظ» یا «هائِ مختفی» خوانده می‌شود با حرفی که معادل «ی» (عبری: یود) است ثبت شده و نشانه آن است که این مصوت آخر کلمه در این گویش مانند زیر (کسره) ادا می‌شده است نه معادل زیر (فتحه).

اینک چند سطر از رساله مورد بحث را به خط فارسی نقل می‌کنیم و سپس ترجمه آن را به فارسی امروز می‌آوریم.

نقل به خط فارسی<sup>۹</sup>

الف (۱) اگر تو پرسد که از چینی شناسی که نسبی ای بود\*

عالم را، نبی پ چینی کار ابایست؟ تو

پسوه ده کوفی بود عالم را چینی عالم

را از نبی نی بزیرد. آن چم را کو نبی یبه

(امر) زیدگار به عالم پدرش است، چینی خدا (۵)

ی همه عالم آفریدگار ی همه نی هست

و هرچ بآفرید نی پ خوار داشتن بآفرید

و نی عبث را آفرید. چینی - پرست باد - کو چون

این اندر خدا نیست و عبث و ناس (ز) ایبه نی دوست

دارد. چینی اوی خداهی هست ای پ پیشو با (۱۰)

آه بود که چینی آفریند و آن آفریدن را استامیه

آفرید تا آن هنگام که آفرینش شان آفرید

(چینی) دانا بود پ ر (۱) ینیدگار به و استامیه ی

\* نشانه روی حرف «ی» برای بیان مصوتی است که یای مجهول خوانده می‌شود و آن ظاهراً کسره‌ای ممدود یا گشاده بوده است که امروز در تلفظ مردم افغانستان و تاجیکستان آشکارا باقی مانده اما در تلفظ اکثر مردم ایران از میان رفته و با مصوت ممدود (ای =  $\bar{a}$ ) یکسان شده است.

(۹) متن را پرفسور مکنزی از خط عبری به خط لاتینی نقل کرده و ما آن را به خط فارسی برگردانده‌ایم.

- (ب ۱) ایشان چی پَ باید. و آن کس ای بی انگینت  
ایشان را، از همه کس ای خدا آفرید و باد  
زندگانه اندر اوی هست و ایچ چی ایز نی آفرید  
کو مهتر کرد از مردم زاد. و بس کس اندر  
(۵) صفت ی آفرینشت ی مردم زاد آفرید کو اندر  
ایچ صفت ی جانورنی آفرید. چی اندر صفت  
ی جانورهای آباری آیدون هست از چهار پا  
و تا واینده کوآبی آموش ی رهنمون آکار  
ی خویش داند شدن. و داند کو پ چی کار آباید  
و چی نی باید و چی سزد از مرش و چی نی سزد  
(۱۰) از مرش. چی پ این کس بی شناس کو اگر چهار پای  
بی گیری آبرنا و کوچک از شیر آبار گرفته  
و بی هلی از مرش پ دشت ایب پ کوه شناسد  
کو افروود ی کدام گیا باید شدن و کدام خورش  
هست ای از مرش شاید و کدام هست ای نی سزد از مرش...  
(ج ۱) ترجمه کلمه به کلمه به فارسی امروز:  
اگر ترا پرسد که از چه می‌شناسی که نبی ای بود  
(الف ۱) عالم را، برای چه کار نبی لازم بود؟ تو  
پاسخ ده که نبی بود برای عالم، چه عالم  
را از نبی گزیری نیست، به آن دلیل که پیغمبری  
آموزیدگاری عالم بدان وابسته است، چه خدای  
(۵) همه عالم، آفریدگار همه چیز هست  
و هرچه بیافرید، نه برای خوار داشتن بیافرید  
و نه برای عبث آفرید، چه - پرگت باد - که چون  
این اندر خدا نیست، و عبث و ناسزایی دوست

(۱۰)

ندارد، چه او خدایی است که از پیش

آفریده که چه آفرید و برای آن آفریدن حمایت

آفرید، تا آن هنگام که آفرینشان را آفرید

چه دانا بوده که برای اداره و نگاهداشتشان، چه به کار باید

چه به کار نباید و آن چیزی که به انگیخت

(ب ۱)

ایشان را، و از همه چیزی که خدا آفرید و باد (نفس)

زندگی اندر او هست، هیچ چیزی نیافرید که

مهر کرد از مردم زاد، و بس چیز اندر

(۵)

صفت آفرینش مردم زاد آفرید که اندر

هیچ صفت جانور نیافرید؛ چه اندر صفت

جانورهای دیگر چنین است، از چهارپا

تا پرنده، که بی آموزش رهنمونی، به کار

خویش می‌داند شدن و می‌داند که به چه کاری باید

(۱۰)

و چه کاری نباید، و چه سزد برای او، چه نه سزد

برای او، چه به این چیز بشناس که اگر چهارپای

بگیری، برنا و کوچک، از شیر باز گرفته

و بهلی او را به دشت یا به کوهی، شناسد

که فرود کدام گیاه باید شدن و کدام خورش

(ج)

هست که او را شاید و کدام هست که نه سزد او را.

\*\*\*

متنهای دیگر فارسی به خط عبری نیز موجود است که در این فصل جای

بحث درباره آنها نیست،<sup>۱۰</sup> اما در همین نمونه‌ها که از متن‌های «عبری - فارسی»

(۱۰) از آن جمله Herbert H. Paper در شماره‌های 3-4 XXVIII (1965) و XXIX, 1-2 و XXIX, 3-4 (1966) مجله *Acta Orientalia* متن اسفار خمسة نسخه واتیکان را با نقل به خط لاتینی و توضیحاتی در خصوصیات رسم الخط عبری منتشر کرده است. همچنین رجوع شود به:

— Fischel, Walter, I., «The Literary Heritage of the Persian Speaking Jews», *Jewish book Annual*.

آوردیم از نظر تاریخ زبان فارسی نکته‌های قابل توجه هست. از آن جمله آن که سند معامله اهواز تاریخ سال ۴۱۲ هجری دارد و هر چند تفسیر صحیفه یوشع فاقد تاریخ است، چه از نظر رسم الخط و چه از نظر نکته‌های زبان‌شناسی با آن توافق و تطابق بسیار دارد. این متون با زبان فارسی دری که آن زمان در کمال رونق و رواج بوده دارای اختلاف فراوان است و با زبان پهلوی متون زردشتی یعنی پارسیک که غالباً در همین زمان، یعنی قرون سوم و چهارم در قسمت جنوب غربی ایران تألیف یافته است مشابهت و مطابقت دارد. بعضی موارد مشابهت این نوشته‌ها با پارسیک (فارسی میانه) که با فارسی دری متفاوت است<sup>۱۱</sup> از این قرار است:

|         |   |                |
|---------|---|----------------|
| کو      | = | که             |
| آپیش    | = | پیش            |
| ای      | = | که (موصول)     |
| آور     | = | بر             |
| هند     | = | اند (هستند)    |
| اوش     | = | او، او را      |
| آزیر    | = | زیر            |
| آبدم    | = | عاقبت، سرانجام |
| آباری   | = | دیگر           |
| آبار    | = | باز            |
| آیب     | = | یا             |
| انومیدی | = | نومیدی         |
| اسپوری  | = | کامل، تمام     |

(۱۱) برگزیده این لغات را از قسمت «سفر پیدایش» همین نسخه پرفسور آسمون جمع

کرده است.

*A Selected List of Words from the Vatican Judaeo-Persian Pentateuch (Genesis) Cama, Oriental Institute Golden Jubilee Volume, Bombay, 1969.*

|                   |   |                  |
|-------------------|---|------------------|
| اوسکرد            | = | مشاوره، مباحثه   |
| آزش               | = | از او            |
| بازستانیه         | = | دعاخوانی         |
| پررویم            | = | بگرویم           |
| بن (با یای مجهول) | = | اما، بلکه        |
| بُزارد            | = | گزارد، تفسیر کند |
| بزارشت            | = | گزارش            |
| همگونه            | = | همچنان، همچنین   |
| یس                | = | چیز              |
| واینده            | = | پرنده            |
| وهمان             | = | بهمان، فلان      |
| جویشن             | = | جستجو            |
| نون               | = | اکنون، حال       |
| سردمان            | = | نجیبان           |
| لباهست            | = | تباه شد          |
| هوم               | = | آم (هستم)        |
| آبدیه             | = | عجب              |
| پ                 | = | به (حرف اضافه)   |

از این نکته‌ها برمی‌آید که گویشی که این متن‌ها به آن نوشته شده غیر از فارسی دری است. از دو متنی که نمونه آنها را آوردیم یکی را می‌دانیم که در اهواز نوشته شده است و به حکم مشابهت‌های خطی و لغوی، دیگری را نیز باید به یکی از گویشهای جنوب غربی (فارس و خوزستان) منسوب دانست.

از مطالعه این متون و مقایسه آنها با آثار فارسی دری، که در همین زمان در اوج رونق و رواج بوده (و آثار مهم نظم و نثر از ترجمه تفسیر و تاریخ طبری تا شاهنامه فردوسی براین معنی گواهی می‌دهند)، چند نکته مهم را در تاریخ زبان



فارسی می‌توان دریافت:

- (۱) فارسی دری دنباله یا صورت تحول یافته پهلوی جنوب غربی (پارسیك) نیست. بلکه یکی از گویشهای ایرانی است که به موازات آن وجود داشته است.
- (۲) پهلوی زردشتی زبان یا گویش مردم جنوب غربی ایران بوده و این گویش تا چند قرن بعد از اسلام نیز دوام داشته است و اینکه اصطخری در باره زبان مردم فارس می‌گوید: «پهلوی زبان کتابت زردشتیان» است<sup>۱۲</sup> منظورش ذکر همین نکته بوده است.
- (۳) بسیاری از کتابهای پهلوی زردشتی (مانند بندهش و دینکرد) مقارن همین زمان در فارس تألیف یافته است و اگر چه رسم الخط پهلوی که در آنها به کار رفته، به مراعات رسم و سنت بسیار قدیم، جنبه تاریخی دارد، به قیاس با این متنها باید تلفظ واکها را در آنها با آنچه در متون «عبری - فارسی» آمده است بسیار نزدیک و گاهی یکسان دانست و از تلفظ آنها بر طبق موازین کهن و تاریخی چشم پوشید.
- (۴) بعضی از خصوصیات تلفظ کلمات که در خط فارسی ثبت شده یا از روی قرائن مانند قافیه شعر و سجع نثر به یقین دریافت می‌شود با صورتی که در متون «عبری - فارسی» آمده متفاوت است و با آنچه از متنها پهلوی زردشتی (پارسیك) در دست داریم مطابقت می‌کند، و نکته مهمتر آنکه هنوز در بعضی از نواحی ایران چگونگی تلفظ کلمات با آنچه از این اسناد برمی‌آید مطابق و با فارسی درسی مختلف است، از آن جمله ضمیر متصل ملکی (ام)، که در فارسی دری بافتحه مقدم بر میم (am -) ادا می‌شود، در متنها «عبری - فارسی» همه جا این ضمیر با ضمه مقدم بر میم (یعنی om -) نوشته شده است. مثلاً:

برادرانم

دلّم

و در مورد شناسه‌های فعل نیز درست چنین است:

بودم

کردم

همچنین است در مورد مصوت «e» در کلمه کرد - یعنی کسره حرف کاف - که در فارسی دری با فتحه ادا می شود و در شعر قدما همه جا این کلمه با قدرد و قرده و نظایر آنها قافیه شده است، اما در متنهای مورد بحث صیغه های این فعل به صورت کردی و کردم ثبت شده و درست مطابق تلفظ امروزی مردم بعضی از نواحی ایران است.

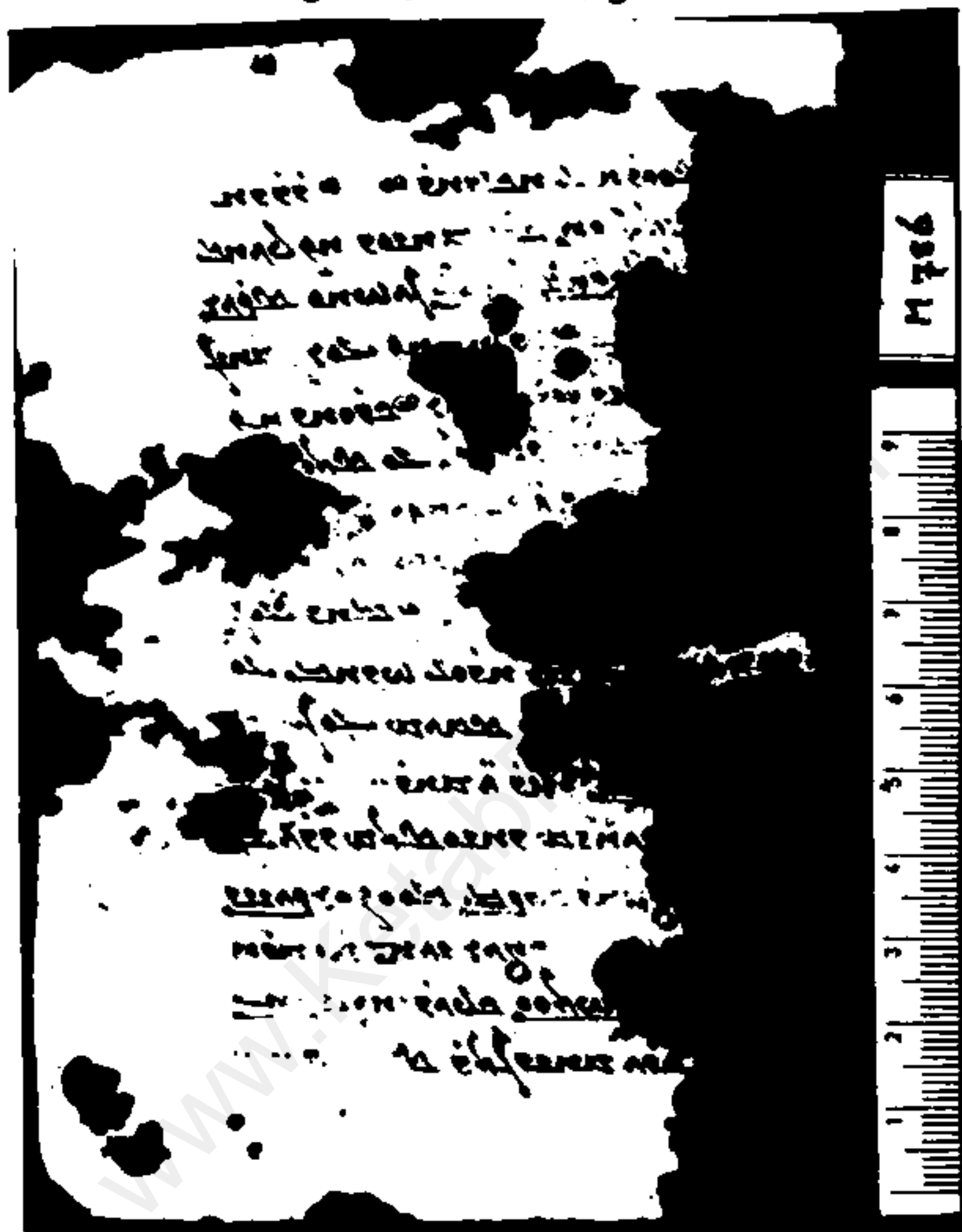
در باره متون «فارسی - عبری» هنوز مجال بحث فراوان هست و باید محققان ایرانی به این امر توجه بیشتر مبذول دارند تا نکته های مهمی درباره گویش شناسی ایرانی و تاریخ تحول زبان فارسی کشف شود.

### ۲) خط مانوی

از جمله اسناد و نوشته های مانوی که در طرفان کشف شده و متن آنها به زبانهای مختلف ایرانی (پارسیک - پهلوانیک - سغدی) و غیر ایرانی است اوراق پاره و ناقصی نیز به دست آمده که به خط مانوی و به زبان فارسی دری است و اشعاری را متضمن است. تاریخ کتابت این اشعار به عقیده مرحوم هنینگ قرن چهارم هجری یعنی دوران زندگی رودکی است.<sup>۱۳</sup>

کاتب که ظاهراً عادت داشته است نوشته های پهلوی و سغدی را به خط مانوی نقل کند کلمات فارسی دری را نیز با همان رسم الخط ثبت کرده که اگر عیناً مطابق حرفهای مکتوب خوانده شود عجیب جلوه می کند. اما از روی قرینه هایی می توان تلفظ درست آنها را دریافت. از جمله این قرائن یکی طرز تلفظ کلمات فارسی در

13) Henning, W. B., «Persian Poetical Manuscript from the Time Rūdaki», *A Locust's Leg*, London 1962.



عکس صفحه‌ای به خط مانوی

آن زمان است که با آن آشنائی داریم و دیگر وزن شعر که در این راه بسیار یاری می‌کند.

خط متداول در این نوشته‌ها شامل ۲۲ حرف آرامی است به ترتیب ابجد (اب گ د ه و ز ح ط ی ک ل م ن س ع پ ص ق ر ش ت) با افزایش ۶ حرف دیگر (ث غ ذ ف ج خ). برای ثبت واك «ق» روی حرف «ك» دو نقطه گذاشته شده، و حرف «ط» گاهی مانند «ت» و گاهی «د» خوانده می‌شود.



اما نمونه رسم الخطی که در این اوراق به کار رفته و نتیجه تأثیر رسم الخط پهلوی و سفدی و عادت کاتب به نقل آن متون بوده این است:

(۱) حرف عطف فارسی را که به حکم وزن شعر و قرینه آثار ادبی این زمان باید معادل مصوت پیش (ضمه) خوانده شود به صورت «اود» ثبت کرده است.  
(۲) حرف نشانه اضافه را که معادل مصوت زیر (کسره) یا معادل «یای مجهول» باید خواند به صورت «عیگ» نوشته است.

(۳) پسوند اسم معنی را که مصوت «-ی» است (چنانکه در کلمات سفیدی، دوستی، می آید) به صورت «یه» یا «سیه» می نویسد (باها و ملفوظ)  
(۴) شناسه صیغه دیگر کس مفرد را در مضارع، که «تد» تلفظ می شود به صورت «سید» یا شاید «ید» ثبت می کند. یعنی «آمید» به جای «آمد»

(۵) کلماتی را که در فارسی به مصوت «a» یا «e» ختم می شود و در خط فارسی با نشانه های غیر ملفوظ یا بیان حرکت می نویسند کاتب به شکل «یک» یا «نگ» ثبت می کند. مثلاً کلمه «ریشه» را در حال اضافه به صورت «ریشک عیک» می نویسد. با قطع نظر از شیوه کتابت، و با خواندن کلمات از روی قرائن مذکور به صورتی که در آن زمان متداول بوده است نمونه ای از سطرهای ناقص این نوشته ها را در ذیل می آوریم:

کلمات ذیل از قطعه شعری است که به بحر رمل مسدس مقصور (یا محذوف) است و قسمتی از منظومه «بلوهر و بوداسف» بوده است:

تا نباشد روشن اندر...

چون دلت شد بی گمان...

ار کنی چونین که گفتی مرا

جای گیرد خود سخن دلت اندرا

بیخ و ریشه دانتش اندر دل بکار

پس بروید نرد و شاخ و [برگ و بار]...

یکی دیگر از ورقهائی که به دست آمده ظاهراً قسمتی از قصیده ای بوده

است به وزن مضارع اخرب مکفوف محذوف، و مضمون آن شکایت از وضع زمانه و حاکی از عاقبت انسان در جهان است و چند بیت از آن برای نمونه نقل می‌شود:

دردا سرشته‌ای که فرو ماند از جواب  
با ذوالفقار عقل گشایی سخن به زار  
فریاد ازین زمانه ازین قهر مردمان  
فریاد ازین زمانه زمانه‌ی ستیز کار

### (۳) خط پهلوی

تا ربع اول قرن دوم هجری که هنوز دفتر و دیوان به فارسی بوده به احتمال کلی خط پهلوی در آن امور به کار می‌رفته است. اما پس از آن نیز تا چند قرن اگر چه خط عربی - فارسی در همه موارد برای نوشتن این زبان متداول بوده هنوز خط پهلوی لااقل در بعضی از نواحی سرزمین ایران یا نزد بعضی از اقلیتها به کار می‌رفته است. از آثار معدودی که باقی مانده نمی‌توان به یقین گفت که در این دوران خط پهلوی را برای همان گویش پارسیک (یا پهلوی جنوب غربی) به کار می‌بردند، یا گویشهای دیگر ایرانی و از آن جمله فارسی دری را نیز به این خط می‌نوشته‌اند.

کلماتی که بر روی سکه‌های حکمرانان تازی ثبت است غالباً تقلید و تکرار همان کلماتی است که در دوره ساسانی روی سکه‌های پادشاهان آن خاندان نوشته می‌شده و حتی همان قالبها را به کار برده‌اند. نام حکمران تازی نیز بر حسب عادت با همان ساختمان پهلوی سکه‌های زمان ساسانی ثبت شده است. مانند «ایدل لاه» زیاتان، روی سکه «عبیدالله بن زیاد» والی سیستان (۵۳ - ۵۶ هجری).

اما چند کتیبه نیز روی بناهای دوره اسلامی که متعلق به اوایل قرن پنجم هجری و در قسمت شمال ایران و کرانه‌های دریای خزر واقع است باقی مانده است.

از آن جمله کتیبه برج لاجیم که به دو خط کوفی و پهلوی است.  
این برج مقبره یکی از امیرزادگان خاندان باوند است به نام «کیا» -  
ابوالفوارس شهریار بن العباس بن شهریار و تاریخ آن سال ۴۱۳ هجری است. لاجیم  
دهکده‌ای است در سوادکوه در مشرق راه فیروزکوه به شاهی.  
نوشته پهلوی این برج درست خوانده نشده است و بنابراین نمی‌توان در  
بارۀ زبانی که در آن بکار رفته نظری اظهار کرد.

برج قبر دیگری در همان ناحیه، در دهکده‌ای به نام رسکت هست که به مقدار  
چهار ساعت راه پیاده تا زیراب فاصله دارد. این برج که از لحاظ مختصات معماری  
با برج لاجیم بسیار شبیه است و باید همزمان با آن بنا شده باشد نیز دارای کتیبه‌ای  
به دو خط کوفی و پهلوی است.



برج لاجیم

کتیبه بالای  
سردر این گنبد شامل  
چهار سطر است که سه  
سطر و نیم آن به خط  
کوفی و کلمات شهادت  
اسلامی است، و نیمه دوم  
سطر چهارم به خط  
پهلوی است.<sup>۱۴</sup>

این آثار ثابت  
می‌کند که تا اوایل قرن  
پنجم هجری هنوز در این  
ناحیه کشور خط پهلوی  
متداول بوده است.

14) Godard, A., *Athār-e Iran*, tome I, fasc. I., 1936. pp. 109 -121.



یزدگرد و سال ۲۶۰ تا نیکان (= سلسله تانک). سال ۵۱ همیشه پیروزگر  
 خدای ورجاوند (= بزرگوار) سن تن. و ماه سپندارمذ و روز سپندارمذ.  
 (مطابق) ماه جن مین. به ۲۶ (سالگی) درگذشت. جای او با اهورمزد  
 و امشاسپندان اندرگرو دمان پهلّم اهوآن (= جهان برین) باد. درود.<sup>۱۵</sup>  
 بعضی از شاهان و امیران ایرانی دوران بعد از اسلام رسم ضرب سکه به  
 شیوه ساسانی را تا اواخر قرن چهارم هجری نگه داشته بودند و بر این سکه‌ها  
 کلمات و عبارتهائی به خط پهلوی با هوزوارش چنانکه در زمان ساسانیان متداول  
 بود نقش می‌کردند. از آن جمله سکه‌ای از عضدالدوله دیلمی (۳۷۲-۳۳۸) باقی است  
 که در سال ۳۵۹ هجری در فارس ضرب شده و بر یک روی آن چهره شاه با تاجی شبیه  
 تاج خسرو پرویز منقوش است و در دوسوی صورت به خط پهلوی این عبارت است:  
 فره افروز شاهان شاه

و در حاشیه سکه به خط کوفی کلمات شهادت نوشته شده است.  
 بر روی دیگر سکه باز چهره شاه است با همان تاج و بر کنار صورت به خط  
 پهلوی عبارت:

دیرزی شه پناخسرو

و به خط کوفی:

مما امر بضربه بفارس سنة ۱۶۳۵۹

در تخت جمشید کتیبه‌ای به زبان عربی و خط کوفی از عضدالدوله دیلمی است  
 که متن آن چنین است:

۱۵) بدالزمان قریب، «کتیبه‌ای به خط پهلوی در چین» مجله دانشکده ادبیات تهران، شماره  
 اول، سال چهاردهم، مهر ۱۳۴۵.

درباره سکه‌های اسلامی با صورت پادشاهان ساسانی و نوشته‌های پهلوی رجوع شود به،  
 — Walker, J., *A Catalogue of the Arabo – Sassanian Coins*, British  
 Museum, 1941.

همچنین «سکه‌های طبرستان» به قلم چراغعلی اعظمی سنگری در مجله بررسیهای تاریخی،  
 شماره ۱ و ۲، سال هشتم (۱۳۵۲).

16) Bahrami, M., «A Gold Medal in the Freer Gallery of Art»,  
*Archaeologica Orientalia*. New York; 1952.



«بسم الله حضرت الامير الجليل عضدالدولة فنا خسرو بن الحسن سنة اربع واربعم  
وثلثمائة في منصرفه مظفرا من فتح اصبهان و اسرة ابن ماکان و کسره جيش خراسان  
واحضر من قرأ ما في هذه الآثار من الكتابة».

ترجمه فارسی این کتیبه:

«بسم الله. از اینجا گذر کرد امیر جلیل عضدالدوله فنا خسرو پسر  
حسن در سال ۳۴۴ هنگام بازگشت پیروزمندانه از فتح اصفهان و اسیر  
کردن پسر ماکان و درهم شکستن سپاه خراسان، و احضار کرد کسی را که  
نوشته‌های این آثار را (برای او) خواند.»

و این کتیبه بخوبی می‌رساند که تا اواسط قرن چهارم کسانی در فارس بوده‌اند  
که با خط پهلوی آشنائی داشته و آن خط را به کار می‌بردند.<sup>۱۷</sup>

17) Herzfeld, E., *Paikuli*. Vol.1, Berlin 1924. p. 125.

## تحول واكها

از مرحله باستان تا فارسی امروز

پیش ازین گفتیم یکی از انواع تحولی که در طی زمان در هر زبانی روی می‌دهد تحول واكها، یعنی تبدیل هر يك از واحدهای ملفوظ به واحد دیگر است (ص ۸۳). این تحول نه تابع قاعده عامی است که شامل همه زبانها در همه ادوار تاریخ آنها باشد، نه در زبان واحد برای همه موارد شمول و کلیت دارد.

توضیح این معنی آنکه اگر در يك خانواده زبانهای جهان، اصل و منشأ آن یا به اصطلاح - مادر زبان - را بشناسیم و یکی از واكهای آن را در نظر بگیریم می‌بینیم در هر يك از زبانهایی که از آن منشعب و مشتق شده‌اند واك مزبور به واكهای گوناگون دیگر تبدیل شده است و همین نکته است که از این نظر موجب اختلاف زبانهای هم‌ریشه و تفاوت تلفظ آنها با یکدیگر می‌شود.

بنابراین تنها با مقایسه صورتهای گوناگون کلمات زبانهای هم‌ریشه، یا صورتهای متفاوت يك زبان در طی تاریخ است که می‌توان قواعدی به دست آورد و این قواعد فقط برای همان موارد مقایسه معتبر خواهد بود.

در این مورد اخیر نیز برای هر يك از واكها حکم کلی به دست نمی‌توان

آورد، یعنی يك واك بر حسب موضعی که در کلمه دارد و به تأثیر واكهایی که پیش یا پس از آن قرار گرفته باشند ممکن است به طریقی دیگر تحول پیدا کند.

سیر تحول تاریخی زبانهای ایرانی را از آغاز تا امروز به سه مرحله اصلی تقسیم کرده‌اند: مرحله باستان، مرحله میانه، مرحله جدید.

در هر يك از این مراحل گویشهای مختلفی در قسمت‌های این سرزمین پهن‌آور وجود داشته که آثار نوشته از بعضی بجا مانده است. این گویشها را از روی خصوصیات تلفظ و ساختمان آنها در هر دوره به گروه‌هایی تقسیم می‌کنند. از این قرار:

### مرحله باستان

#### شرقی

اوستائی

#### غربی

جنوبی: پارسی هخامنشی

### مرحله میانه

سکائی، ختنی، طخاری  
سغدی، خوارزمی

جنوبی: پارسیك  
شمالی: پهلوانيك  
پهلوی

### مرحله جدید

پشتو  
گویشهای پامیری

جنوبی: { فارسی دری  
(و گویشهای متعدد دیگر)

یغنابی  
آسی

شمالی: { کردی  
بلوچی

چنانکه در جدول فوق دیده می‌شود زبان فارسی دری که موضوع بحث ماست از گروه زبانهای ایرانی غربی است و در این گروه نیز بیشتر به شاخه جنوبی تعلق دارد. اما به یقین نمی‌توان گفت که زبانهای فارسی دری و پهلوی جنوبی (یعنی پارسیك) و پارسی هخامنشی هر يك به ترتیب مستقیماً از دیگری منشعب شده است،



بلکه به احتمال قوی هر يك از آنها را نمونه گویشی از گروه جنوب غربی در مراحل سه گانه تطور و تکامل زبانهای ایرانی می توان شمرد که هر کدام در دورانی مقام زبان رسمی و ادبی یافته و به این سبب توسعه و ترقی پذیرفته اند.

بنابراین برای مطالعه چگونگی تحول واکهای فارسی از مرحله باستان به مرحله میانه و از آن به مرحله جدید، کلمات زبانهای پارسی باستان و پارسیک و فارسی دری را در این فصل با یکدیگر می سنجم.

در ستون مرحله باستان تا آنجا که کلمه‌ای در آثار پارسی هخامنشی وجود داشته مورد مقایسه قرار گرفته است، و هر گاه در نوشته‌های مزبور چنین کلمه‌ای نیامده ناگزیر از کلمات اوستائی استفاده شده است. اما این استفاده در مواردی است که از روی موازین زبان‌شناسی می دانیم که واك منظور در هر دو زبان یکسان بوده و اگر آن کلمه در متون پارسی باستان وجود می داشت در مورد آن واك همچنان می بود.

در مرحله میانه زبانهای جنوب غربی آنچه پارسی زردشتی خوانده می شود رسم الخط کهنه تری دارد و احتمال می رود در زمانی که متون موجود تألیف یا کتابت شده تلفظ واکها نسبت به نشانه‌های خط تغییر یافته و به صورت جدیدتر درآمده باشد، چنانکه در پارسی مانوی اگر چه گاهی متن آنها از متن‌های زردشتی نیز قدیمتر است صورت تلفظ جدیدتر ثبت شده است. برای مثال حرف «ت» در متون پارسی زردشتی غالباً با حرف «د» در پارسی مانوی برابر است و این يك معادل تلفظ پارسی دری است.

در ثبت کلمات پارسی باستان و پهلوانیک و پارسیک (پهلوی) حرفهای لاتینی را با نشانه‌های خاص که نمونه آنها در ذیل داده می شود به کار می بریم. اما کلمات فارسی دری را با خط متداول این زبان ثبت می کنیم.

کلمات فارسی دری به صورتی است که از ده دوازده قرن پیش تا امروز در نوشتن متداول است و اکنون در مدرسه‌ها آموخته می شود. هر چند که در بعضی موارد نسخه‌های خطی که از قرن پنجم تا هفتم در دست داریم صورتهای گوناگون

و متفاوتی نسبت به آنچه در دوره اخیر معمول است از هر کلمه ثبت کرده‌اند. این صورتهای مختلف نماینده تفاوت گویشهای فارسی دری در نقاط مختلف کشور است و مربوط به دورانی است که هنوز فارسی دری صورت ثابت و یکسانی نپذیرفته، یعنی جنبه زبان درسی نیافته بود، و این معنی موضوع بحث فصلی دیگر از این کتاب خواهد بود.

### نشانه‌های واکها

در خط میخی پارسی تنها سه علامت برای مصوتها وجود دارد، اما از روی موازین زبان‌شناسی گمان می‌رود که هر يك از آنها از حیث امتداد دو وجه بلند و کوتاه، یا ممدود و مقصور، داشته است. بنابراین نشانه‌هایی که برای مصوتهای کلمات باستانی به کار می‌رود چنین است:

$$a = \bar{a}, \underline{a}$$

$$\bar{a} = \bar{a}, \bar{a}$$

$$u = \bar{u}, \underline{u}$$

$$\bar{u} = \bar{u}, \bar{u}$$

$$i = \bar{i}, \underline{i}$$

$$\bar{i} = \bar{i}, \bar{i}$$

و مصوتهای مرکب:

$$au$$

$$ai$$

و در کلمات مرحله میانه مصوتهای ساده با همان نشانه‌ها، و مصوتهای مرکب به طریق ذیل ثبت می‌شود:

$\bar{e}$  = یای مجهول (ی)

$\bar{o}$  = وای مجهول (و)

و نشانه‌های واکهای صامت در هر دو مرحله چنین است:

$$b = \text{پ}$$

$$\text{ش} = \text{ش}$$

$$p = \text{پ}$$

$$\text{ع} = \text{ع}$$

$$t = \text{ت}$$

$$\gamma = \text{غ}$$

$$\theta = \text{ث}$$

$$f = \text{ف}$$

|       |                       |
|-------|-----------------------|
| j = ج | k = ک                 |
| č = چ | g = گ                 |
| x = خ | l = ل                 |
| d = د | m = م                 |
| ḡ = ذ | n = ن                 |
| r = ر | و = v باستان، w میانه |
| z = ز | h = ه                 |
| ž = ژ | y = ی                 |
| s = س |                       |

### مصوت

۱) افتادگی مصوت پایانی: در پارسی باستان ماده کلمات غالباً به مصونی ختم می شده است؛ از آغاز مرحله پارسی میانه مصوت آخر ماده کلمه (و گاهی صامت پیش از آن نیز) افتاده و در فارسی دری نیز به همان حال مانده است:

| باستان | میانه | جدید  |
|--------|-------|-------|
| parsa- | pārs  | پارس  |
| barati | barad | بَرَد |
| maδu-  | may   | می    |

۲) افتادگی مصوت آغازی: مصوتهای a و ā که در آغاز کلمات پارسی باستان وجود داشته در پارسی میانه غالباً بر جا بوده، و در فارسی دری حذف شده است:

| باستان     | میانه | جدید |
|------------|-------|------|
| an - āp-   | anāb  | ناب  |
| an - aušah | anōš  | نوش  |
| apāč       | abāz  | باز  |
| asabāra-   | aswār | سوار |

این نکته با توجه به عدم‌ای کلمات پهلوی که صورت باستانی آنها را در دست نداریم تأیید می‌شود:

| پهلوی     | فارسی دری |
|-----------|-----------|
| abē       | بی        |
| an – ōmēd | نومید     |
| asēm      | سیم       |
| awērān    | ویران     |
| abar      | بر        |

اما در متون کهن فارسی دری، خاصه در شعرهای بازمانده از قرنهای نخستین اسلامی بعضی از کلمات به همان صورت پهلوی، یعنی بدون حذف مصوت نخستین آمده است. مانند:

ابر = بر      ای = بی      ابا = با

۱، ۳) مصوت a (= فتحه یا زیر در فارسی دری) در آغاز و میان کلمه غالباً تغییری پذیرفته و عیناً بجا مانده است:

|                   |                                |
|-------------------|--------------------------------|
| - ati – anti      | - اد – آند                     |
| (شناسه فعل)       | (در فعلهایی مانند: رود – روند) |
| - ant             | - انده                         |
| (پسوند صفت فاعلی) | (مانند: رونده)                 |
| ham               | هم –                           |
| pačati –          | پزد                            |

۲، ۳) هرگاه این مصوت در پایان کلمه قرار داشته یا پس از افتادن صامت آخر در پایان قرار گرفته در تلفظ امروزی بعضی از نقاط ایران همان کیفیت اصلی را نگهداشته اما در نقاط دیگر و در تلفظ رسمی فارسی امروز به کسره (e) بدل شده است:

| باستان | میان  | جدید        |
|--------|-------|-------------|
| hama-  | hamag | هَمَه - همه |

در رسم خط فارسی این مصوت پایانی به صورت «ه» یا «ه» نوشته می‌شود و آن را «ه» بیان حرکت یا «ه» غیر ملفوظ می‌خوانند.  
 (۱، ۲) مصوت «ā» در اکثر موارد بجا مانده است:

| باستان   | میان   | جدید  |
|----------|--------|-------|
| āzāta-   | āzād   | آزاد  |
| mātar-   | mādar  | مادر  |
| framāna- | framān | فرمان |
| dāta-    | dād    | داد   |

(۲، ۳) در بعضی صیغه‌های چند فعل، مصوت «ā» به «ū» بدل شده است. از آن جمله در فعل فرمودن که از ریشه  $\text{fra} + \sqrt{\text{mā}}$  آمده و در اوستایی و سنسکریت نیز ریشه آن mā- می‌باشد، در ماده ماضی و صیغه‌های مشتق از آن مصوت ā به ū تبدیل یافته: فرمود، فرموده، فرمودن.

اما در صیغه‌های مشتق از ماده مضارع، این مصوت برجا مانده است: فرماید، فرمای، فرمایش.

(۵) مصوت «ī» در کمیت و کیفیت یکسان مانده است:

| باستان | میان  | جدید |
|--------|-------|------|
| dī-    | dīdan | دین  |
| xšīra- | šīr   | شیر  |

(۶) مصوتهای u کوتاه و ū بلند در اکثر موارد یکسان مانده است.

| باستان         | میان | جدید  |
|----------------|------|-------|
| *huška-, uška- | hušk | خَشَك |
| dūta-          | dūd  | دود   |

(۷) مصوتهای مرکب ai و au که در پارسی باستان وجود داشته در دوره میان



بدل به *ē* و *e* شده اما در خط نشانه خاصی نداشته و مانند مصوت‌های *ā* و *ā* نوشته می‌شده است. در تلفظ فارسی دری قرن‌های نخستین اسلام نیز کیفیت خاص این دو مصوت باقی بوده است و لغویان گاهی به خصوصیت تلفظ و اختلاف آنها با مصوت‌های مشابه عربی اشاره کرده و آنها را گاهی «واو مجهول» و «یاء مجهول» خوانده‌اند. و گاهی از این دو مصوت به «حرفی که شبیه واو است» و «حرفی که شبیه یاء است» تعبیر کرده‌اند. (وزن شعر فارسی، ص ۱۱۸-۱۱۹). تنها در يك نسخه خطی که شاید کتابت آن در اواخر قرن چهارم انجام گرفته باشد (تفسیر پاکد) برای یای مجهول نشانه خاصی هست به این شکل «ی».

بعدها در اکثر موارد این مصوت‌های مرکب به مصوت‌های ساده بلند تبدیل یافته است، چنانکه در کلمات «زور» و «آشوب» که سیبویه آنها را برای مصوت نخستین مثال می‌آورد و کلمه «بوه» در کتاب حمزه اسفهانی برای اولی و کلمات «سیر» و «شیر» برای مصوت دومی، امروز درست مانند دو مصوت ساده بلند یعنی «i» و «ū» ادا می‌شود. اما در بعضی کشورهای دیگر فارسی زبان (افغانستان - تاجیکستان) و بعضی نقاط ایران هنوز اختلاف تلفظ هر يك از افراد این دو گروه با فرد معادل آن در گروه دیگر مشهود است.

۸) گروه‌های *awa* و *aya* پایانی به *aw* و *ay* بدل شده و *awa* و *aya* آغازی و میانی به *ē* و *e* تبدیل یافته و به همان ترتیب از مرحله میانه به مرحله جدید (یعنی فارسی دری) رسیده است:

| باستان    | میانه | جدید                          |
|-----------|-------|-------------------------------|
| tava-     | taw   | نو                            |
| nava-     | nōg   | نو                            |
| -aya-mahi | -ēm   | - ایم (شناسه صیغه گوینده جمع) |
| -aya-ta   | -ed   | - اید (شناسه شنونده جمع)      |

۹، ۱) صامت‌های *δ* و *d* در میان دو مصوت به *y* بدل شده و مصوت‌های مرکب جدیدی به وجود آورده است:

| جدید  | میان | باستان      |
|-------|------|-------------|
| می    | may  | maðu-       |
| پی    | pay  | paða-/pada  |
| پای   | pāy  | pāda-/pāða- |
| را(ی) | rāy  | rādy        |
| بوی   | bōy  | baða-       |

## صامت

پیش ازین گفتیم که تحول صامت‌ها تابع وضع آنها در کلمه است، یعنی يك صامت معین بر حسب آنکه در کجای کلمه قرار گرفته، یا پیش و پس آن چه نوع واکی از صامت و مصوت واقع شده باشد، به صورتهای گوناگون تحول می‌یابد. بنابراین در مطالعه چگونگی ابدال صامتها باید به این نکته توجه داشت.

## صامتهای آغازی

۱۰) صامتهای آغاز کلمه در ایرانی باستان، جز در پنج مورد، تغییری پذیرفته و تا امروز یکسان مانده است: مثال:

|          | ب/B/B   |        |
|----------|---------|--------|
| بستن     | bastan  | bastā- |
| بودن     | būdan   | √bū    |
|          | پ/P/P   |        |
| پُس، پسر | pus(ar) | pussa- |
| پا(ی)    | pāy     | pāda-  |

|       |              |           |
|-------|--------------|-----------|
|       | <b>ت/T/T</b> |           |
| تن    | tan          | tanu-     |
| تخم   | tōxm, tōhm   | tauhma-   |
|       | <b>چ/Č/č</b> |           |
| چشم   | čašm         | čaša-     |
| چرم   | čarm         | čarman-   |
|       | <b>خ/X/X</b> |           |
| خود   | xōd          | xaoda-    |
| خرد   | xrad         | xratu-    |
|       | <b>د/D/D</b> |           |
| دوست  | dōst         | dauštar-  |
| دریا  | dray[ab]     | drayah-   |
|       | <b>ر/R/R</b> |           |
| را    | rāy          | rādiy     |
| رود   | rōd          | rautah-   |
|       | <b>س/S/S</b> |           |
| ستون  | stūn         | stūna-    |
| سپاه  | spāh         | spāda-    |
|       | <b>ش/Š/š</b> |           |
| شاد   | šād          | šiyāta-   |
| شدن   | šudan        | šiyav-    |
|       | <b>ف/F/F</b> |           |
| فروهر | frawahr      | fravartī- |
| فرمان | framān       | framāna-  |



## ك/K/K

|     |     |        |
|-----|-----|--------|
| کام | kām | kāma-  |
| کوه | kōf | kaufa- |

## گ/G/G

|     |      |        |
|-----|------|--------|
| گرم | garm | garma- |
| گوش | gōš  | gauša- |

## م/M/M

|     |      |          |
|-----|------|----------|
| مرد | mard | martiya- |
| ماه | māh  | māha-    |

## ن/N/N

|     |     |        |
|-----|-----|--------|
| نام | nām | nāman- |
|-----|-----|--------|

(۱۱) پنج صامت آغازی: ج = j، و = w، ه = h، ی = y، ی = ø، ت = t، در طی تاریخ تحول پذیرفته است.

(۱۱، ۱) صامت ج = j در آغاز کلمات مرحله باستان، در مرحله میانه و جدید به ز = z تبدیل یافته است:

| جدید     | میانه    | باستان |
|----------|----------|--------|
| زن (زدن) | zan      | Jan -  |
| زیستن    | ziwistan | jīv -  |

گاهی نیز به ژ = z بدل شده است:

|     |         |         |
|-----|---------|---------|
| ژرف | žafra - | žafra - |
|-----|---------|---------|

(۱۱، ۳) صامت و = v آغازی هرگاه پس از آن مصوت i قرار داشته در مرحله میانه همچنان باقی مانده و در مرحله جدید به گ = g بدل شده است:

| جدید           | میانه   | باستان     |
|----------------|---------|------------|
| گشتاسب         | wištāsp | vištāspa - |
| گزارد (گزاردن) | wizārd  | vi - čar - |

vi - tar - widard گذارد (گذاشتن)

(۱۱، ۳) صامت نفسی  $h = \text{ه}$  که در آغاز کلمات مرحله باستانی قرار داشته در مرحله میانه اغلب باقی مانده و در مرحله جدید ساقط شده است:

| باستان                      | میانه    | جدید              |
|-----------------------------|----------|-------------------|
| hanjāma -                   | hanzām   | انجام             |
| hanjamana -                 | hanzaman | انجمن             |
| ham + $\sqrt{\text{par}}$ - | hambār - | انباردن (انباشتن) |

(۱۱، ۴) صامت ی  $y = \text{آغازی}$  در مرحله میانه و مرحله جدید به  $j = \text{بدل}$  شده است:

| باستان    | میانه | جدید |
|-----------|-------|------|
| yauviya - | jōy   | جوی  |
| yavan -   | juwān | جوان |
| yātu -    | jādūg | جادو |

(۱۱، ۵) صامت ث  $\theta = \text{در مرحله باستان}$ ، به  $s = \text{در مرحله میانه و جدید}$  بدل شده است:

| باستان    | میانه   | جدید      |
|-----------|---------|-----------|
| θard -    | sār/sāl | سرد (سال) |
| θata[gu - | sad     | سد (صد)   |

### صامت‌های میانی و پایانی

(۱۲) صامت ب  $b = \text{باستانی}$  در مرحله میانه به  $w = \text{(شاید واك آوائی دو لبی)}$  و در مرحله جدید به  $v = \text{(واك آوائی لب و دندانی)}$  بدل شده است:

| باستان                     | میانه  | جدید     |
|----------------------------|--------|----------|
| naiba -                    | nēw    | نیو      |
| ā- + $\sqrt{\text{bar}}$ - | āwar - | آور (دن) |

(۱۲، ۱) صامت پ = p میانی و پایانی باستان، در مرحله میانه و مرحله جدید به ب = b بدل شده است:

| باستان | میانه | جدید |
|--------|-------|------|
| āp -   | āb    | آب   |
| xšap - | šab   | شب   |

(۱۲، ۲) صامت ت = t میانی و پایانی، در مرحله میانه به د = d بدل شده و در مرحله جدید بهمین حال مانده است:

| باستان  | میانه | جدید |
|---------|-------|------|
| xratu - | xrad  | خرد  |
| vāta -  | wād   | باد  |

(۱۲، ۳) هرگاه ت = t میانی باستان پس از يك صامت بی آوا قرار داشته به همان حال مانده، یعنی به د = d بدل نشده است:

| باستان  | میانه | جدید |
|---------|-------|------|
| dasta - | dast  | دست  |

(۱۲، ۴) ث = θ میانی باستان، در مرحله میانه به س = s و سپس به ه = h بدل شده و در مرحله جدید بصورت اخیر مانده است:

| باستان    | میانه  | جدید |
|-----------|--------|------|
| maθašta - | mahist | مست  |
| ākāθa -   | āgāh   | آگاه |

(۱۲، ۵) صامت ج = j باستان، در پهلوانیک به ژ = z و در پارسیک به ز = z بدل شده و در مرحله جدید ندره به صورت ژ = z و غالباً به صورت ز = z مانده است:

| باستان       | پهلوانیک | پارسیک | جدید  |
|--------------|----------|--------|-------|
| ava - + √jan | ōžan -   | ōzan - | اوژن  |
| areja -      | aržān    | arzān  | ارزان |

۱۲، ۶) صامت چ = ċ میانی باستان، در مرحله میانه به z = بدل شده و در مرحله جدید به صورت اخیر مانده است:

| باستان   | میانه | جدید |
|----------|-------|------|
| hačā-    | az    | از   |
| raučah - | rōz   | روز  |

۱۲، ۷) هرگاه چ = ċ و ج = ĵ میانی باستان پس از صامتهای خیشومی (م.ن.) قرار داشته در پهلوانیک چ = ċ به ج = ĵ بدل شده و ج = ĵ به حال خود مانده، اما در فارسی مانوی هر دو به z = بدل شده و در فارسی دری به صورت ج = ĵ مانده است:

| باستان    | پهلوانیک | فارسی مانوی | فارسی دری |
|-----------|----------|-------------|-----------|
| panča -   | panj     | panz        | پنج       |
| hanjamana | anjaman  | hanzaman    | انجمن     |
| hanjāma - | anjām    | hanzām      | انجام     |

۱۲، ۸) صامت خ = x میانی باستان در مرحله میانه و جدید به همان حال مانده است:

| باستان  | میانه | جدید |
|---------|-------|------|
| øuxta - | suxt  | سوخت |
| baxta - | baxt  | بخت  |

۱۲، ۹) صامتهای د = d، د = δ میانی باستان در پهلوانیک باقی مانده، اما در پارسیک به y = بدل شده و در مرحله جدید نیز به همین حال مانده است:

| باستان  | پهلوانیک | پارسیک | جدید |
|---------|----------|--------|------|
| pāda -  | pād      | pāy    | پای  |
| baōda - | bōd      | bōy    | بوی  |

۱۲، ۱۰) صامت ر = r میانی باستان در غالب موارد تغییری نپذیرفته است:

| جدید | میان | باستان  |
|------|------|---------|
| کرد  | kird | karta - |
| کرم  | kirm | karma - |

۱۱، ۱۲) صامت ک = k میانی باستان که بین دو مصوت قرار داشته آوایی شده، یعنی به گ = g بدل شده است:

| جدید   | میان    | باستان                      |
|--------|---------|-----------------------------|
| آگاه   | āgāh    | ākāga -                     |
| افگندن | abgan - | apa - + $\sqrt{\text{kan}}$ |

۱۲، ۱۳) پسوندهای -ika - و -aka - باستان، در مرحله میانه پس از افتادن مصوت آخر به صورت ig - و ag - در آمده و در مرحله جدید صامت آخر (g -) نیز افتاده است:

| جدید | میان  | باستان    |
|------|-------|-----------|
| کامه | kāmag | kāmaka -  |
| پری  | parīg | pairika - |
| آهو  | āhūg  | āgūka -   |

۱۲، ۱۳) صامت گ = g میان دو مصوت در پهلوانیک بدل به γ و در پارسیک بدل به ی = y شده و در فارسی نیز ی = y مانده است:

| جدید       | پارسیک  | پهلوانیک | باستان                      |
|------------|---------|----------|-----------------------------|
| نیوشیدن    | niyōš - | niyōš -  | ni - + $\sqrt{\text{gauš}}$ |
| بدخت (خدا) | bay     | bay      | baga -                      |

۱۲، ۱۴) صامتهای خیشومی n = ن، m = م به همان صورت مانده است:

| جدید | میان  | باستان   |
|------|-------|----------|
| دانا | dānāg | dānāka - |
| کام  | kām   | kāma -   |

۱۲، ۱۵) صامت ث = ṭ تغییر نکرده است:



| جدید | میان   | باستان  |
|------|--------|---------|
| گوش  | gōš    | gauša - |
| میش  | mēš    | maēša   |
| نشت  | nišast | nišad - |

## گروههای صامت

(۱۳) در زبانهای ایرانی باستان گروههای صامت، یعنی اجتماع دو صامت در آغاز کلمه وجود داشته است. در مرحله میانه به سبب آنکه در خط پهلوی مصوتهای کوتاه نشانه خاص ندارد به یقین نمیتوان گفت که این خصوصیت باقی مانده یا از میان رفته است. اما شاید در آغاز این مرحله هنوز شیوه تلفظ باستان محفوظ مانده و در اواخر تغییر یافته باشد. در فارسی دری دو صامت در آغاز کلمه قرار نمیگیرد، و این همان معنی است که در صرف و نحو عربی از آن به عبارت «ابتدا به ساکن محال است» تعبیر می کنند. بنابراین کلماتی که در مراحل پیشین دارای چنین ترکیبی در واکها بوده به یکی از دو صورت درآمده است: یکی آنکه میان دو صامت آغازی مصوتی درآمده و به این طریق گاهی هجای نخستین کلمه به دو هجا تقسیم شده است:

| جدید  | میان     | باستان    |
|-------|----------|-----------|
| برادر | brād(ar) | brātar -  |
| فرمان | framān   | framānā - |

دیگر آنکه به آغاز کلمه مصوتی الحاق شده تا از اجتماع دو صامت در هجای آغازی پرهیز شود:

|              |      |       |
|--------------|------|-------|
| ابرو (ab-rū) | brūg | brū - |
|--------------|------|-------|

و گاهی به هر دو صورت در فارسی دری آمده است:

|              |       |         |
|--------------|-------|---------|
| استون - ستون | istūn | stūnā - |
|--------------|-------|---------|

(۱۳، ۱) از گروه خ ش = xš باستان در مرحله میانه و جدید صامت خ = x

| باستان  | میان | جدید |
|---------|------|------|
| namna - | nam  | نم   |
| kamna - | kam  | کم   |

(۱۰، ۱۳) گروه رت = rt همه جا به رد = rd بدل شده است:

| باستان    | میان | جدید |
|-----------|------|------|
| martiya - | mard | مرد  |
| kart -    | kārd | کرد  |

(۱۱، ۱۳) در گروه رك = rk صامت ك آوائی شده یعنی به گ = g تبدیل

یافته است:

| باستان   | میان | جدید |
|----------|------|------|
| mahrka - | marg | مرگ  |
| varka -  | walg | برگ  |

### قلب

گاهی دو صامت که در کلمه‌ای کنار هم قرار داشته قلب شده، یعنی پس و پیش قرار گرفته‌اند:

(۱۲، ۱۳) گروه خر = xr در میان کلمه گاهی مقلوب شده و به گروه رخ rx تبدیل یافته است:

| باستان  | میان | جدید |
|---------|------|------|
| ϕuxra - | suxr | سرخ  |
| čaxra - | čaxr | چرخ  |

(۱۳، ۱۴) گروه فر = fr در میان کلمه به رف rf قلب شده است:

| باستان  | میان | جدید |
|---------|------|------|
| vafra - | wافر | برف  |
| jafra - | žافر | ژرف  |

(۱۳، ۱۴) گروه زر  $zr =$  در میان کلمه به ر ز  $rz =$  قلب شده است:

| باستان  | میان | جدید |
|---------|------|------|
| vazra - | wazr | گرز  |

(۱۳، ۱۵) گروه م ر  $mr =$  گاهی به رم  $rm =$  قلب شده است:

| باستان  | میان | جدید |
|---------|------|------|
| namra - | narm | نرم  |

(۱۳، ۱۶) گروه ز غ  $z\gamma =$  گاهی به غ ز  $\gamma z =$  قلب شده است:

| باستان  | میان | جدید |
|---------|------|------|
| mazya - | mazy | مغر  |



## دوره‌های سه‌گانه

## تحول و تکامل فارسی دری

قدیمترین آثاری که از فارسی دری مانده است، گذشته از کلمات و عبارتهای کوتاه و بعضی مصراعها و بیتها که در نواریخ عربی و آثار فارسی ادوار بعد ثبت شده، از میانه قرن چهارم هجری است. نهضتی که در زمان فرمانروائی شاهان سامانی برای ترویج و بکار بردن زبان فارسی به جای تازی آغاز شد با سرعت تمام وسعت یافت تا آنجا که اندکی بعد، در روزگار غزنویان، فارسی دری زبان ادبی کشور شد و صدها شاعر و نویسنده ایرانی به زبان ملی خود شعر سرودند و کتابها در رشته‌های گوناگون علمی و ادبی و تاریخی تألیف کردند، و سپس در زمان شاهان سلجوقی این زبان در امور اداری و مکاتبات دیوانی هم جای زبان عربی را گرفت.

۱) منطقه رواج و رونق فارسی دری، چنانکه می‌دانیم، ابتدا در مشرق و شمال شرقی ایران بود و بیشتر سخنوران و نویسندگان ایرانی که نام و آثارشان باقی است تا ایلغار مغول از مردم این قسمت کشور بودند که در دستگاه امیران و بزرگان صفاری و سامانی و غزنوی و سلجوقی به سر می‌بردند. شاعرانی که اشعارشان به شاهد لغات مهجور در لغت‌فهرس اسدی (نیمه قرن پنجم هجری) آمده

است غالباً به یکی از شهرهای بخارا، سمرقند، هرات، بلخ، مرو، طوس، سرخس، قاین، سیستان، یا شهرهای دورتر شمال شرقی فلات ایران و آبادیهای دیگر خراسان منسوب هستند.

تنی چند نیز از نواحی مرکزی و غربی کشور برخاسته بودند، اما این دسته یا به دستگاه امیران مشرق می‌پیوستند و بطبع در آثار خود زبانی را که در آن ناحیه برای شاعری و نویسندگی متداول و جاری بود به کار می‌بردند یا اگر به آن مراکز روی نمی‌آوردند، بر اثر اعتبار و رونقی که فارسی دری یافته بود آن را بر گویشهای بومی و محلی خود ترجیح می‌دادند. از گروه اول غضائری رازی و عنصرالمعالی کیکاوس صاحب قابوس‌نامه و منوچهری دامغانی و از دسته دوم قطران تبریزی و ابوالفتح رازی و عین‌القضاة همدانی را برای مثال نام می‌بریم.

(۲) فارسی دری که در طی سه قرن از اوایل قرن چهارم تا اوایل قرن هفتم به تدریج مقام زبان رسمی و ادبی ایران را کسب کرده بود در این مدت از گویشهای ایرانی شرقی که در قلمرو آن رایج بود و نیز زبانهای غیر ایرانی تأثیر پذیرفت. این تأثیر گاهی از طریق اخذ و قبول لغات بود و گاهی با ساختمان کلمه و ترکیب کلام ارتباط داشت.

تأثیر زبان عربی که در این زمان همچنان زبان فرهنگی کشورهای اسلامی شمرده می‌شد البته در درجه اول قرار دارد و به جای خود از آن بحث خواهد شد. اما لغات متعددی نیز از زبانهای ترکی در فارسی راه یافت که در آغاز بیشتر لقبها و عنوانهای رؤسای طوایف ترک زبان یا اصطلاحات نظامی و سازمانهای قبیله‌ای ایشان بود و سپس واژه‌های دیگر نیز بر آنها افزوده شد. بعضی لغات چینی هم از راه بازرگانی با واسطه زبانهای شرقی ایرانی به فارسی دری رسید.<sup>۱</sup> از جمله زبانهای ایرانی شرقی که در قرنهای نخستین اسلامی لغات متعددی به فارسی وام دادند «سغدی» را نام باید برد. زبان سغدی که در سالهای نخستین قرن کنونی آثار قابل

(۱) لغات ترکی، منولی، چینی در تاریخ بیهقی، قیام‌الدین راضی، یادنامه ابوالفضل بیهقی،

توجهی از آن کشف شده است زبانی اصیل و فرهنگی بوده و بازرگانان این ولایت آن را تا بعضی نقاط شرقی دور در آسیا برده بودند. مراکز مهم سفد شهرهای سمرقند و بخارا بود که در میانهٔ دو رود جیحون و سیحون (آمودریا و سیردریا) قرار داشت<sup>۲</sup> اما سفدی زبانان در شهرها و آبادیهای مجاور آن نیز پراکنده بودند.

زبان سفدی تا قرن پنجم اسلامی در نواحی مزبور به موازات فارسی دری رواج داشت و در این دوران بود که نویسندگان و سخنوران فارسی زبان به سبب مجاورت و معاشرت، با لغات سفدی مأنوس شده بودند و بعضی از آنها را در آثار خود به کار می بردند. شاید این که حمزه اصفهانی دربارهٔ زبان دری می نویسد که در آن از میان لغات شهرهای مشرق لغت اهل بلخ غلبه دارد<sup>۳</sup>، اشاره به همین نکته باشد. همچنین است اشارهٔ اسدی طوسی در مقدمهٔ لغت فرس به «شاعرانی که فاضل بودند ولیکن لغات فارسی کم می دانستند»<sup>۴</sup> و بی گمان غرض او شاعران ایرانی و فارسی زبان است که از استانهای جز خراسان و ماوراءالنهر برخاسته بودند. آنچه ناصر خسرو دربارهٔ قطران نوشته است که «شعر نیک می گفت، اما زبان فارسی نیکو نمی دانست. پیش من آمد و دیوان منجیک و دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من پرسید»<sup>۵</sup> نیز این گمان را به یقین نزدیک می کند که مشکل فارسی زبانان قسمت های مرکزی و غربی ایران همان لغات محلی نواحی مشرق و شمال شرقی بوده که در آثار نخستین شاعران ایران بعد از اسلام وارد شده بود و طبعاً برای نواحی دیگر غریب و دشوار می نمود.

اکنون می دانیم که عده ای از این لغات غریب که در آثار و اشعار سخنوران و نویسندگان خراسان و ماوراءالنهر در قرنهای چهارم و پنجم آمده و اسدی آنها را در لغت فرس گرد آورده و درست، یا گاهی نادرست، معنی کرده است مأخوذ از

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی، تألیف لسترنج، ترجمهٔ محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران (۱۳۳۷)، ص ۴۹۱.

(۳) التنبیه علی حدوث التصحیف، تألیف حمزه بن الحسن الاصفهانی، چاپ بغداد، ص ۶۸.

(۴) لغت فرس، تألیف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، تصحیح عباس اقبال، چاپ ۱۳۱۹، ص ۱.

(۵) سفرنامه ناصر خسرو، تصحیح غنی زاده، چاپ برلین، ربیع الثانی ۱۳۴۲، ص ۸.

زبان سغدی است<sup>۶</sup>، و به همین سبب اکثر لغات مزبور که در زبان قسمتهای دیگر ایران معمول و مأنوس نبوده در ادوار بعد منسوخ و متروک مانده است. گذشته از آنچه مربوط به واژگان، یعنی مفردات لغات، است بسیاری از خصوصیات تلفظی و صرفی و نحوی گویشهای محلی خراسان و ماوراءالنهر نیز در این دوران در آثار شاعران و نویسندگان هر يك از نواحی تأثیر گذاشت و از مجموع این تأثیرات و رواج و دوام بعضی و متروک شدن بعضی دیگر زبان رسمی فارسی به وجود آمد که مردم نواحی مختلف ایران اگر چه گویش مادری ایشان با آن متفاوت بود در مکتب و نزد معلم آن را به صورت ثابت و واحدی آموختند و در آثار خود به کار بردند.

۳) فارسی دری را از جهت تطور و تکاملی که در طی هزار سال پذیرفته است می‌توان به سه دوره مهم تقسیم کرد: دوره رشد و تکوین، دوره فارسی درسی، دوره تحول و تجدد.

### اول: دوره رشد و تکوین

۴) این دوره از قدیمترین آثار بجا مانده فارسی دری بعد از اسلام است تا اوایل قرن هفتم هجری. بعضی خصوصیات زبان در این دوره از قرار ذیل است: ۴، ۱) هنوز چگونگی تلفظ واکهای هر کلمه صورت ثابت و واحدی ندارد. نویسندگان یا کاتبان هر کلمه را به صورتی که مطابق با تلفظ عادی و محلی ایشان است ثبت می‌کنند. کلمه واحد در آثار نویسندگانی که از نواحی مختلف این سرزمین برخاسته‌اند از نظر واکها (یعنی چگونگی تلفظ) صورتهای گوناگون می‌پذیرد. برای مثال کلمات ذیل را می‌آوریم که در متن‌های این دوره به دو یا

6) Henning, W. B., «Sogdian Loan - Words in New Persian», BSOS, 1964, p. 93.

چند وجه آمده است:

|                            |                     |
|----------------------------|---------------------|
| دیوال / دیوار              | شاختن / شاندن       |
| فرشته / فرشته              | دوژخ / دوزخ         |
| دانشومند / دانشمند         | سون / سوی           |
| سغون / سغن                 | خوابنیدن / خوابایدن |
| الفغدن / الفغتن / الفنجیدن | پاشنا / پاشنه       |
| فرستیدن / فرستادن          | دشخوار / دشوار      |
| استاخی / گستاخی            | اوگندن / افکندن     |
| اشتر / شتر                 | شنبر / چنبر         |
| اشناب / آشنا / شنا         | زاگ / زاج           |
| خضب / خم                   | پای زهر / یاد زهر   |
| وا / فار / با              | یاوی / یابی         |

و نظایر آنها که به جای خود در این باب به تفصیل گفتگو خواهیم کرد. (۲، ۴) شیوه کتابت (رسم الخط) نیز در این دوران قاعده ثابتی ندارد. شکفت است که ایرانیان با همه کوششی که در ایجاد قواعد دقیق برای صرف و نحو عربی به کار بردند و در ضمن آن درباره شیوه کتابت زبان عربی مانند طرز کتابت همزه و جز آن نیز فصولی پرداختند برای زبان ملی خود هیچ گونه قاعده ثابتی وضع نکردند، و نتیجه آنکه در هر يك از آثار این دوران شیوه ای دیگر برای کتابت کلمات فارسی به کار رفته است؛ برای مثال به ذکر چند نکته اکتفا می کنیم:

(۱، ۴، ۴) مصوت ممدود و آء در آغاز کلمه در نسخه خطی الابیه عن حقایق الادویه<sup>۷</sup> (مکتوب در ۴۴۷) به صورتهای ذیل آمده است:

ا ا گ ا، ا آن، آن، ان.

ا ا ب، ا آ ب، آ ب، ا ب.

(۷) الابیه عن حقایق الادویه، به خط اسدی طوسی، کتابخانه ملی وین (چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران).



(۴،۴،۴) صامت «پ» در همین نسخه گاهی با يك نقطه و گاهی با سه نقطه آمده است:

بس، پس

بخته، پخته

پیران، پیران

(۴،۴،۴) صامت مرکب «ج» در بعضی از نسخه‌های کهن همه جا با يك نقطه و در نسخه‌های دیگر غالباً با سه نقطه آمده است:

جشم، چند، چهار، چرا (نسخه تفسیر سوره بادی)<sup>۸</sup>

چون، چنین، هیچ، چنانك (نسخه تفسیر قرآن پاك)<sup>۹</sup>

(۴،۴،۴) صامت «د» واقع بعد از مصوت در بعضی نسخه‌ها بی نقطه و در بعضی نسخه‌های همزمان آنها با نقطه (زال معجمه) کتابت شده است، و شاید این اختلاف بیشتر ناشی از تفاوت چگونگی تلفظ در نواحی مختلف کشور باشد:

بذین/ بدین، خدای/ خدای، پذیرد/ پدید، آید/ آید

مادم/ ماده، یابد/ یابد، آمدن/ آمدن، بامداد/ بامداد

در فصل و وصل کلمات یا اجزاء آنها نیز همین اختلاف روش وجود دارد و بحث مفصل در این باب با ذکر مآخذ به جای خود خواهد آمد.

(۴،۴) وجوه فعل: دستگاه صرف فعل در این دوره بسیار وسیعتر از دوره‌های بعد است. صیغه‌های متعددی برای بیان وجوه مختلف فعل هست که بعضی از آنها عام است، یعنی در آثار متعلق به نویسندگان همه نواحی یکسان دیده می‌شود. بعضی دیگر در چند نسخه از آثار موجود هست و در نسخه‌های دیگر نیست و از این جا می‌توان گمان برد که اختصاص به نواحی معینی داشته است. از آن جمله:

وجه تحدیری، به دو صورت:

۸) تفسیر قرآن کریم، ابوبکر عتیق سوره بادی، نسخه مکتوب به سال ۵۲۳ هجری کتابخانه دیوان هند (چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران).

۹) تفسیر قرآن پاك، (چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸).

(۱) مبینما روی او اگر عهد بشکنیم

مفریبد! شما را به رحمت

(۲) اندوهگین مگرداناد ترا گفتار ایشان

خدای عزوجل ترا مگریاناد

وجه شرطی، به دو صورت:

اگر ما بنخواستیمی به جای شما فریشتگان آفریدیمی

اگر سال بر چهار فصل نبودی اعتدال نبودی

اگر دانستیمی او را با خود آوردمانی

او را اگر دیدمانی گرفتمانی

وجه تمنائی:

کاشکی من گرفتیمی

کاشکی من بدانمی که... از من چه آیدی

وجه التزامی:

اندر آن هشت شبانروز چیزی نیافت که بخوردی

کراهیت داشت که از آن خوردنی ساختی

از گرسنگی یایم کار نمی کرد که برفتمی

وجوه خیال: این وجه در بیان فعلهای واقع نشده مانند نقل خواب، یا تصور

وقوع فعلی، یا در فعلهایی که بعد از ادوات تردید چون گوئی، پنداری، همانا و جز اینها آمده باشد به کار می رود:

بیان خواب: یوسف خواب دید که جائی نشسته بودی و قضیبی به دست داشتی...

قضیب به زمین فرو بردی. برادرانش همچنان عصاها به زمین فرو بردندی. عصای

یوسف بیالیدی تا از همه عصاها برگشتی و شاخ و برگ سبز پدید آمدی و دیگر

عصاها در جنب آن مغمو رگشتی.

تصور: گوئی که زنجیری در دست و گردن ایشان استی

گوئی کسی ایشان را در سجده افکندی

چنان استی که هرگز خود همی نشنودی

(۴،۴) برای بیان دوام و استمرار فعل جزء صرفی «همی» پیش از صیغه‌های زمان ماضی و مضارع و امر درمی‌آید. اما این جزء از قدیمترین زمان تخفیف یافته و به صورت «می» درآمده است. در همهٔ مآخذی که در دست داریم این جزء به هر دو صورت وجود دارد، اما در نسخه‌هایی که تاریخ تألیف یا کتابت آنها قدیمتر است استعمال این جزء به صورت «همی» غلبه دارد، و در تألیفات یا نسخه‌های جدیدتر کم‌کم صورت «همی» به ندرت دیده می‌شود.

(۵،۴) جزء صرفی «ب» بر سر صیغه‌های زمان ماضی و مضارع و امر در می‌آید و موارد استعمال خاص دارد که دربارهٔ هر يك به تفصیل گفتگو خواهیم کرد. (۶،۴) صیغهٔ خاصی از صرف زمان ماضی وجود دارد که مفهوم تکرار فعل یا معتاد بودن آن را بیان می‌کند و با افزودن مصوت «ای» به آخر فعل ساخته می‌شود، و این غیر از ماضی استمراری است که برای بیان فعلی که در زمان گذشته جریان داشته اما پایان نیافته به کار می‌رود و جزء صرفی «همی» و «می» نشانهٔ آن است. دلیل تفاوت میان این دو معنی آن است که گاهی هر دو جزء در يك صیغه جمع می‌شوند. تا هم مفهوم استمرار و هم معنی تکرار را برسانند.

تکرار: هر روزی بامداد به خدمت پیغامبر آمدندی و از پیغامبر علم شنیدندی.  
هر باری وقت طعام چنین کردیمی.

تکرار و استمرار: امیر خلف هر روز و هر شب تاختن همی آوردی و همی کشتی.  
او همه روز پیغامبر را همی گفتی که من جنازهٔ تو همی پرورم.

(۵) اختصاصاتی تنها در بعضی از متون تألیف یافتهٔ این دوره دیده می‌شود که منحصر به يك یا چند متن است و از روی قرائن دیگر می‌توان آنها را متعلق به گویشهای مختلف محلی دانست. از آن جمله برای مثال:

(۱،۵) اید، اید، معادل فعل «است» که در طبقات الصوفیه املاي خواجه عبدالله انصاری هروی به کار رفته است: این مؤلف که در قرن پنجم هجری می‌زیسته بسیاری از مختصات گویش محلی هرات را در آثار خود به کار برده است.



(۲،۵) افزودن صامت «ذ» به آخر پسوند فعلی «ای» در بیان تکرار یا استمرار فعل ماضی. این صورت صرف فعل در تفسیر سودآبادی مکرر آمده و چون مؤلف از اهل هرات بوده ممکن است این نیز از مختصات گویش هرات باشد. مثال: خانه‌ای بود که یعقوب بنا کرده بود. در آنجا شدید و روی فرا دیوار گردید و بر یوسف نوحه می‌گردید، خالی از اهل بیت.

(۳،۵) يك نوع صیغه ماضی نقلی به صورت «رفتگی»، «بگفتگی» و «بخفتگی» به جای «رفته‌ای» و «گفته‌ای» و «خفته‌ای». مقدسی در احسن التقاسیم راجع به زبان مردم نیشابور نوشته است که «سینی بی‌فایده در افعال می‌افزایند»<sup>۱۰</sup> و از اینجا مرحوم بهار در سبک‌شناسی این گونه صیغه‌های فعل را «افعال نیشابوری» نام نهاده است.<sup>۱۱</sup> اما اختصاص آن به نیشابور بعید می‌نماید، زیرا که در آثار دیگران، خاصه در شعر، نیز این صیغه صرف فعل مکرر دیده می‌شود. در هر حال صورتی گویشی در مقابل صیغه‌های عادی و جاری ماضی نقلی است.

(۶) در ساختمان فعل نیز تفاوت‌های محسوسی در آثار این دوره با ادوار بعد دیده می‌شود که از آن جمله است:

(۱،۶) بسیاری از فعل‌های ساده در این دوره به کار می‌رود که در دوره‌های بعد یکسره از رواج افتاده و متروک شده و جای آنها را فعل‌های مرکب گرفته است. برای مثال:

آختن، آگندن، آسودن، آغشتن، آغالیدن، الفختن، اوباشتن، کاستن، گداختن، شکافتن، زدودن، خلیدن، بسودن، بیوسیدن، تاسیدن...

(۲،۶) پیشوندهای فعل در این دوره هنوز رایج و مورد استعمال است و بسیاری از معانی دقیق به وسیله آنها بیان می‌شود. این پیشوندها عبارتند از: بـ، بر، اندر، در، فرا، فراز، فرود، فرو.

در طی این دوره به تدریج استعمال فعل‌های پیشوندی رو به کاهش دارد و

(۱۰) احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، المقدسی، چاپ لیدن، ص ۳۳۴.

(۱۱) سبک‌شناسی، ملک‌الشعراى بهار، چاپ اول، ج ۱، ص ۲۴۶.

فعل‌های مرکب که غالباً از يك اسم یا صفت فارسی یا تازی، و يك همکرد (معین فعل) ترکیب شده است جای آنها را می‌گیرد. برای مثال:

بداشتن = متوقف کردن، نگاه داشتن

برآمدن = بالا رفتن، طلوع کردن

اندرشدن = درون رفتن، داخل شدن

درآمدن = وارد شدن

فرا کردن = جلو انداختن، پیش بردن

فراز آمدن = پیش آمدن، استقبال کردن

و این پیشوندها غالباً از فعل ساده معنی تازه‌ای می‌سازد، چنانکه در متن‌های این دوره فعل «بیودن» به معنی «شدن» و «گذشتن» و «سپری شدن» است و فعلی «برسیدن» به معنی «تمام شدن» و «بررسیدن» به معنی «تحقیق کردن»، و فعلی «خواندن» به معنی «دعوت کردن» و «احضار کردن»، اما «برخواندن» به معنی «قرائت کردن» به کار می‌رود.

(۷) صیغه‌های زمان مضارع در دو وجه اخباری و التزامی از یکدیگر متمایز نیستند.

(۱،۷) گاهی صیغه مضارع، مجرد از جزء صرفی پیشین، در هر دو وجه به کار می‌رود:

اخباری: این آب را از آن عاصی گویند که به جانب روم رود.

التزامی: سنگی برداشت تا بر سر آن بنا نهد.

(۲،۷) گاهی صیغه مضارع با جزء صرفی پیشین (ب) در هر دو وجه استعمال می‌شود:

اخباری: جمله را بخواند از روی دعوت و گروهی را براند بحکم اظهار مشیت.

التزامی: سخنی که اندر توحید بگوید و مر آن را ستایش پندارد نکوهش باشد.

(۳،۷) گاهی جزء صرفی پیشین «همی - می» در آغاز صیغه مضارع هر دو وجه درمی آید:

اخباری: ایشان مر ترا نفی شناسند.

التزامی: صالح همی خواهد تا این فرزندان ما کشته می شوند.

(۸) جزء «همی - می» بیشتر مفهوم قید دارد و در بسیاری از موارد پیداست که کلمه مستقلی شمرده می شود و هنوز صورت جزء صرفی ملصق به صیغه های ماضی و مضارع نیافته است.

(۱،۸) گاهی کلمه «همی» بدون ارتباط با فعل به صورت قید در معانی همیشه، همه، پیوسته، پیایی و همچنان و مانند آنها به کار می رود:

همی لکدی برقهای او زد

همی در پیش کاروان پری بر زمین زد.

یوسف همی به اشك و خون آغشته، به خدای تعالی بنالید.

(۲،۸) گاهی «همی - می» مقدم بر پیشوند فعلی می آید:

محمودیان از دم این مرد می باز نشدند.

یکی مرد دیدم که نور ازو تا آسمان همی برشد.

دود می دید که همی برآمد.

(۳،۸) گاهی «همی - می» بر حرف نفی مقدم است:

ما او را دیدیم که همی می خورد با مطربان و نماز همی نکرد.

وقتی بود که خدای تعالی موسی را همی ندید.

طاقت بر کشیدن می نداشت.

سلیمان در خود نگریست، چنان شد که خود را می شناخت.

(۴،۸) گاهی میان صیغه مضارع و جزء «همی - می» چند کلمه فاصله می شود.

خداوند تعالی می به تو مباحثات کند.

(۹) صیغه امر به سه صورت به کار می رود که هر يك مورد استعمال خاص

دارد:

می‌گوی

بگوی

گوی

(۱۵) فعل تابع در آثار کهن‌تر غالباً به صورت مصدر تام می‌آید:

ترا از ما نباید آموختن و پرسیدن .

پگاه خاستن عادت باید کردن.

اما در آثاری از این دوره که به نسبت جدیدتر است صورت مصدر مرخم

در فعل تابع به تدریج رایج‌تر می‌شود:

به دشواری دم تواند زد.

چون متقی را بیعت خواستند کرد او امتناع کرد.

فرق ندانندی کرد میان جادوی و معجزت

سپس استعمال فعل تابع به صیغه التزامی بیشتر رایج می‌شود. در ادوار بعد

مصدر تام در این مورد یکسره منسوخ می‌شود، و مصدر مرخم در موارد معدود به

کار می‌رود، و صیغه التزامی در همه موارد تعمیم می‌یابد:

خواهد که پایگاه ایشان بشناسد.

باید که هیچ مستی نکنی.

مرد باید که با دشمنان زندگی بکند.

(۱۵، ۱۶) گاهی فعل تابع به صیغه ماضی با پسوند «ی» به کار می‌رود که معادل

مضارع التزامی در ادوار بعد است:

کراهیت داشت که از آن خوردنی ساختی.

(۱۷) در ساختمان نام (اسم، صفت) در این دوره خصوصیات ذیل وجود دارد:

(۱۷، ۱۸) صفت‌های عربی پیش از اسم معنی در فارسی اقتباس شده و در بسیاری

از موارد به قاعده فارسی با افزودن «ی» از صفت اسم معنی ساخته‌اند:

خجلی = خجالت

شجاعی = شجاعت

مبدعی = ابداع

(۲،۱۱) جمع مکسر عربی به نسبت ادوار بعد کم است، و غالباً کلمات دخیل عربی به قاعده فارسی با «ان» یا «ها» جمع بسته می‌شود:

عالمان = علما

طبیبان = اطباء

شخص‌ها = اشخاص

(۳،۱۱) گاهی صیغه‌های جمع مکسر عربی مانند صیغه مفرد تلقی می‌شود و به قاعده فارسی نشانه جمع می‌پذیرد:

احوال - احوالها      اخبار - اخبارها

آلات - آلاتها      شرایط - شرایطها

عجایب - عجایبها      کتب - کتبها

الحان - الحانها

(۱۲) حروف (ربط، اضافه) صورتهای و معانی خاصی دارند که در دوره‌های بعد تغییر و تحول می‌یابند.

(۱،۱۲) صورتهای «ابا، اندر، ابر، اباز، اندرون» به جای «با، در، بر، باز، درون» در بعضی از متن‌ها دیده می‌شود.

(۲،۱۲) استعمال حرف اضافه مضاعف که یکی پیش و دیگری پس از کلمه می‌آید از مختصات این دوره است:

به خانه اندرون

به کوه بر

به شهر اندر

به کوی باز

(۳،۱۲) بعضی از حرفهای اضافه در معانی و موارد خاصی به کار می‌رود که در دوره‌های بعد دیگرگون شده است:

به = یا: به نیزه او را از زمین برگرفت.



با = به: با یاد او آوردم.

باز = سوی: باز خانه آمد.

که = زیرا: ملک بیرون نیامد که رنجور بود.

را متعلق به فاعل: شما را آمدید

(۱۳) ترتیب اجزاء جمله صورت واحد و ثابتی ندارد. هر چند در جمله خبری بیشتر معمول است که فعل در آخر بیاید اما در موارد بسیار، گاهی به ملاحظات بلاغی، اجزاء دیگر مانند صفت و قید و متمم فعل، یا نهاد جمله بعد از فعل می‌آید: صندوقی پدید آمد سرگشاده.

کتابی تصنیف کرده بودم اندر علم این طایفه.

خواجه امام را پرسیدند از حقیقت علم.

(۱۴) در مطابقت فعل با فاعل و صفت با موصوف، و اجزاء دیگر جمله با یکدیگر، نیز نکته‌ها هست. اما اینجا مراد تنها ذکر نمونه‌هایی از مختصات زبان فارسی دری در دوره اول بود که ما آن را دوره درشد و تکوین، خوانده‌ایم، و تفصیل کامل این نکته‌ها با ذکر مآخذ و منابع در طی فصول کتاب دوم خواهد آمد.

## دوم: دوره فارسی درسی

(۱۵) تاخت و تاز و کشتار هراس‌انگیز مغول در ربع اول قرن هفتم خراسان را که بیش از سه قرن محل رشد و نشو و نماي زبان و ادبیات فارسی بود یکسره ویران و با خاک یکسان کرد و تا پایان دوره ایلخانان آن خطه دیگر آن مرکزیت و اهمیت را از حیث ایجاد آثار ادبی باز نیافت.

نویسندگان و شاعرانی که زاده یا پرورش یافته آن سرزمین بودند اگر جانی بدر بردند به جنوب و مغرب ایران گریختند و در آن نواحی پناهی یافتند. بهاء ولد و فرزند بزرگوارش جلال‌الدین محمد بلخی و شمس قیس رازی و سیف فرغانی و

کمال خجندی را برای مثال می‌توان نام برد.

اما بیشتر کسانی که از نیمه قرن هفتم به بعد در ادبیات فارسی نام و آوازه‌ای دارند از مردم مرکز و جنوب و مغرب ایرانند. سعدی شیرازی، رشیدالدین فضل‌الله همدانی، و صاف‌الحضرة شیرازی، ناصر منشی کرمانی، ابوالقاسم کاشانی، و شرف‌الدین علی یزدی، از این گروه‌اند.

در مدتی بیش از يك قرن که ایلخانان مغول با قدرت در ایران فرمان می‌راندند مرکز سلطنت در مغرب ایران - مراغه و سلطانیه و تبریز - بود و پس از ضعف آن دولت و ظهور حکومت‌های مختار در نواحی مختلف، شیراز و کرمان و اصفهان و بغداد مرکزیت یافت.

در دوران پیش این نواحی از مرکز ادبی ایران، یعنی خراسان، دور بودند و به این سبب فارسی دری هنوز میان عموم طبقات رواج و انتشار نیافته بود. گویش‌های متعدد محلی در هر قسمت زبان عامه مردم بود و تنها کسانی که اهل علم و ادب بودند فارسی دری را می‌آموختند و در آثار دیوانی و اداری و علمی و ادبی به کار می‌بردند، اما همین کسان در خانه و بازار به گویش محلی خود متکلم بودند. بنابراین فارسی دری زبان مادری و طبیعی ایشان نبود و تنها از راه درس خواندن این زبان را می‌آموختند.

قول شمس قیس رازی در المعجم مبنی بر اینکه مردم عراق از شعر فارسی دری لذت نمی‌برند و شعرهای محلی خود را بر آن ترجیح می‌دهند<sup>۱۲</sup>، و وجود بیت‌ها و مصراع‌هایی در کلیات سعدی شیرازی که به گویش محلی شیراز است<sup>۱۳</sup> و غزل‌هایی از همام به گویش تبریزی<sup>۱۴</sup> و غزل‌هایی از اوحدی به گویش اصفهانی<sup>۱۵</sup> و شعرهایی در بعضی مجموعه‌ها به گویش تبریزی و شیرازی و غزلی ملمع در دیوان خواجه

۱۲) المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس قیس رازی، چاپ کتابفروشی تهران (تبریز)، ص ۱۷۳.

۱۳) کلیات سعدی، چاپ معرفت، تهران ۱۳۴۰، ص ۸۰۴.

۱۴) کلیات عبیدزاکانی، چاپ ۱۳۲۱، ص ۱۲۲.

۱۵) سه غزل اصفهانی از اوحدی، به قلم ادیب طوسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، زمستان ۱۳۴۲.

حافظ با مصراع‌هایی به زبان شیرازی<sup>۱۶</sup> همه شواهد صریحی است بر آن که زبان گفتار روزانه این شاعران با زبانی که در آثار خود به کار می‌بردند، یعنی فارسی دری، یکسان نبوده است.

حاصل این وضع تحولی در زبان ادبی و رسمی بود که بعضی از موارد و نکات آن از این قرار است:

(۱۶) زبان ادبی که نزد معلم فرا می‌گرفتند از جهات متعدد تلفظ و ساخت کلمات و ترتیب اجزاء جمله کم‌کم رو به وحدت و ثبوت می‌رود.

(۱، ۱۶) واکها، یعنی اصوات ملفوظ، در کتابت هر کلمه صورت واحد و ثابتی می‌یابند. دیگر يك کلمه در آثار نویسندگان به صورتهای گوناگون دیده نمی‌شود، بلکه یکی از چند صورت غلبه می‌یابد و تلفظ فصیح شمرده می‌شود و صورتهای دیگر را مهجور و غریب و منافی فصاحت می‌شمارند. از میان صورتهای: دیوال، دیفال، دیفسار، دیوار، تنها صورت اخیر فصیح است، و آن دیگرها در ادبیات راه ندارد، اگر چه در گویشهای محلی همه آنها وجود داشته و دارد.

(۲، ۱۶) وجوه و صیغه‌های صرف فعل رو به سادگی می‌رود. بعضی از وجوه فعل مانند انواع صیغه‌های شرطی و تمنایی و دعایی متروک و منسوخ می‌شود. دیگر در آثار نثر این دوره صیغه‌هایی از صرف فعل مانند: مبینما، مکناد، مرواد، یا: اگر دیدمی گفتمی، وجود ندارد، مگر به ندرت و آن در مواردی است که نویسنده به عمد از شیوه کهن پیروی می‌کند، یا عباراتی را از روی يك تألیف دوره قبل به عین کلمات نقل کرده است.

(۳، ۱۶) دو وجه اخباری و التزامی در مضارع از یکدیگر امتیاز می‌یابند. مضارع اخباری با جزء صرفی «می» به کار می‌رود (صورت «همی» کم‌کم یکسره متروک می‌شود) و مضارع التزامی با جزء صرفی مقدم «ب» معمول می‌شود و به این طریق دو وجه اخباری و التزامی هر يك ساختی خاص خود پیدا می‌کنند.

(۴، ۱۶) در زمان ماضی ساده استعمال «ب» بر سر فعل کم‌کم از تداول



می‌افتد، و آنجا که به کار می‌رود غالباً مورد استعمال خاص آن فراموش می‌شود، چنانکه در زمانهای اخیر آن را «باء زینت» لقب داده‌اند.

(۱۶، ۵) در صیغه امر آوردن جزء صرفی «همی - می» منسوخ می‌شود و به تدریج استعمال این صیغه با جزء پیشین «ب -» غلبه می‌یابد.

(۱۷) استعمال فعل «خواستن» که در دوره پیشین برای بیان قصد و بیان زمان آینده به يك صورت یعنی با مصدر تام یا مصدر مرخم به کار می‌رفت دو صورت متمایز می‌یابد. به این طریق که برای بیان قصد با فعل تابع به صیغه مضارع التزامی، و برای بیان زمان آینده با فعل تابع به صیغه مصدر مرخم می‌آید:

می‌خواهم بیایم - خواهم آمد

و به این طریق صیغه نو ساخته مستقبل به وجود می‌آید.

(۱۸) حرف نشانه «را» برای مفعول صریح معرفه تعمیم می‌یابد و حرف «مر» به نشانه مفعول که شاید اثر يك گویش محلی بوده یکسره متروک می‌شود.

(۱۹) آوردن جمع مکسر عربی با نشانه جمع فارسی که در دوره پیشین در بسیاری از نوشته‌ها به کار می‌رفت دیگر دیده نمی‌شود یا بسیار نادر است.

(۲۰) لغات و اصطلاحات مفعولی و ترکی در طی دو قرن فرمانروائی ایلخانان مفعول به وفور در فارسی داخل می‌شود و این لغات بیشتر اصطلاحات لشکری و کشوری است. در این دوران سلطنت و حکومت و فرماندهی سپاه با مفعولان بود، اما اداره امور کشور یعنی وزارت و دیوان را همواره ایرانیان داشتند. بیشتر این وزیران به حکم ضرورت زبان مفعولی را آموخته بودند<sup>۱۷</sup> و در امور دیوانی اصطلاحات آن قوم را به کار می‌بردند.

عظاملك جوینی در تاریخ جهانگشای در شکایت از وضع زمانه و ابناء زمان می‌نویسد: «اکنون بسیط زمین عموماً و بلاد خراسان خصوصاً... از پیرایه وجود

(۱۷) درباره خواجه صدرالدین احمد الغالدی الزنجانی وزیر می‌نویسند: «در لغت مفعولی به غایت فصاحت و بلاغت بود» (آثارالوزراء، دانشگاه تهران، شماره ۵۲۸، ص ۲۸۲) همچنین «در لغت مفعولی به طبقه علیا بوده» (فناالملاسمار، دانشگاه تهران، شماره ۵۳۶، ص ۱۱۵).

متجلبیان جلباب علوم و متحلیان بحلیت هنر و آداب خالی شد... کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند... و زبان و خط اوینغوری را فضل و هنر تمام شناسند»<sup>۱۸</sup>.

اینک نمونه‌ای از لغات مغولی که در آثار منشور این زمان، خاصه کتابهای تاریخ که رواج بسیار داشت و مورد توجه ایلخانان مغول بود، مکرر به کار رفته است.<sup>۱۹</sup>

|                                        |                           |
|----------------------------------------|---------------------------|
| سیور غامیشی = عطا، بخشش                | اولوس = اتباع سردار       |
| توشامیشی = انتصاب به مقام              | اینجو = املاک شاهی، خالصه |
| ایناق = مشاور، ندیم                    | قیا = محافظ خاص           |
| اولجامیشی = اظهار انقیاد و پیشکش آوردن | مونکتو = بسیار خال        |
| منقله، منقلا = پیش آهنگ سپاه           | بارونقار = میمنه سپاه     |
| جاونقار = میسرۀ سپاه                   | سیورغال = اقطاع، تیول     |
| سادی = هدیه، پیشکش                     | جبه = زره، سلاح           |
| یلغار = شیخون                          | قوشون = سپاه              |
| گورکان = داماد                         | نماری = نوعی مالیات       |
| نویان = فرمانده سپاه                   | جاساق = قانون             |
| جانی = قرارداد                         | قراول = نگهبان            |
| ایواداجی = دربان                       | تما = دسته سپاه کمکی      |
| تماچی = فرمانده تما                    | اختاجی = آخور سالار       |
| آقا = برادر بزرگ                       | آغا = شاهدخت              |

پس از انقراض سلطنت ایلخانان و دوره کوتاه فترت و ملوک طوایف که پس از آن روی داد ترک‌تاز تیمور آغاز شد و سپس تا قیام شاه اسمعیل، در مشرق ایران بازماندگان تیمور و در مغرب و جنوب و شمال غربی ترکمانان آق‌قویونلو و قراقویونلو حکومت می‌کردند. در این دوران از یکسو بعضی لغات و اصطلاحات

(۱۸) تاریخ جهانگشای، چاپ لیدن، ص ۴.

(۱۹) لغات منسولی از جهانگشای جوینی و تاریخ و صاف و تاریخ شیخ ادب‌ی چاپ هلند استخراج شده است.

زبان ازبکی و از سوی دیگر لغات ترکی در فارسی راه یافت. در دوران سلطنت صفویه نیز اصطلاحات و لغات ترکی در امور لشکری و کشوری به کار می‌رفت که در کتابها و تواریخ زمان ثبت شده و نمونه آنها این است.<sup>۲۵</sup>

|                                      |                                    |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| اقبای قورچی سی = کماندار             | قول بیگی = فرمانده دسته غلامان خاص |
| اواقلی = خانزاد                      | قوللر آقاسی = رئیس غلامان خاص      |
| اون باشی = فرمانده ده تن             | قیتول = اردوگاه                    |
| اویماق = قبیله                       | قیلیچ قورچی سی = شمشیردار          |
| ایشیک آقاسی باشی = رئیس دروازه بانان | گوک دلاق = کبودجامه                |
| باشماق قورچی سی = کفش‌دار            | مین باشی = فرمانده هزار نفر        |
| یکلریکی = حاکم بزرگ                  | نسقیچی باشی = رئیس دژخیمان         |
| توشمال باشی = خوان سالار             | یراق = اسلحه                       |
| قایوچی = دربان                       | یساول = نقیب، رئیس تشریفات         |
| قره یراق = کارپرداز                  | یسقیچی = مأمور تهیه ملزومات سپاه   |
| قورچی باشی = سلاحدار                 | یقورت = لبنیات                     |
| یوزباشی = فرمانده صد نفر             |                                    |

اما نکته قابل توجه آنکه استعمال این لغات بیگانه در فارسی دوام نیافت و پس از انقراض هر سلسله اصطلاحات ایشان نیز متروک و فراموش شد. از جمله آنکه شعر و نثر فارسی این عوامل و عناصر بیگانه را نپذیرفت. در دیوان حافظ شیرازی که در پایان سلطنت مغل می‌زیسته از آن همه اصطلاحات تنها چند کلمه مغلوی می‌توان یافت که «تمغاء» و «یرغوء» از آن جمله است.

اصطلاحات ترکی متداول در دوران صفویه نیز با انقراض آن خاندان متروک شد و اگر چه بعضی از آنها مانند اصطلاحات نظامی تا اواخر دوره قاجاریان

۲۵) لغات ترکی از احسن التواریخ حسن روملو استخراج شده است. برای ریشه و معانی دقیق لغات مغلوی و ترکی در زبان فارسی رجوع شود به کتاب بسیار مفید ذیل،

Doerfer, G., *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*, I - III, Wiesbaden, 1963 - 67.

باقی بود در دوران اخیر جای خود را به لغات و اصطلاحات فارسی داد.

(۲۱) در ساخت جمله، یعنی ترکیب کلمات و عبارات نیز در این دوره تغییری حاصل شد، به این طریق که آزادی دوره پیشین در ترتیب اجزاء جمله محدود شد و در این امر یکنواختی جای تنوع و آزادی را گرفت.

(۲۲) این دوره تا اواخر قرن سیزدهم هجری دوام یافت. اما البته تحولی که نمونه‌های آن را ذکر کردیم یکباره انجام نگرفت و در آثار نویسندگان مختلف همزمان نیز یکسان نبود. در طی هفت قرن تحول زبان ادبی، که دیگر نزد ادیبان و نویسندگان تابع قواعد ثابت و معینی شده بود، کند پیش رفت و در بعضی از نکات زودتر و در بعضی موارد دیرتر انجام گرفت.

سبک خاص هر یک از نویسندگان نیز در این تحول تأثیر داشت. بعضی از نویسندگان در نوشته‌های خود آثار دوره پیشین را سرمشق قرار می‌دادند و به اصطلاح «کهن‌گرا» بودند. دیگران زبان ادبی متداول و جاری زمان خود را به کار می‌بردند. در دوران قاجاریان پیروی از شیوه سخنوران و نویسندگان عصر غزنوی و سلجوقی رواج و رونق یافت، و این تمایل که در شعر شاعران آن زمان مانند فتحعلیخان صبا و محمودخان ملک‌الشعراء و سروش و قاضی و دیگران به صراحت مشهود است در نثر نویسندگان و مورخان نیز دیده می‌شود. و این البته تکلف و تصنع است و نمونه زبان جاری آن زمان نیست.

(۲۳) وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران از آغاز تأسیس سلسله قاجار دستخوش تحولی سریع و عمیق و اساسی شد و این امر در زبان ادبی تأثیری عظیم داشت که موجبات پیدایش و آغاز دوره دیگری را در فارسی دری فراهم آورد.

### سوم: دوره تحول اخیر

(۲۴) پس از پراکندگیها و آشفتگیهایی که از انقراض خاندان صفوی تا

استقرار آقا محمدخان قاجار در کشور حکمفرما بود بار دیگر يك دولت مرکزی و حکومت واحد در ایران تأسیس شد و این مرکزیت با وجود سرکشیها و انقلابات داخلی و جنگهای خارجی با سپاهیان روس در زمان فتحعلیشاه و پرنسپانیهای که بر اثر نفوذ ییکانگان روی داد دوام یافت و به تدریج عوامل و علل دیگر که از آن جمله ارتباط و آشنائی با تمدن و فرهنگ مغرب زمین بود تحول عظیمی در اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور پدید آورد که در زبان اداری و ادبی تأثیر کرد.

(۱۲۵) مرکزیت یافتن کشور موجب شد که اهل قلم و طبقه دانشمندان برای کسب مقامات دیوانی و کشوری یا جستن پشتیبان از اکناف کشور به پایتخت روی آوردند و به این طریق تهران محل اجتماع برگزیده باسوادانی شد که از شهرها و نواحی مختلف ایران آمده و به خدمات اداری و دولتی اشتغال یافته بودند. از کسانی که مقامات مهم دولتی یافتند برای مثال معتمدالدوله و میرزا ابوالحسن شیرازی و میرزا بزرگ و میرزا ابوالقاسم قائم مقام و امیرکبیر فراهانی و میرزا آقاخان نوری مازندرانی و میرزا شفیع توری و امیر نظام گروسی و حاج میرزا آقاسی ایروانی و نظام الدوله اصفهانی و فرخ خان کاشانی و میرزا یوسف آشتیانی را نام می‌بریم. طبقه کارگزاران دولتی و مستوفیان نیز همه اصلاً از شهرهای مختلف بودند که در دستگاه پایتخت به خدمت می‌پرداختند یا در شهرستانها به عنوان وزیر و مستوفی و منشی مأمور می‌شدند.

شاعران و نویسندگان این دوران نیز از اکناف کشور به دستگاه مرکزی پیوستند که از آن جمله مجمر و نشاط و سروش از اصفهان و فتحعلیخان صبا و محمودخان ملك الشعراء و عباسقلیخان سپهر از کاشان و وصال و وقار و داوری و قآنی از شیراز و شهاب از ترشیز و یغما از جندق و فروغی از بسطام بودند.

(۲۲۵) زبان گفتار مردم بومی تهران یکی از گویشهای محلی بود که تا این اواخر در دهکده‌ها و آبادیهای شمیران نیز باقی بود. اما مستوفیان و دیوانیان زبانی را به کار می‌بردند که به زبان رسمی و ادبی بسیار نزدیکی داشت، اگر چه



گویشهای محلی در چگونگی تلفظ و طرز استعمال لغات آن بی‌تأثیر نبود. این زبان دولتی و اداری یا زبان رسمی را در اصطلاح «لفظ قلم» می‌خواندند و عامه شنوندگان غالباً از چند جمله که طرف می‌گفت درمی‌یافتند که او از طبقه منشی و مستوفی یعنی «اهل قلم» است و به «لفظ قلم» سخن می‌گوید.

(۳،۲۵) عوامل اجتماعی و اقتصادی موجب شد که شهرها گسترش یابند و جمعیت شهرنشین رو به فزونی بگذارد. این امر البته تدریجی بود و سیر آن در آغاز کندتر انجام می‌گرفت و کم‌کم بر سرعت آن افزوده شد. روی آوردن جمعیت به شهرها يك طبقه متوسط شهری به وجود آورد که برای خود شخصیت فردی می‌شناختند و در نتیجه به کسب اطلاع از وضع کشور و جهان و آموختن خط و سواد، و اندیشه درباره امور اجتماعی شایق بودند.

(۴،۲۵) ارتباط با مغرب زمین از راه روابط سیاسی و بازرگانی تحولی در فکر طبقه برگزیده پدید آورد. از اواسط دوره قاجاریان تجارت قسمت جنوب ایران با هندوستان که زیر استیلای کمپانی هند شرقی درآمده بود و تجارت قسمت شمال از راه قفقاز با روسیه رو به توسعه گذاشت. مسافرت به کشورهای اروپائی و روسیه آسانتر شد. بسیاری از این مسافران مشاهدات خود را در کشورهای دیگر جهان در سفرنامه‌ها ثبت کردند و در بیان این مطالب ناچار معانی و نکته‌های تازه‌ای مطرح می‌شد که به لغات و اصطلاحات خاص نیازمند بود.

(۵،۲۵) آمدن معلمان خارجی نخست برای تربیت و اداره سپاه از کشورهای فرانسه و انگلستان و اطریش و روسیه و سوئد، و سپس رایزنان امور کشوری از بلژیک و امریکا موجب شد که يك عده لغات و اصطلاحات اروپائی در فارسی متداول شود و برای بعضی معانی تازه اصطلاحات جدیدی وضع گردد. از زمان امیرکبیر که به تأسیس مدرسه دارالفنون اقدام کرد و برای رشته‌های مختلف علمی معلمان اروپائی را به خدمت گماشت دامنه این لغات تازه، چه الفاظ بیگانه و چه کلماتی که در معنی اصطلاحی جدید به کار می‌رفت، از اصطلاحات لشکری و کشوری درگذشت و به مسائل سیاسی و اجتماعی و علمی و فنی گسترش یافت. سپس توسعه

آموزشگاهها، از ابتدائی تا عالی، و تألیف کتابهای درسی در رشته‌های گوناگون علمی و ادبی و فلسفی شماره این لغات و اصطلاحات تازه را به چندین هزار رسانید. (۶،۲۵) رواج صنعت چاپ در ایران یکی از عوامل مهم در تحول زبان بود. ابتدا آثار شاعران و نویسندگان بزرگ ادبیات فارسی بیشتر در هندوستان و گاهی در مملکت عثمانی به طبع می‌رسید و به ایران می‌آمد و در دسترس اهل علم و ادب قرار می‌گرفت. سپس در داخل کشور چاپخانه‌های متعدد تأسیس شد و گذشته از طبع و انتشار ادبیات قدیم، از جنبش مشروطیت به بعد موجب تأسیس و انتشار روزنامه‌ها و مجله‌های متعدد و گوناگون گردید که خود به سبک و اسلوبی خاص در نویسندگی محتاج بود.

(۷،۲۵) ترجمه کتابهای علمی و ادبی بیگانه که از زمان سلطنت ناصرالدین شاه معمول شد و به سرعت فزونی یافت تا آنجا که در این زمان به کمال شیوع رسیده است نیز از جهات توسعه و اثرگذاران یعنی مفردات لغات، و ساختمان عبارت و جمله در تحول زبان فارسی تأثیر بسیار گذاشت.

(۸،۲۵) نتیجه مهم تحولات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی آن بود که هدف و غرض نویسندگان تغییر کلی یافت. در دو دوره پیشین که بعضی از خصوصیات زبان ادبی را ذکر کردیم مخاطب شاعر و نویسنده طبقه معدودی از درباریان و برگزیدگان یعنی اهل دانش و فضل و ارباب قلم بودند. اما در این دوره که شماره خوانندگان پیوسته بیشتر می‌شد و مقاصد سیاسی و اجتماعی در کار می‌آمد نویسنده با آیه و مردمی که یا خود خواننده بودند یا کسی از باسوادان در مجامع نوشته‌ها را برای ایشان می‌خواند سر و کار داشتند و بنابراین می‌خواستند اندیشه‌های خود را به شیوه‌ای بنویسند که درخور فهم این گروه آیه و باشد و در ایشان تأثیر مطلوب را بیخشد.

(۹،۲۶) بر اثر عواملی که ذکر کردیم تغییرات مختلفی در زبان فارسی پدید آمد که بعضی از نکات اصلی آن از این قرار است:

(۱،۲۶) عبارت‌پردازی و تصنع و تکلف در انشای عبارات که درخور فهم عام

نبود و به القای مطالب و تأثیر در ذهن خوانندگان زیان می‌رسانید کم‌کم منسوخ شد. انشای ادیبانه و منشیانه جای خود را به شیوه ساده و قابل دریافت عموم سپرد. (۳،۴۶) يك سلسله كلمات خارجي كه مفهوم آنها از کشورهای غربی اقتباس شده بود به عين لفظ یا با اندك تغییری در زبان فارسی وارد شد. از آن جمله برای مثال<sup>۲۱</sup>:

|        |        |           |
|--------|--------|-----------|
| قونسل  | راپرت  | گمرک      |
| سالدات | تلگراف | تلفن      |
| پلتیک  | کپسول  | لوکوموتیف |
| ماشین  | جنرال  | کلنل      |

(۳،۴۶) يك سلسله كلمات فارسي به معنی تازه در مقابل اصطلاحات خارجی متداول شد و به کار رفت. برای مثال<sup>۲۲</sup>:

|            |         |           |
|------------|---------|-----------|
| وزیر مختار | سفیر    | سفارت     |
| عدلیه      | نظمیه   | بلدیه     |
| قانون      | حقوق    | بین‌الملل |
| راه آهن    | ایستگاه | فرودگاه   |

(۴،۴۶) لغات و اصطلاحاتی از زبان گفتار عامه به آثار نویسندگان نفوذ کرد که تا این زمان در زبان ادبی راه نداشت. از آن جمله برای مثال<sup>۲۳</sup>:

|          |       |           |
|----------|-------|-----------|
| المسرات  | قشقرق | قورت دادن |
| کوک بودن | سوت   | قاطمه     |
| پرت      | چرت   | لوله‌نگ   |
| لفت‌ولیس | سلندر | چاروادار  |

(۲۱) این لغات از روزنامه‌های قانون (۱۸۹۵ میلادی) و هوداسرافیل (۱۳۲۵ ه. ق) و قیاقو (۱۳۲۶ ه. ق) و مساوات (۱۳۲۵ ه. ق) استخراج شده است.  
 (۲۲) لغات از همان روزنامه‌ها مأخوذ است.  
 (۲۳) لغات از روزنامه قیاقو، شماره ۱ تا ۱۱ (ربیع‌الاول تا جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ق.) استخراج شده است.



(۵،۲۶) نقل عین عبارت از زبان یکی از طبقات اجتماع یا مردم یکی از  
بتها به گویش محلی آنها که در ادبیات قدیم بسیار نادر بود، در آثار نویسندگان  
دوره رواج یافت.

مثال از زبان زنان شهری در روزنامه صوداسرافیل (نوشته‌ای با عنوان  
رون)<sup>۲۴</sup>:

دوای! خاک به سرم کنن. مردیکه نامهرم همه جامودید، وای، الهی روم سیاشه.

مثال از گویش محلی:

در کاشان زن همسایه دست راست از روی پشت بام داد زد:

نه نه حسنی!

نه نه حسن جواب داد: چیه؟

گفت: عمو حوسای چه طونه؟

گفت: خاک لوسرم کنن. نمونه.

گفت: چه طو نمونه؟

گفت: دندونش کلوچه. چشاش به طاقه.

گفت: به قنده تربت تو حلقش کن.

گفت: میگم نمونه.

گفت: نگو نگو. مگه جو دست من و توه؟ جو دست حاین مظلومه. ۲۵

(۶،۲۶) یکی از مختصات این دوره تمایل نویسندگان به طرد لغات بیگانه  
خاصه لغتهای عربی و استعمال لغات فارسی سره به جای آنها بود، این تمایل بر اثر  
پیدایش احساسات ملی و ایران پرستی از زمان سلطنت ناصرالدین شاه به وجود آمد.  
در آغاز دوره قاجاریه برای استفاده از شأن و مقامی که هنوز خاندان صفوی در  
چشم ایرانیان داشتند مورخان نسب شاهان قاجاری را به صفویه می‌رساندند و با  
ذکر داستانی که درستی آن مسلم نبود محمد حسن خان قاجار را فرزند شاه سلطان  
حسین جلوه می‌دادند. سپس يك چند شاهزادگان این خانواده خود را به طایفه

(۲۴) صوداسرافیل، شماره ۲۷، ص ۲.

(۲۵) صوداسرافیل، همان شماره، ص ۸.

مغول منسوب شمرده و بر فرزندان خود نامهای مغولی مانند چنگیز و اوگتای قاآن و هلاکو و ارغون و اباقاخان گذاشتند. اما بزودی تمایلات ملی و ضد بیگانه غلبه و رواج یافت. موردخان برای آنکه شاهان قاجار را از نژاد پاك ایرانی و وارث تخت و تاج بشمارند نسب ایشان را به سامانیان و از آنجا به بهرام چوین رساندند. نوشتن کتابها و رسالات به فارسی سره از این زمان نزد بعضی از نویسندگان واکنشی در مقابل انشای پرطمطراق و مملو از مترادفات الفاظ عربی بود. یکی از شاهزادگان قاجار کتابی در تاریخ ایران به فارسی سره نوشت<sup>۲۶</sup> و یغمای جندقی نامه‌هایی به این شیوه تحریر کرد<sup>۲۷</sup>. در اواخر سلطنت ناصرالدین‌شاه آزادی‌خواهی با ایران‌پرستی درآمیخت. نویسندگانی مانند میرزا آقاخان کرمانی و آخوندزاده در آثار خود این احساسات را ترویج می‌کردند. اما جنبشی که اثر فراوان در زبان فارسی برجا گذاشت در دوره سلطنت رضاشاه به وجود آمد، ابتدا در سازمان جدید سپاه ایرانیان اصطلاحات و لغات بیگانه ترکی و عربی را به معادل فارسی آنها یا الفاظی که به فارسی وضع می‌شد تبدیل کردند. سپس این تمایل شدیدتر شد و برای طرد لغات بیگانه فرهنگستان تأسیس یافت.

این دستگاه بسیاری از اصطلاحات کشوری و اداری را که از اصل عربی بود به فارسی تبدیل کرد و سپس به بعضی از لغات علمی پرداخت.

(۷، ۴۶) تأسیس دانشگاهها و تدریس علوم عالی به زبان فارسی ایجاب کرد که يك سلسله اصطلاحات علمی جدید به زبان فارسی وارد شود که تا آن زمان در این زبان به کار نمی‌رفت. این کلمات بعضی عیناً از زبانهای خارجی نقل می‌شد و بعضی دیگر از اصل عربی یا فارسی در مقابل اصطلاحات خارجی از طرف مؤلف یا مترجم وضع می‌گردید.

(۸، ۴۶) رواج ترجمه از زبانهای اروپائی موجب شد که، به تأثیر زبانهای

(۲۶) نامه خسروان، تألیف جلال‌الدین میرزا پورفتحعلی‌شاه (۱۳۰۸ ق.).

(۲۷) کلیات یغمای جندقی، چاپ اعتضادالسلطنه، تهران (۱۲۸۳)، کتاب نخستین در

ییکانه، در ساخت عبارات فارسی نیز تغییراتی روی دهد. برای مثال يك نوع قيد را مانند کلمات «متأسفانه، خوشبختانه، بدبختانه» ذکر می‌کنیم که مفهوم آنها متعلق به فعل نیست، بلکه مربوط به تمام جمله است و می‌توان آنها را جانشین يك جملهٔ پیرو دانست. در جمله: «بدبختانه، سیل آسیب زیادی به کشاورزان وارد آورد» کلمه «بدبختانه» جانشین جمله‌ای مانند «موجب بدبختی است که...» یا «... و این موجب بدبختی است» شده است.

این طرز ساخت جمله که در زبان فارسی دوره‌های پیشین وجود نداشته بر اثر ترجمهٔ لفظ به لفظ عبارات فرانسوی یا انگلیسی در این زبان وارد و رایج شده است.

(۹،۲۶) از نظر نحوی باید یکنواختی و انجماد ساختمان جمله را در این زمان ذکر کرد. احتیاجات جدید، سرعت جریان کارها، سبك روزنامه‌نویسی، و شتابی که نویسندگان به حکم مقتضیات زمان در کار خود داشتند مانع آن بود که در شیوهٔ بیان نکته‌های بلاغی را مورد توجه قرار دهند و به مناسبت غرضها و موارد مختلف تنوعی در ساختمان جمله و عبارت به کار برند.

(۲۷) نکته‌هایی که ذکر شد بیشتر دربارهٔ زبان فارسی نوشتنی دورهٔ اخیر تا شهریور ۱۳۲۵ است. از آن پس بر اثر رواج روزافزون مطبوعات، و ظهور عدهٔ بسیار بیشتری از نویسندگان، و ارتباط بیش از پیش با اندیشه‌های نوین جهان امروز، و توسعهٔ فوق‌العادهٔ آموزشگاهها نسبت به دوران پیشین، و گسترش سواد در شهرها و روستاها، و جز اینها، بر شیوع و سرعت رواج نکته‌هایی که دربارهٔ این دوره ذکر کردیم افزوده شد و در بحث از مختصات زبان فارسی در دورهٔ سوم به تفصیل و کمال از این نکته‌ها گفتگو خواهیم کرد.

### روش تحقیق و دشواریهای کار

(۲۸) بنای این تحقیق بر استقراء است. هیچ نکته‌ای از پیش طرح نشده تا

سپس برای اثبات یا تأیید آن شاهد و مثال جستجو شود، بلکه نخست متون موجود از دوره‌های سه‌گانه که شرح دادیم با دقت مورد تحلیل قرار گرفته و از هر نکته یادداشتهای فراوان فراهم آمده و سپس با مقایسه آنها نکته‌ای استنساخ و استخراج شده است. فهرست متونی که برای هر دوره مطالعه شده و جمله‌ها و عباراتی از آنها ثبت گردیده در آغاز بحث درباره خواهد آمد.

(۲۹) در این تألیف البته غرض آن نبوده است که همه نکته‌های صرفی و نحوی که در طی هزار ساله اخیر در زبان فارسی وجود دارد مورد بحث قرار گیرد، بلکه، چنانکه از عنوان کتاب پیداست، غرض مؤلف نشان دادن چگونگی تحول و تکامل زبان است. بنابراین تنها به ذکر نکته‌هایی می‌پردازیم که در ادوار سه‌گانه تغییر و تحولی در آنها رخ داده است، و از مواردی که در همه ادوار یکسان مانده و در آنها تحول و تبدیلی انجام نگرفته است چشم می‌پوشیم.

(۳۰) بعضی از خصوصیت‌های صرفی و نحوی و لغوی که در متون هر يك از دوره‌های سه‌گانه مشاهده می‌شود میان همه متون آن دوره، با قطع نظر از محل زندگی نویسندگان، مشترک است و بنابراین تبدل و تحول آنها در دوره بعد جنبه زمانی یا تاریخی دارد. اما نکته‌های دیگری در آثار هر دوره هست که در متون متعلق به آن دوره مشترک نیست و تنها در بعضی از آنها دیده می‌شود. این گونه نکات را، گذشته از تعلق به یکی از ادوار تاریخی، مربوط و مختص به محیط زندگی نویسندگان باید دانست، یعنی به جنبه مکانی یا جغرافیائی نسبت داد.

برای مثال می‌گوییم که در دو کتاب که یکی در اواخر قرن چهارم و دیگری در قرن پنجم هجری تألیف شده و عنوان واحد «کشف‌المحجوب» دارند در بعضی نکته‌ها اختلاف صریح دیده می‌شود. در کشف‌المحجوب هجوی غزنوی<sup>۲۸</sup> غالباً حرف «مر» بر سر مفعول صریح درمی‌آید:

پیغمبر مر علاء‌الحضرمی را به غزو فرستاد.

(۲۸) کشف‌المحجوب هجوی، چاپ افست (۱۳۳۶)، تهران) از روی چاپ والتین ژوکوفسکی، لنین‌گراد، ۱۹۲۶.

مر او را تواضع کرد.

وی مر ایشانرا طعام دادی.

اما در کشف المحجوب سجستانی<sup>۲۹</sup> از این نشانه مفعول صریح اثری نیست:

ایشان را بدان معرفت نبود.

حیوان را همی آرایند.

او مردمان را راه نماید.

پس این اختلاف را به زمان و تاریخ نمی‌توان نسبت داد و ناچار علت آن را در خصوصیات گویشی بعضی از نقاط این سرزمین پنهان باید جستجو کرد.

در مواردی که ممکن باشد می‌کوشیم تا جنبه جغرافیائی بعضی از نکات صرف و نحوی فارسی دری را تعیین کنیم و بسا که بتوان برای يك یا چند نکته صرفی یا نحوی يك نقشه جغرافیائی نیز ترسیم کرد.

(۳۹) در این تحقیق شعر را هیچ میزان و ملاک کار قرار ندادیم و به سخن منظوم استناد نکردیم زیرا که، در زبان فارسی هم مانند بیشتر زبانهای دیگر، شاعر همیشه زبانی کهنه‌تر را اختیار می‌کند و به کار می‌برد، به عبارت دیگر شعر بیش از نثر تابع سنت است. شاید در قرنهای چهارم و پنجم هنوز زبان شعر با زبان ادبی رایج زمان تفاوت فاحشی نداشته است، اما چنانکه از مقایسه متون نظم و نثر قرنهای بعد می‌توان دریافت کم‌کم زبان شعر کهنه‌تر می‌ماند و بیش از زبان نثر مختصات صرفی و نحوی دوران پیشین را حفظ می‌کند.

برای اثبات این معنی کافی است که يك متن منشور را که در ضمن آن بیت‌های شعر آمده باشد مورد دقت قرار دهیم تا دریابیم که بعضی از نکته‌های منظور ما در سراسر عبارتهای منشور وجود ندارد، اما همان نکته‌ها که مختص دوره پیشین است در ادبیات منظوم دیده می‌شود.

اگر بخواهیم شعر را ملاک تشخیص چگونگی تحول نکته‌های صرفی و نحوی قرار دهیم در بسیاری از موارد ممکن است چنین نتیجه بگیریم که زبان فارسی در

(۲۹) کشف المحجوب سجستانی، انستیتو ایران و فرانسه (۱۳۲۷).



طی هزار سال هیچ‌گونه تحولی پذیرفته است، زیرا که بیشتر خصوصیات را که در شعر عنصری و فرخی و منوچهری وجود دارد غالباً در شعر قاضی و سروش و ملك الشعرای بهار نیز می‌توان یافت.

(۳۳) اما، در این شیوه که پیش گرفته‌ایم دشواریهایی هست که باید به آنها توجه داشت. و از جمله مهمترین آنها این است که غالباً اسناد و مدارك ما معتبر نیست. وقتی که به عبارتی از تاریخ ابوالفضل بیهقی استناد می‌کنیم و آن را به عنوان نمونه و سند يك نکته دستوری که در زمان او و محیط او متداول بوده است می‌آوریم، در صورتی این اسناد معتبر و محقق است که نوشته‌ای به خط خود مؤلف در دست داشته باشیم. و اگر این ممکن باشد، باری، نسخه‌ای از نوشته او بتوان یافت که در زمان او یا نزدیک به زمان او نوشته شده باشد. و می‌دانیم که این شرایط درباره اکثریت قاطع متونی که در دست داریم میسر نیست.

از تاریخ مسعودی ابوالفضل بیهقی قدیمترین نسخه‌هایی که به دست آمده تنها دو نسخه است که به گمان می‌توان تاریخ کتابت آنها را در قرنهای نهم یا دهم هجری معین کرد، یعنی چهار پنج قرن پس از تاریخ تألیف کتاب.

از سیاست‌نامه یا سیرالملوک که به خواجه نظام‌الملک منسوب است و بنا بر این تاریخ تألیف آن باید در حدود ۴۸۴ هجری باشد قدیمترین نسخه‌ای که تاکنون به دست آمده به تاریخ ۶۷۳، یعنی نزدیک دو قرن پس از تألیف آن، کتابت شده است.

پیداست که در طی دو سه قرن تحول بسیار در زبان روی می‌دهد و این امر موجب می‌شود که کاتب به عمد یا به سهو در متن تصرف کند، یعنی در هیچ مورد نمی‌توان یقین کرد که کاتب عین عبارات مؤلف را نقل کرده و در آنها دست نبرده باشد. برای توضیح این معنی مثالی می‌آوریم:

کتاب معارف از آثار بهاء‌الدین پدر جلال‌الدین بلخی مولوی، در اواخر قرن ششم تألیف و تدوین یافته و نسخه‌ای از این کتاب به اهتمام مرحوم بدیع‌الزمان فروزانفر تصحیح و طبع شده است. در ضمن مطالعه دقیق متن این کتاب از لحاظ

نکات صرف و نحوی درمی یابیم که شیوه انشای متن يك دست نیست و از جهت بعضی از این نکته‌ها تفاوت‌های فاحشی در قسمتهای مختلف آن وجود دارد. از جمله این که يك جا، در نقل خواب، صیغه نامحقق را که معمول آن دوره بوده است به کار می برد.

در عبارات ذیل:

«بدیع ترك خواب دید که روز آدینه استی، و صد هزار خلق سپید جامه می گویندی که نماز آدینه بهاء ولد می کنند. ما همه نماز سپس تو می گذاردیمی، مردمان می خواهند تا شاخ شاخ شوندی. مردمان را باز می راننددی که همه سپس وی روید»<sup>۳۰</sup>

اما جای دیگر در همین کتاب و درست در همین مورد آن شیوه را ترك می کند و به شیوه‌ای که متعلق به دوره بعد است نزدیک می شود:

«به خواب می دیدم که مرغان سپید کلان کلان، از غاز کلان تر، می پریدند، و تسبیح سریعاً می گفتند. یکی می گفت... و یکی دیگر تسبیح دیگر می گفتی و دیگران و همچنین...»<sup>۳۱</sup>

این اختلاف را از روی اطلاعاتی که مصحح کتاب در مقدمه داده است می توان توجیه کرد. به این طریق که قسمت اول از جزء دوم کتاب است و قسمت ثانی از جزء سوم، و اساس چاپ این اجزاء نسخه واحد و به خط يك کاتب نبوده است. بنابراین گمان نزدیک به یقین آن است که کاتب نخستین شرط امانت و دقت را به جای آورده و کاتب قسمت دوم که نسخه را در سال ۹۶۵ یعنی بیش از سه قرن و نیم پس از تاریخ تألیف کتاب کتابت کرده در عبارات اصل تصرفی روا داشته و صیغه‌های کهنه و متروک را به شیوه معمول زمان خود برگردانده است. و دلیل صریح بر این نکته آن است که در قسمت دوم سه مورد به شیوه جدید یعنی شیوه زمان کاتب تبدیل یافته، اما مورد چهارم «می گفتی» به همان صورت اصل باقی مانده است.

(۳۰) معارف بهاء ولد، چاپخانه مجلس (۱۳۳۳)، ص ۲۷۹.

(۳۱) همان کتاب، ص ۳۱۵.

(۳۳) دشواری دیگر در این تحقیق آن است که از دیرزمان شیوه مؤلفان ایران (و کشورهای دیگر اسلامی) چنین بوده است که مطالبی و گاهی صفحات بسیاری را از تألیف کهن‌تری در کتاب خود نقل کنند و به ندرت اصل و منشأ نوشته خود را نشان می‌دهند. در تذکرة الاولیای شیخ عطار عبارتها و حتی فصولی از آثار مؤلفان پیش از او، مانند هجویری مؤلف کشف‌المحجوب، و مترجم رساله قشیریه و از کتب دیگر غالباً به عین عبارت نقل شده است.

گاهی بعضی از مؤلفان اشاره کرده‌اند که عبارات اصل را به شیوه معمول زمان خود برگردانده‌اند. اما در بسیاری از موارد ذکر مأخذ و این که در شیوه بیان تصرفی روا داشته‌اند دیده نمی‌شود.

برای نمونه عباراتی از دو کتاب را که با فاصله‌ای نزدیک به یک قرن و نیم تألیف شده است در اینجا نقل می‌کنیم. متن نخستین نسائم‌الاسحار است از ناصرالدین منشی کرمانی که در سال ۷۲۵ هجری نگارش یافته و متن دوم آثارالوزراء سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی که تاریخ تألیف آن نیمه دوم قرن نهم هجری است:

نسائم: «در غلواء دولتی چنان وافر و اثنای عظمتی چنان متکاثراً دائماً به حال ضعفای رعیت و بیچارگان هر ولایت رسیدی و با زهاد و ابدال و مشایخ نیز نفسی داشتی و اوقات و ساعات را مستغرق طاعات و عبادات گردانیدی».<sup>۳۲</sup>

آثارالوزراء: «با وجود دولت و عظمت بسیار... دائماً به حال ضعفای رعیت و بیچارگان هر ولایت رسیدی و با زهاد و علما و مشایخ نیز صحبت داشتی... و اوقات و ساعات را مستغرق طاعات و عبادات گردانیدی».<sup>۳۳</sup>

این نقل مطلب به عین عبارت در بسیاری از آثار نویسندگان ادوار پیشین دیده می‌شود و سنجش مختصات صرف و نحوی هر دوره را با دوره پیش دشوار می‌کند. خاصه که در موارد متعدد به یقین نمی‌توان دانست که انشای نویسنده نخستین خود اصیل بوده یا آن نیز از نوشته کهن‌تری اقتباس و نقل شده است.

(۳۲) نسائم‌الاسحار، ص ۴۹.

(۳۳) آثارالوزراء، ص ۲۰۷.



(۳۴) در بعضی موارد مؤلف مطالبی را از کتاب قدیم‌تری گرفته و بی‌ذکر مآخذ در عبارتها تصرف روا داشته و به شیوه زمان خود تحریر کرده است. اما در این‌گونه تصرفات نیز گاهی نشانه‌هایی از شیوه نوشته اصلی بر جای مانده است، برای مثال عبارات داستان واحدی را که سه نویسنده در زمانهای مختلف از یکدیگر اقتباس کرده‌اند در ذیل نقل می‌کنیم.

متن نخستین از کتاب تاریخ برامکه است که اگر چه تاریخ تألیف ندارد از روی بعضی قرائن گمان می‌رود که در اواسط قرن پنجم هجری تألیف شده باشد.<sup>۳۴</sup> (به نشانه ا هـ)

متن دوم از میرالملوک یا سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک است که در اواخر قرن پنجم هجری نگارش یافته است.<sup>۳۵</sup> (به نشانه ب)

متن سوم از دوضات‌الجنات تألیف معین‌الدین محمد زمیچی اسفزاری است که در آخر قرن نهم (۸۹۷-۸۹۸) تألیف شده است.<sup>۳۶</sup> (به نشانه ج)

اگر چه سال تألیف تاریخ برامکه معلوم نیست اما بعضی مختصات دستوری آن از سیاست‌نامه قدیمتر می‌نماید و بنابراین احتمال بیشتر آن است که مؤلف سیاست‌نامه مطالب را از آن اقتباس کرده باشد نه بعکس.

اینک عبارتهای این سه کتاب را با یکدیگر می‌سنجیم:

۱) ا هـ: چون فرمان ملک رسید

ب: چون فرمان ملک رسید به والی بلخ تا بنده را به جانب دمشق گسیل کند

ج: چون بر حسب اشاره ملک بدین ملک آمدم

۲) ا هـ: بنده برگ راه بساخت

۳۴) تاریخ برامکه، با مقدمه و حواشی عبدالعظیم گرکانی (قریب) مطبعة مجلس (۱۳۱۳)، ص ۷.

۳۵) میرالملوک، به اهتمام هیوبرت دارک، نگاه ترجمه و نشر کتاب (۱۳۴۷)، ص ۲۳۸.

۳۶) دوضات‌الجنات فی اوصاف مدینه هرات، چاپ دانشگاه تهران (۱۳۳۸)، ص ۱۶۸.

ب: بنده برگه راه بساخت و روی به خدمت نهاد

ج: ...

(۳) الف: و از نشابور قصد طبرستان کرد که آنجا بضاعتی داشت

ب: و از نشابور آهنگ طبرستان کرد که آنجا بضاعتی داشت

ج: از نشابور عزیمت طبرستان کردم به سبب بضاعتی که آنجا داشتم

(۴) الف: چون به طبرستان رسید ملک طبرستان استقبال کرد و بنده را در

شهر آمل در سرای خویش فرود آورد

ب: چون به طبرستان رسید ملک طبرستان استقبال کرد و بنده را در شهر

آمل در سرای خویش فرود آورد.

ج: ملک طبرستان استقبال فرموده بنده را به شهر در آوردند و در

سرای خاص منزل داد

(۵) الف: و نزل فرستاد و هر روز به خوان و مجلسی یکجا بودیمی و هر روز

به جائی به تماشا رفتیمی

ب: و نزل فرستاد و هر روز به خوان و مجلس بهم بودیم و هر روز به

جائی دیگر به تماشا رفتیمی

ج: و از شرایط خاطر جوئی و مهمان‌نوازی هیچ باقی نگذاشت

(۶) الف: روزی در میان خرمی پیدا؟ (ظ: بنده را) گفت

ب: روزی میان خرمی بنده را گفت

ج: روزی بنده را گفت

(۷) الف: تو هرگز تماشای دریا کرده‌ای؟ گفتم لی

ب: تو هرگز تماشای دریا کرده‌ای؟ گفتم نه

ج: هرگز تماشای دریا کرده‌ای؟ گفتم نی

(۸) الف: گفت فردا تماشای دریا مهمان منی

ب: گفت فردا به تماشای دریا مهمان منی

ج: فرمود که فردا جهت تماشای دریا ساخته باش

(۹) الف: گفتم فرمان تراست

ب: گفتم فرمان تراست

ج: گفتم فرمان شما راست

(۱۰) الف: بفرمود تا ملاحان را حاضر کردند تا کشتیها راست کنند

ب: بفرمود تا ملاحان فردا را کشتیها راست کنند و ساخته باشند

ج: پس فرمود تا ملاحان کشتیها راست کنند و معد باشند

(۱۱) الف: دیگر روز ملك بنده را به لب دریا برد و در کشتی نشستیم

ب: دیگر روز ملك بنده را به لب دریا برد و در کشتی نشستیم

ج: دیگر روز در دریا نشسته

(۱۲) الف: و مطربان آواز سماع برکشیدند و ملاحان کشتی در میان دریا براندند

ب: و مطربان سماع برکشیدند و ملاحان کشتی براندند و در میان دریا بردند

ج: ...

(۱۳) الف: و ساقیان شراب می گردانیدند

ب: و ساقیان شراب همی پیمودند

ج: ساقیان شراب می پیمودند

(۱۴) الف: و من و ملك پهلوی یکدیگر تنگ نشسته بودیم چنانکه میان ما واسطه‌ای نبود

ب: و من و ملك تنگ به یکدیگر نشسته بودیم چنانکه میان ما واسطه‌ای نبود

ج: و میان من و ملك کسی حائل نبود

(۱۵) الف: و انگشتری در انگشت داشت نکین او یاقوت سرخ، سخت بغایت نیکو صافی

ب: و انگشتری در انگشت داشت نکین او یاقوت سرخ سخت بغایت نیکو صافی و رنگین

ج: و در انگشت ملك انگشتری بود نکینش از یاقوت سرخ

(۱۶) الف: چنانکه بنده از آن نیکوتر ندیده بود

ب: چنانکه بنده از آن نیکوتر ندیده بود

ج: که نیکوتر از آن ندیده بودم

(۱۷) الف: و از جهت نیکوئی هر زمان در آن انگشتی نگاه می‌کردم

ب: و از جهت نیکوئی هر زمان در آن انگشتی نگاه می‌کردم

ج: از غایت خوبی آن نکین هر زمان در انگشت وی نگاه می‌کردم

(۱۸) الف: چون ملك دید که من در انگشتی بسیار می‌نگرم

ب: چون ملك دید که من در انگشتی بسیار می‌نگرم

ج: چون ملك توجه مرا به آن نکین دریافت

(۱۹) الف: انگشتی از انگشت بیرون کرد و پیش من انداخت

ب: انگشتی از انگشت بیرون کرد و پیش من انداخت

ج: از انگشت بیرون کرد و پیش من نهاد

(۲۰) الف: من خدمت کردم، بوسی بر انگشتی دادم و پیش ملك بنهادم

ب: من خدمت کردم و بوسی بر انگشتی دادم و پیش ملك باز نهادم

ج: من بیوسیدم و پیش ملك نهادم

(۲۱) الف: ملك برداشت و پیش من نهاد

ب: ملك برداشت و پیش من نهاد

ج: بازش پیش من نهاد

(۲۲) الف: و گفت انگشتی که از انگشت من بیرون آید بر سبیل هبه دیگر

در انگشت من نرود

ب: و گفت انگشتی که از انگشت من بیرون آمد بر سبیل هبه و

عطا باز در انگشت من نیاید

ج: و گفت انگشت‌رینی که به رسم بخشش از انگشتم بیرون آمده

باز به انگشتم نرود

(۲۳) الف: من گفتم این انگشتی هم انگشت ملك را شاید

- ب: من گفتم این انگشتری ملك را شاید  
 ج: من گفتم این انگشترین هم انگشت ملك را شاید  
 (۲۴) الف: و پیش ملك باز نهادم و ملك پیش بنده نهاد  
 ب: و پیش ملك باز نهادم و ملك باز پیش بنده نهاد  
 ج: دیگر بار پیشم انداخت  
 (۲۵) الف: و بنده از جهت آن که انگشتری بس نیکو و گرانمایه بود  
 ب: و از آن جهت که انگشتری بس نیکو و گرانمایه بود  
 ج: چون یافت بس گرانمایه بود  
 (۲۶) الف: گفتم این در خرمی همی گوید، نباید که در هوشیاری پشیمان  
 شود و بردش رنج آید  
 ب: گفتم این در خرمی می فرماید، نباید که در هشیاری پشیمان شود  
 و بردش رنج آید  
 ج: گفتم شاید که در هشیاری پشیمان شود و خاطرش پریشان گردد  
 (۲۷) الف: انگشتری را باز پیش ملك نهادم  
 ب: انگشتری باز پیش ملك نهادم  
 ج: باز پیش او نهادم  
 (۲۸) الف: ملك انگشتری را برداشت و در دریا انداخت  
 ب: ملك انگشتری را برداشت و در دریا انداخت  
 ج: ملك برداشت و در دریا انداخت  
 (۲۹) الف: من گفتم آه، دریغا این انگشتری  
 ب: من گفتم: آه، دریغ این انگشتری  
 ج: گفتم دریغ از انگشترینی بدان خوبی  
 (۳۰) الف: که اگر دانستی که ملك بحقیقت در انگشت نخواهد برد و در  
 دریا خواهد انداخت باری بیذیرقتی  
 ب: که اگر دانستی که ملك بحقیقت در انگشت نخواهد برد و در



- دریا خواهد انداخت باری پذیرفتی  
 ج: اگر بدانستم که ملك در انگشت نخواهد کرد و به دریا خواهد  
 افکند می‌پذیرفتم
- (۳۱) الله: ملك گفت من چند کُرت پیش تو نهادم و چون دیدم بسیار می‌نگری  
 از انگشت بیرون کردم و به تو بخشیدم  
 ب: ملك گفت من چند کُرت پیش تو نهادم و چون دیدم در آن فراوان  
 می‌نگری از انگشت بیرون کردم و به تو بخشیدم  
 ج: ملك گفت چند کُرت پیش تو کشیدم. قبول نکردی
- (۳۲) الله: اگر تو به نزدیک من عزیزتر و یکوتر از آن بودی ترا بخشیدمی  
 ب: به چشم من اگر تو از آن یکوتر بودی ترا بخشیدمی  
 ج: ...
- (۳۳) الله: ولیکن چاره‌ای بکنم مگر باز تو رسانمش  
 ب: ولیکن چاره‌ای بکنم مگر باز به تو رسانم  
 ج: اما چاره‌ای بکنم که او را به دست تو رسانم
- (۳۴) الله: ملاح را فرمود که لنگرها فروهل و کشتی بر جای بدار  
 ب: ملاح را فرمود که لنگرها فروهل و کشتی بر جای بدار  
 ج: ملاحان را فرمود تا لنگر انداخته کشتیها را نگاه داشتند
- (۳۵) الله: غلام در رسید و آن صندوقچه بیاورد  
 ب: غلام در رسید و آن صندوقچه بیاورد  
 ج: غلام رفت و صندوق را آورد
- (۳۶) الله: سر صندوقچه بر انداخت  
 ب: سر صندوقچه برداشت  
 ج: قفل صندوق بگشاد
- (۳۷) الله: زمانی بود. بر سر آب آمد  
 ب: يك ساعت بود. بر سر آب آمد

ج: بعد از زمانی بر سر آمد  
 (۲۸) الف: سلیمان برگرفت و بدید  
 ب: سلیمان برداشت و بدید  
 ج: سلیمان... برداشت و بدید

از مقایسه سه متن فوق می‌توان دریافت که زبان دو متن الف و ب (یعنی تاریخ بزمکه و سیرالملوک) در بیشتر موارد با هم یکسان است و هیچ شك نیست که دومی عبارات اولی را به عین نقل کرده است. و چون زمان تألیف این دو متن به هم نزدیک است هنوز مختصات صرفی و نحوی زبان تا آن حد تحول نیافته بوده تا نویسندۀ متن دوم از تغییر عبارت ناگزیر باشد. با این حال در چند مورد مقدمات تغییر و تحول را می‌توان دریافت. از آن جمله در عبارت شماره ۵ ترکیب «یکجا بودیمی» به «بهم بودیم» تبدیل شده است؛ در عبارت شماره ۲۶ به جای «همی گوید» صورت «می‌فرماید» آمده؛ در عبارت شماره ۳۳ متن الف «باز تو رسانمش» کلمه «باز» در معنی «بسوی» به کار رفته و این معنی که کهنه بوده و شاید متروک شمرده می‌شده در متن ب به صورت «باز به تو رسانم» تغییر یافته است؛ در عبارت ۳۶ فعل «بر انداختن» به «برداشتن» تبدیل شده، و در عبارت ۳۸ به جای فعل «برگرفتن» فعل «برداشتن» به کار رفته است.

اما در متن ج «روضات الجنات تفاوت با دو متن دیگر فراوان و آشکار است. این مؤلف که یکی از دو متن الف و ب را در پیش داشته چون شیوه بیان آن را نسبت به طرز معمول زمان خود بسیار کهنه و نامأنوس می‌دیده ناچار در آن تصرف کلی کرده تا به زبان جاری زمان خود نزدیک کند. به این طریق که گاهی عبارتهای کهنه و منسوخ را یکسره از قلم انداخته (عبارت شماره ۳۲) و گاهی صیغه‌های متروک فعل را به صیغه‌های متداول زمان خود تبدیل کرده (مانند تبدیل صیغه‌های شرطی «اگر دانستم... پذیرفتم» به «اگر بدانستم... می‌پذیرفتم» در عبارت شماره ۳۵)، گاهی سیاق عبارت را برای پرهیز از کهنگی و غرابت تغییر داده (شماره ۵)

و در مورد دیگر کلمات و فعلهائی را که در زمان او متروک بوده به کلمات دیگر بدل کرده (مانند تبدیل «فرود آوردن» به «منزل دادن» در عبارت شماره ۴) و نکته‌های متعدد دیگر که خواننده خود از دقت و مقایسه سه متن مزبور درمی‌یابد.

(۳۵) اما این مشکلات چندان نیست که پژوهنده را نومید کند و از ادامه کار باز دارد، زیرا که با روش درست و مطالعه کامل هر متن می‌توان نتیجه مطلوب را به دست آورد:

(۱،۳۵) در مرحله نخست باید کوشید که از هر متن نسخه معتبرتر و نزدیک‌تر به زمان تألیف، و اگر ممکن باشد به خط کاتبی که محل زندگی با مؤلف یکی یا بسیار نزدیک باشد ملاک و مأخذ تحقیق قرار گیرد. این کار چنانکه اشاره کردیم در بیشتر موارد ممکن یا آسان نیست. اما در هر حال از آن غافل نباید بود. (۲،۳۵) آنجا که احتمال تصرف کاتب می‌رود، این نکته مسلم است که همیشه این تصرف موجب تبدیل صورت کهن‌تر به صورت تازه‌تر است و عکس آن درست نیست. اما بسیار نادر دیده می‌شود که کاتب توانسته باشد این تصرف و تبدیل را در هر يك از نکات صرفی و نحوی در همه موارد بی‌استثنا اعمال کند. بنابراین هرگاه در متن واحد يك نکته دستوری یا لغوی چند بار به صورت جدیدتر و چند بار به صورت کهن‌تر دیده شود می‌توان حکم کرد که صورت جدید از تصرف کاتب و صورت کهن از اصل تألیف است. این که کدام وجه کهنه‌تر و کدام تازه‌تر است از مقایسه متون هم‌زمان دریافته می‌شود.

(۳،۳۵) در موردی که مؤلف عباراتی یا صفحانی را از متنی کهن‌تر به عین عبارت نقل کرده است نیز دو راه می‌توان پیش گرفت: اول آنکه با کاوش و جستجو در کتب قدیم‌تر اصل و مأخذ اقتباس را به دست بیاوریم و به این طریق دریابیم که عبارات مورد استناد نمونه زبان رایج زمان مؤلف است یا متعلق به زمانی قدیمتر است که در متن اصلی وجود داشته و عیناً نقل شده است. دوم آنکه با مطالعه دقیق سراسر متن و گرد آوردن مثالهای متعدد برای هر نکته، هر جا که طرز تعبیر و شیوه استعمال یکنواخت و یکسان باشد سبب اختلاف را جستجو کنیم، به این



طریق که، از روی متون همزمان، شیوه متداول عصر مؤلف را پیدا کنیم و در مواردی که به عبارتی کهنه‌تر برمی‌خوریم آن را نتیجه نقل و اقتباس از نوشته‌ای قدیم‌تر بشماریم.

برای مثال از همان کتاب آثارالوزراء (اواخر قرن نهم) که چنانکه دیدیم بعضی مطالب کتاب نسائم‌الاسعار را به عین عبارت نقل کرده و مختصات دستوری آن دوره را در عبارات منقول نگه داشته، عباراتی می‌آوریم که چون مربوط به زمان خود نویسنده است و نقل از کتاب قدیم‌تری نیست، درست در همان مورد مذکور در پیش، شیوه جدیدتر را به کار برده است:

«هر روز دلائل رشادت و دیانت آن وزیر با تدیسر ظاهر بود... و عنایت سلطان نیز هرروزه در باره او استوار و در زیادت بود، و مدت بیست سال در آن مهمات به خوبترین وجه اشتغال داشت. و جمیع مردم از او شاکر و راضی بودند.»<sup>۳۷</sup> که اگر به شیوه قدیم‌تر و متناسب با عبارتهای مأخوذ از آثار متقدمان بود بایستی فعلهای این جمله‌ها به صورت دبودی، داشتی، بودندی، نوشته شده باشد.

(۳۶) نخستین تألیف مفصلی که در باره موضوع بحث ما به زبان فارسی نوشته شده کتاب سبک‌شناسی اثر مرحوم ملک‌الشعراى بهار است که در سه جلد در حدود سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۰ انتشار یافت. در این کتاب مسائل و نکات مربوط به سبک خاص بعضی از نویسندگان، با نکته‌های مربوط به تطور و تکامل زبان در طی تاریخ، در آمیخته، و در همه کتاب از يك روش واحد علمی پیروی نشده است. با این همه شامل بسیاری از مطالب درست و دقیق است که پیش از بهار در زبان فارسی گفته و نوشته نشده بود. اما از آن زمان تاکنون مقالات و یادداشتهای فراوان از طرف ادیبان و دانشمندان ایران تألیف یافته و پیشرفت بسیار در این رشته حاصل شده است. در هر حال البته فضل تقدم با مرحوم بهار است.

بسیاری از ادیبان ایران که در چهل سال اخیر به تصحیح و طبع انتقادی نسخه‌های خطی آثار گذشتگان پرداخته‌اند غالباً در مقدمه یا حاشیه یا ذیل آنها

به اختصار یا تفصیل خصوصیات صرفی و نحوی و لغوی متن را یادداشت کردمانند که مورد استفاده پژوهندگان قرار می‌گیرد. ثبت فهرست این‌گونه یادداشتها کار ما را به درازا خواهد کشید. مقالات متعدد و غالباً بسیار سودمند نیز از نویسندگان ایران در مجله‌های علمی و ادبی این دوران انتشار یافته است که به جای خود از هر کدام که مورد استفاده ما واقع شود نام خواهیم برد.

مقالات و تحقیقات دانشمندان غربی درباره تحول تاریخی فارسی دری فراوان نیست. چند مقاله از آقای تلکدی<sup>۳۸</sup> در مجله شرق‌شناسی مجارستان در این باب منتشر شده است. و شاید مقالات و یادداشت‌های دیگری در مجله‌های خاورشناسی و زبان‌شناسی کشورهای دیگر انتشار یافته باشد که من ندیده‌ام.

اما تحقیق عمیق و مبسوطی که درباره قسمتی از این موضوع انجام گرفته کار آقای ژیلبر لازار استاد دانشکده ادبیات پاریس و رئیس انستیتوی ایران‌شناسی است که در سال ۱۹۶۳ با عنوان زبان قدیمترین آثار نثر فارسی به زبان فرانسوی منتشر شد.<sup>۳۹</sup>

در این کتاب نکته‌های مربوط به خصوصیات صرفی و نحوی متون فارسی تا پایان دوره اول که ما آن را دوره «رشد و تکوین» خواندیم با دقتی عالمانه ثبت شده و مورد بحث قرار گرفته است.

اما آنچه در تلو کتاب حاضر به نظر خوانندگان می‌رسد نتیجه بیست و چند سال کار مداوم نگارنده است که در ضمن تدریس «تاریخ زبان فارسی» در دانشکده ادبیات تهران انجام داده‌ام.

روش کار چنین بوده است که نخست فهرستی از نکته‌های مورد نظر تهیه کردم و هر سال در مجلس درس برای دانشجویان به تفصیل و توضیح آنها پرداختم و سپس يك یا چند نکته را برای کار عملی ایشان انتخاب کردم و به هر دانشجویی

38) Telegdi., S., (*Acta Orient. Hung.*).

39) Lazard., G., *La Langue des plus anciens monuments de la prose persane*, Paris, 1963.

یکی از متون معتبر را دادم تا آن نکته‌ها را در آن کتاب مطالعه کند و شواهد و امثال را فراهم بیاورد و تا آنجا که می‌تواند درباره شیوه استعمال نویسنده کتاب در مورد آن يك يا چند نکته اظهار نظر کند. البته نتیجه کار همه ایشان پسندیده و سودمند بود. اما به این طریق مواد فراوان فراهم آمد که برای تدوین این کتاب مورد استفاده قرار گرفت.

از سال ۱۳۴۳ که «بنیاد فرهنگ ایران» تأسیس یافت شعبه خاصی در این دستگاه ایجاد شد که به سرپرستی نگارنده کار تحقیق و تدوین یادداشتهای مربوط به این رشته را ادامه داد و همین امر موجب آمد که این کار عظیم و بسی پایان سرانجامی بیابد و فرصت و امکان تألیف و تدوین یادداشتهائی را که شماره آنها از چند صد هزار درمی‌گذرد برای مؤلف این کتاب فراهم بیاورد.

اکنون امید است که اگر عمری باشد این کار دراز به انجام برسد و حاصل آن مقدمه‌ای باشد برای هزاران کار ناکرده که درباره تاریخ هزار ساله زبان فارسی باید با کوشش دانشمندان اکنون و آینده انجام یابد.

## فهرست لغات و اصطلاحات

|        |             |                       |
|--------|-------------|-----------------------|
| ۱۵۸    | ossète      | آسی (قوم)             |
| ۱۱۸    | asiatique   | آسیائیک (زبان)        |
| ۱۲۷    | achéen      | آکه‌ای (گروه زبان)    |
| ۱۱۷    | altaï       | آلتایی (خانواده زبان) |
| ۲۴     | momentanée  | آنی                   |
| ۲۶، ۲۹ | sonore      | آوایی                 |
| ۶۲     | ton         | آهنگ                  |
| ۱۸۷    | vocatif     | آئی (حالت)            |
| ۸۹     | morphème    | اجزاء صرفی            |
| ۱۸۹    | indicatif   | اخباری (وجه)          |
| ۱۲     | hauteur     | ارتفاع — «زیر و بمی»  |
| ۱۸۷    | ablatif     | ازی (حالت)            |
| ۱۲۸    | osque       | اسکی (زبان)           |
| ۱۳۲    | slave       | اسلاوی (گروه زبان)    |
| ۱۳۲    | vieux slave | اسلاوی باستان (زبان)  |
| ۱۳۲    | slovaque    | اسلواکی (زبان)        |
| ۱۸۲    | substantif  | اسم                   |
| ۱۳۲    | slovène     | اسلوون (شعبه زبان)    |

|            |                       |                                          |
|------------|-----------------------|------------------------------------------|
| ۱۱۷        | akkadien              | اکدی (زبان)                              |
| ۱۹۰        | présent               | اکنون (زمان)                             |
| ۱۸۹        | subjonctif            | التزامی (وجه)                            |
| ۹۷         | tabou                 | اقاظ حرام                                |
| ۶۰، ۳۸، ۱۳ | durée                 | امتداد ← «کمیت»                          |
| ۱۸۹        | impératif             | امری (وجه)                               |
| ۱۸۷        | locatif               | اندزی (حالت)                             |
| ۲۲، ۲۱     | occlusive             | انسدادی                                  |
| ۲۲         | constrictive          | انقباضی                                  |
| ۱۱۷        | ouralien              | اورالی (خانواده زبانها) ← فین و اوگریائی |
| ۱۲۸        | ombrien               | اومبری (زبان)                            |
| ۱۲۹        | italien               | ایتالیائی (گروه زبان)                    |
| ۱۲۸، ۱۲۴   | italique              | ایتالیک (خانواده زبان)                   |
| ۲۰۱        | moyen iranien         | ایرانی میانه                             |
| ۱۲۷        | éolien                | اثولی (گروه گویش)                        |
| ۱۹۰        | voix                  | باب                                      |
| ۱۵۸        | bactriens             | باخترانیان (قوم)                         |
| ۱۳۳        | baltique              | بالتی (گروه زبان)                        |
| ۱۸۸        | instrumental          | بائی (حالت)                              |
| ۱۸۸        | datif                 | برایی (حالت)                             |
| ۱۲۵        |                       | براهمی (خط) ← برهمایی                    |
| ۱۳۱        | breton                | برتونی (زبان)                            |
| ۲۳۷        | brahmi                | برهمایی (خط)                             |
| ۱۳۴        | bulgare               | بلغاری (شعبه زبان)                       |
| ۱۳۱        | britannique           | بریتانیایی (زبان)                        |
| ۱۲         | grave                 | بم                                       |
| ۴۶، ۲۹     | sourde                | بی آوا                                   |
| ۲۰۶        | parsik                | پارسیک                                   |
| ۲۰۶        | moyen persan          | پارسی میانه                              |
| ۱۹۵        | base (proposition de) | پایه (جمله)                              |
| ۲۳۷        | prakrite              | پراکریت (زبان)                           |



|          |                                    |                          |
|----------|------------------------------------|--------------------------|
| ۲۷       | voile du palais                    | پرده کام                 |
| ۱۲۹      | provençal                          | پرووانسی (گروه زبان)     |
| ۱۳۳      | vieux prussien                     | پروسی باستان (شعبه زبان) |
| ۳۱       | postpalatal                        | پسکامی                   |
| ۱۸۶      | suffixe                            | پسونند                   |
| ۲۰۶، ۱۸۱ | pahlavanik                         | پهلوانیک                 |
| ۲۰۳      | pahlavi                            | پهلوی                    |
| ۱۱       | énoncé                             | پیام                     |
| ۱۹۵، ۱۹۲ | subordonnée (proposition)          | پیرو (جمله)              |
| ۳۱       | prépalatal                         | پیشکامی                  |
| ۱۸۶      | préfixe                            | پیشوند                   |
| ۱۹۳      | préverbe                           | پیشوند فعل               |
| ۱۰۸      | agglutinante                       | پیوندی (زبانهای)         |
| ۲۴       | cordes vocales                     | تار آواها                |
| ۱۱۴      | l'histoire d'une langue            | تاریخ زبان               |
| ۱۸۹      | injonctif                          | تأکیدی (وجه)             |
| ۱۹۱      | perfectif                          | تام (نمود)               |
| ۱۲۳      | analytique                         | تحلیلی (زبان)            |
| ۸۰       | évolution du système morphologique | تحولات صرفی              |
| ۸۰       | évolution de la syntaxe            | تحولات نحوی              |
| ۸۰       | changements de mots                | تحول الفاظ               |
| ۸۰       | changements de significations      | تحول معانی               |
| ۸۵، ۸۰   | changements phonétiques            | تحول واکها               |
| ۱۲۳      | synthétique                        | ترکیبی (زبان)            |
| ۴۹       | chuintante                         | نفشی                     |
| ۴۸       | vibrante                           | تکریری                   |
| ۱۰۸      | monosyllabique                     | تک هجایی (زبانهای)       |
| ۶۵       | accent                             | تکبه                     |
| ۶۳       | accent de hauteur                  | تکبه ارتفاع              |
| ۳۸       | accent d'insistance                | تکبه تأکید               |
| ۶۳       | accent d'intensité                 | تکبه شدت                 |
| ۳۸       | accent affectif                    | تکبه عاطفی               |
| ۶۲       | accent du mot                      | تکبه کلمه                |

|            |                        |                         |
|------------|------------------------|-------------------------|
| ۶۳         | accent musical         | تکیه موسیقی             |
| ۳۸         | accent syntactique     | تکیه نحوی               |
| ۶۳         | accent expiratoire     | تکیه نفس                |
| ۱۸۹        | optatif                | تمنایی (وجه)            |
| ۱۸۷        | désinence              | جزء صرفی                |
| ۷۹         | genre                  | جنس                     |
| ۱۳۲        | tchéque                | چکی                     |
| ۹۳         | cas                    | حالت نحوی               |
| ۱۲۲        | hittite                | حیتی (زبان)             |
| ۱۲۵، ۱۲۴   | hittite hiéroglyphique | حیتی هیروگلیفی (خط)     |
| ۱۶         | lettre                 | حرف                     |
| ۲۲         | ventricule morgagni    | حفره مورگانی            |
| ۲۶         | pharynx                | حلق                     |
| ۳۱         | pharyngal              | حلقی                    |
| ۲۳         | larynx                 | حنجره                   |
| ۱۳، ۱۲     | bruit                  | خشه                     |
| ۱۲         | parenté linguistique   | خویشاوندی — هم‌خانوادگی |
| ۲۷، ۲۶، ۲۲ | cavité nasale          | خیشوم                   |
| ۲۹         | nasal                  | خیشومی                  |
| ۱۱         | signifiant             | دالّ                    |
| ۱۲۷        | dorien                 | دری (گوش)               |
| ۱۱۲        | la grammaire comparée  | دستور تطبیقی زبان       |
| ۳۰         | dentale                | دندانی                  |
| ۲۸         | bilatérale             | دوکناری                 |
| ۳۱         | bilabiale              | دولبی                   |

|               |                             |                              |
|---------------|-----------------------------|------------------------------|
| ۲۹            | buccal                      | دهانی                        |
| ۱۸۹           | 3 <sup>e</sup> personne     | دیگر کس                      |
| ۱۸۸           | accusatif                   | رای (حالت)                   |
| ۶۰            | furtive (voyelle)           | ربوده (مصوت)، مختلسه، مجهوله |
| ۲۵۵           | liquide                     | روان                         |
| ۱۲۹           | romans                      | رومیایی (زبانهای)            |
| ۱۳۲           | runique                     | رونی (القبا)                 |
| ۱۸۴           | racine                      | ریشه                         |
| ۱۱، ۱۰        | la langue                   | زبان                         |
| ۷، ۶          | le langage visuel           | زبان دیدنی                   |
| ۶             | la linguistique             | زبان‌شناسی                   |
| ۱۱۲، ۱۱۳      | la linguistique historique  | زبان‌شناسی تاریخی            |
| ۱۱۳           | la linguistique comparative | زبان‌شناسی تطبیقی            |
| ۲۵            | épiglotte                   | زبانک                        |
| ۵             | le langage parlé            | زبان گفتار                   |
| ۵             | le langage articulé         | زبان ملفوظ                   |
| ۵             | le langage écrit            | زبان نگاشتنی                 |
| ۴۰            | les langues quantitatives   | زبانهای کمی                  |
| ۱۱۸           | les langues isolantes       | زبانهای منفرد                |
| ۱۲            | temps                       | زمان                         |
| ۴۴            | continue                    | زمانی                        |
| ۱۳، ۱۲        | timbre                      | زنگ (صوت)                    |
| ۱۲            | aigu                        | زیر (صوت)                    |
| ۱۳، ۱۲        | hauteur musical             | زیر و بمی ← ارتفاع           |
| ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۱۳ | germain                     | ژرمنی                        |
| ۷۹            | forme                       | ساخت (صیغه)                  |
| ۱۰۸           | structurale                 | ساختمانی (رده‌بندی) ← «نوعی» |



|                |                           |                             |
|----------------|---------------------------|-----------------------------|
| ۱۲             | simple                    | ساده (صوت)                  |
| ۱۲۹            | sarde                     | ساردی (گروه زبان)           |
| ۱۱۷            | chamito-sémitique         | سام و حامی (خانواده زبانها) |
| ۱۲۲            | sémitique                 | سامی (گروه زبانهای)         |
| ۴۹             | fricative                 | سایشی                       |
| ۲۷             | palais dur                | سختکام                      |
| ۱۱             | parole                    | سخن                         |
| ۱۳۲            | serbe                     | سربی (شعبه زبان)            |
| ۱۳۰            | celtique                  | سلتی (خانواده زبانهای)      |
| ۲۵             | oesophage                 | سوراخ گلو                   |
| ۱۳۲            | cyrillique                | سیریلی (خط)                 |
| ۱۸۹            | personne                  | شخص                         |
| ۱۳-۱۲          | intensité                 | شدت                         |
| ۷۹             | nombre                    | شمار ← «عدد»                |
| ۱۹۱            | désinence                 | شناسه                       |
| ۱۸۹            | 2 <sup>ème</sup> personne | شئونده                      |
| ۳۲، ۲۱، ۲۰، ۱۸ | consonne                  | صامت                        |
| ۱۰۸            | flexionnelle              | صرفی (زبانهای)              |
| ۱۹۷            | adjectif démonstratif     | صفت اشاری                   |
| ۲۹             | sifflante                 | صفیری                       |
| ۱۲             | son                       | صوت                         |
| ۱۲             | son musical               | صوت موسیقائی                |
| ۱۳             | son du langage            | صوت گفتار                   |
| ۷              | pictographie              | صورت نگاری                  |
| ۸۸             |                           | عدد ← «شمار»                |
| ۲۴، ۲۳         | cricoïde                  | غضروف انگشتری               |
| ۲۴             | thyroïde                  | غضروف سپروار یا دریچهوار    |

|           |                          |                           |
|-----------|--------------------------|---------------------------|
| ۲۵ ، ۲۴   | aryténoïde               | غضروف فنجانی              |
| ۱۹        | nasal                    | غنه                       |
| ۱۹۱       | imperfectif              | غیر تام                   |
| ۱۹۱       | flamand                  | فلامانی (زبان)            |
| ۱۱۷       | finno-ougrienne          | فین و اوگریائی ← «اورالی» |
| ۹۶        | les mots historiques     | کلمات تاریخی              |
| ۳۷        | quantitatif              | کمی                       |
| ۳۸        |                          | کمیت ← «امتداد»           |
| ۴۸        | latéral                  | کناری                     |
| ۱۸۷       | nominatif                | کنایی (حالت)              |
| ۱۳۱       | cornique                 | کورنوالی (زبان)           |
| ۳۷        | qualitatif               | کیفی                      |
| ۱۳۱       | gallois                  | گالی (شعبه زبان)          |
| ۱۳۱       | gaélique                 | گائلی (زبانهای)           |
| ۱۹۵       | prédicat                 | گزاره                     |
| ۲۶۳ ، ۱۹۰ | actif                    | گذرا (باب)                |
| ۱۹۱       | prétérit (passé)         | گذشته (زمان)              |
| ۱۰        | parole                   | گفتار                     |
| ۱۳۱       | gotique                  | گوتی (زبان)               |
| ۱۸۹       | 1 <sup>re</sup> personne | گوینده                    |
| ۳۱        | labiodentale             | لب و دندانی               |
| ۵۰        | labiovélaire             | لب و ملازی                |
| ۳۱        | labiale                  | لبی                       |
| ۱۳۳       | lette                    | لنی (زبان)                |
| ۳۰        | gingival                 | لثوی                      |
| ۱۲۷       | lesbien                  | لسبی (گویش)               |
| ۱۳۴       | polonais                 | لهستانی (زبان)            |

|             |                     |                            |
|-------------|---------------------|----------------------------|
| ۱۳۳         | lituanien           | لیتوانی (زبان)             |
| ۵۶          | semi-voyelle        | لین (حرف عربی)             |
| ۱۸۵         | thème               | ماده ← مایه                |
| ۱۸۵         | thématique          | ماده ساز                   |
| ۸۹          | thème               | مایه ← ماده                |
| ۱۹۴         | complément du verbe | متمم فعل                   |
| ۱۹۰         | passif              | مجهول (باب)                |
| ۶۰          |                     | مجهوله ← «ربوده» و «مختله» |
| ۶۰          |                     | مختله ← «ربوده» و «مجهوله» |
| ۱۱          | signifié            | مدلول                      |
| ۱۳          | distance d'ouïe     | مسافت شنوائی               |
| ۲۰، ۱۸، ۱۶  | voyelle             | مصوت                       |
| ۳۳، ۳۱      |                     |                            |
| ۵۸، ۳۶      | voyelle fermée      | مصوت بسته                  |
| ۱۸۲         | voyelle longue      | مصوت بلند (ممدود)          |
| ۳۵          | voyelle postérieure | مصوت پسین                  |
| ۳۵          | voyelle antérieure  | مصوت پیشین                 |
| ۱۸۳، ۳۷     | voyelle simple      | مصوت ساده                  |
| ۱۸۲         | voyelle brève       | مصوت کوتاه (مقصور)         |
| ۵۸، ۳۶      | voyelle ouverte     | مصوت گشاده                 |
| ۱۸۳، ۴۱، ۴۰ | diphthongue         | مصوت مرکب                  |
| ۱۷          |                     | مصوت مقصور ← «مصوت کوتاه»  |
| ۱۷          |                     | مصوت ممدود ← «مصوت بلند»   |
| ۳۵          | voyelle médiale     | مصوت میانین                |
| ۱۱          | sens                | معنی                       |
| ۱۵، ۱۲      | distinctif          | مفارق                      |
| ۲۷          | uvula               | ملازه                      |
| ۳۱          | vélaire             | ملازی                      |
| ۳۱          | médiopalatal        | میانکامی                   |
| ۱۹۰         | moyen               | ناگذر (باب)                |
| ۱۸۵، ۱۸۲    | nom                 | نام                        |

|                |                |                               |
|----------------|----------------|-------------------------------|
| ۱۹۰            | aoriste        | نامعین (زمان)                 |
| ۲۷             | palais mou     | نرم کام                       |
| ۱۱             | signe          | نشانه                         |
| ۲۷             | aspirée        | نفسی                          |
| ۱۹۰            | aspect         | نمود                          |
| ۱۸۷            | sujet          | نهاد                          |
| ۱۰۸            | typologique    | نوعی (رده بندی) ← «ساختمانی»  |
| ۲۹             | semi-voyelle   | نیم مصوت                      |
| ۱۸۸، ۱۸۷       | génitif        | وابستگی (حالت)                |
| ۱۳۶            | vocabulaire    | واژگان                        |
| ۲۸، ۲۰، ۱۸، ۱۷ | phonème        | واک                           |
| ۱۸۹            | mode           | وجه                           |
| ۲۳۸            | hephtalite     | هپتالی (هیاطله مورخان اسلامی) |
| ۵۵             | syllabe        | هجاء                          |
| ۱۲۰            |                | همخانوادگی ← «خویشاوندی»      |
| ۱۳۲            | yiddish        | یدیش (زبان)                   |
| ۲۸             | unilatérale    | یک کناری                      |
| ۱۲۷            | ionien-attique | یونی - آتنی «گویش»            |

## منابع و مراجع

### اصول و کلیات

- Bloomfield, L.: *Language*, New York, 1958.
- Breal, M.: *Essai de sémantique*, Paris, 1924.
- Darmesteter, A.: *La vie des mots*, Paris, 1948.
- Dauzat, A.: *La philosophie du langage*, Paris, 1948.
- Gleason, H. A.: *An Introduction to Descriptive Linguistics*, New York, 1965.
- Gray, L. H.: *Foundation of Language*, New York, 1958.
- Gregoire, A.: *La Linguistique*, Paris, 1948.
- Guiraud, P.: *La Grammaire*, Paris, 1967.
- Lyons, J.: *Introduction to Theoretical Linguistics*, Cambridge, 1968.
- Marouzeau, J.: *Lexique de la terminologie linguistique*, Paris, 1961.
- Martinet, A.: *Éléments de linguistique générale*, 4<sup>e</sup> édition, Paris, 1964.
- .: (sous la direction): *Le langage*, Encyclopedie de la Pléiade, Paris, 1968.
- Meillet, A.: *Caractères généraux des langues germaniques*, Paris, 1941.
- .: *Introduction à l'étude comparative des langues indo-européens*, Paris, 1949.
- .: "La déclinaison et l'accent d'intensité en Perse," *J. A.*, mars-avril, 1900.
- .: *La méthode comparative en linguistique historique*, Oslo, 1928.
- .: *Les dialectes indo-européens*, Paris, 1950.
- .: *Linguistique historique et linguistique générale*, 2vols, Paris, 1938-1948.
- Meillet, A. et Cohen, M.: "Les langues du monde," CNRS, 1952.
- Mounin, G.: *Histoire de la linguistique des origines au XX<sup>e</sup> siècle*, Paris, 1967.
- Pei, M.: *Histoire du langage*, Trad. fr., Paris, 1954.
- Perrot, J.: *La linguistique*, Paris, 1959.
- Saussure, F. de: *Cours de linguistique générale*, Paris, 1946.
- Schone, M.: *Vie et mort des mots*, Paris, 1951.
- Sturtevant, E. H.: *An Introduction to Linguistic Science*, New York, 1960.
- Vendryes, J.: *Le langage*, Paris, 1968.
- Wartburg, W. V.: *Problèmes et méthodes de la linguistique*, Paris, 1940.



ابو منصور عبدالملک بن محمد ثعالی، فقه‌الله و سرالعربی، قاهره، ۱۲۵۷.  
جلال‌الدین سیوطی، المزهر، قاهره.

### زبان سومری

Cramer, S. N.: *L'histoire commence á Sumer*, Paris, 1954.

### زبان اوستائی

Darmesteter, J.: *The Zend-Avesta*, 2 vols., Oxford, 1895.  
Duchesne-Guillemin, J.: *Zoroastre*, Paris, 1948.  
Geldner, K.: *Avesta, the Sacred Books of Persia*, Stuttgart, 1885.  
Harlez, C. de: *Manuel de la langue de l'Avesta*, Paris, 1882.  
Sokolov, S. N.: *The Avestan language*, Nauka, Moscow, 1967.  
Taraporvala, I.I.S.: *The Divine Songs of Zarathushtra*, Bombay, 1951.

### زبان پارسی باستان

Gershevitch, I.: *Old Iranian Literature*, Iranistik (Handbuch der Orientalistik) E. J. Brill, 1968.  
Girshmann, R.: *Persia from the Origins to Alexander the Great*, 1968.  
Hudson-Williams, T.: *A Short Grammar of Old Persian*, Cardiff, 1963.  
Kent, R. G.: *Old Persian Grammar*, New Haven, 1953.  
Meillet, A. et Benveniste, E.: *Grammaire du vieux Perse*, Paris, 1931.  
Molé M.: *L'Iran ancien*, Paris, 1965.

### زبان پهلوی

#### (پهلوانیک - پارسیک)

Barr, K.: *Bruchstücke einer Pahlavi-Übersetzung der Psalmen*, Berlin, 1933.  
Blochet, E.: *Études de grammaire Pehlevi*, E. Guilmoto éditeur, Paris.  
Boyce, M.: *Middle Persian Literature*, Iranistik, E. J. Brill, 1968.  
———.: *The Manichean Hymn Cycles in Parthian*, London Oriental Series, Vol. 3, 1954.  
———.: *The Manichean Literature in Middle Iranian*, Iranistik, E. J. Brill, 1968.  
Ghilain, A.: *Essai sur la langue parthe*, Louvain, 1939.  
Girshmann, R.: *Iran, Parthians and Sassanians*, 1962.  
Henning, W. B.: *The Pahlavi Inscriptions*, Tehran, 1950.

و ترجمه فارسی آن با عنوان «کتابهای پهلوی» خطابه پروفیسور و. ب. هنینگ در انجمن ایرانشناسی، ترجمه دکتر محمد مبین، مجله یمن، سال ۳، شماره ۶، ۱۳۲۹ شمسی.

Hertzfeld, E.: *Paikuli, Monuments and Inscriptions of the Early History of the Sassanian Empire*, 2 vols., Berlin, 1924.  
Müller, F. W. K.: *Ein Doppelblatt aus einen Manichäischen Hymenbuh*, (Mahnma-ga), Berlin, 1913.  
Salemman, C.: *A Middle Persian Grammar*, transl. by Bogdanov, Bombay, 1930.

- تاداویا، ج. : زبان و ادبیات پهلوی، ترجمه س. نجم آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.  
 راستارگویا، و. س. : دستور زبان فارسی میانه، ترجمه دکتر ولی الله شادان، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.

### زبان سغدی

- Benveniste, E.: 2<sup>e</sup> partie, morphologie, syntaxe et glossaire, Paul Geutner, Paris, 1923.  
 ———: Textes sogdiens, édités, traduits et commentés, Mission Pelliot, I II I, Paris, 1940.  
 Bogolyubov, M. N.: Sogdijskie Dokumenty S. Gory Mug. III, Moskva, 1963.  
 Gauthiot, R.: Essais de grammaire sogdienne, I<sup>e</sup> partie, phonétique, Paul Geutner, Paris, 1923.  
 Gershevitch, I.: A Grammar of Manichean Sogdian, Oxford, 1954.

### زبان خوارزمی

- Benzing, J.: Das Chwaresmische Sprachmaterial einer Handschrift der "Muqaddimat al-Adab", von Zamaxšari, Wiesbaden, 1968.  
 ترجمه مقدمه الادب بالخوارزمیه، للعلامة محمود بن عمر الزمخشری، چاپ استانبول، ۱۹۵۱.

### زبان ختنی

- Bailey, H. W.: Khotanese Textes, 1-6, Cambridge, 1945-1968.  
 Codices Khotanese, with an introduction by H. W. Bailey, Copenhagen, 1938.  
 Konov, S.: Primer of Khotanese Saka, Oslo, 1949.

### درباره خط

- Cohen, M.: Ecritures, Paris, 1953.  
 Diringer, D.: The Alphabet. 2 vols., London, 1968.  
 ———: Writing, New York, 1962.

### تاریخ زبانهای ایرانی و فارسی

- Bailey, H. W.: "The Persian Language", The Legacy of Persia, Oxford, 1963.  
 Darmesteter, J.: Études iraniennes, 2 vols., Paris, 1883.  
 اورانسکی، ای. ام. : زبانهای ایرانی، ترجمه کریم کشاورز (از روسی)، چاپ نشده.  
 ———: مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز (از روسی)، چاپ نشده.

### زبانهای سامی

- Cohen, M.: Essai comparatif sur le vocabulaire et la phonétique du chamito-sémitique, Paris, 1947.  
 ———: Les résultats acquis de la grammaire chamito-sémitique, Paris, 1933.

Diakonoff, I. M.: *Semito-Hamitic Languages*, Nauka Publishing House, Moscow, 1965.

### زبان آسی

ابوالقاسمی، محسن، درباره زبان آسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.

### گویشهای کناره خزر

کبا، صادق، واژه‌نامه گرگانی، دانشگاه تهران (۱۳۳۵).  
کبا، صادق، واژه‌نامه طبری، ایران کوده، شماره ۹ تهران (۱۳۱۶ یزدگردی).

### گویشهای حوزه سمنان

ستوده، منوچهر، فرهنگ سمنانی، سرخه‌ای، لاسگردی، سنگری، شهیرزادی، دانشگاه تهران (۱۳۴۲).

### گویشهای حوزه اراک

کبا، صادق، گویش آشتیان، دانشگاه تهران (۱۳۳۵).  
مقدم، م.، گویشهای وفس و آشتیان و قفوش، ایران کوده (۱۳۱۸ یزدگردی).

### گویش یزدی

ستوده، منوچهر، فرهنگ کرمانی، فرهنگ ایران زمین، تهران (۱۳۳۵).  
سروشیان، جمشید سروش، فرهنگ بهدینان (زردشتیان یزد و کرمان)، نشریه فرهنگ ایران زمین، تهران (۱۳۳۵).

### گویشهای تاتی جنوبی

Yar-Shater, E., *A Grammar of Southern Tati Dialects*. Mouton The Hague, Paris 1969.

### گویشهای دیگر ایرانی نو

*Le Langage*, Encyclopedie de la Pléiade, Paris, 1968.

*Les Langues du monde*, S.L.P., Paris, 1968.

Lazard, G., "Caractères distinctifs de la langue tadjike," *BSLP*, tome 52, fasc. I., Paris, 1954.

Minorsky, V., "Les Tsignanes lulis et Lurs persans," *J. A.*, tome CCXVII, No. 2, Juin 1931.



- اورانسکی، ای. ام: زبانهای ایرانی، مسکو ۱۹۶۳، ترجمه فارسی: کریم کشاورز، (چاپ نشده).
- \_\_\_\_\_: مقدمة فقه اللغة ایرانی، مسکو ۱۹۶۰، ترجمه فارسی: کریم کشاورز، (چاپ نشده).
- پژواک، عتیق‌الله، غوریان، انجمن تاریخ افغانستان، کابل (۱۳۴۵).
- راست، نیکلا: مآخذ لهجه‌شناسی ایرانی، فرهنگ ایران زمین، ج ۱، شماره ۱، فروردین ۱۳۳۲.

### واک‌شناسی و تحول واکها

- Andreas, F.U., Henning, W.B., *Mitteliranische Manichäica aus Chinesisch-Turkestan*, t. III, Berlin, 1932-34.
- Bartholomae, Ch., *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin, 1961.
- Cantineau, J.: "Esquisse d'une phonologie de l'arabe classique," *BSL*, t. 43, fasc. 1, Paris, 1947.
- Ferguson, Ch. A.: *Word Stress in Persian Language*, 1957.
- Fleisch, H.: *Études de phonétique arabe*, Mel. de l'Université S. J. t. XXVIII, fasc. 8, Beyrouth, 1950.
- Fouché, P.: *La phonétique historique du français*, Paris.
- Gauthiot, R.: "De l'accent d'intensité iranien", *MSL*, t. XX, fasc 1, 1916.
- \_\_\_\_\_ : "De la réduction de la finale nominale en iranien," *MSL*, t. XX, fasc. 2, 1916.
- Grammont, T. M.: *Traité de phonétique*, Paris, 1946.
- Hockett, C. F.: *A Manual of Phonology*, Baltimore, 1955.
- Horne, P., *Grundriss der Neupersischen Etymologie*, Strassburg, 1893.
- Kent, R. G., *Old Persian*, New Haven, 1950.
- Kramsky, J.: *A Study in the Phonology of Modern Persian*, Archiv Orientalni, Vol. XI, No. 1, Praha, 1939.
- Mackenzie, D.N., *A Concise Pahlavi Dictionary*, London, 1971.
- Malmberg, B.: *La phonétique*, Paris, 1964.
- Nyberg, H.S., *Hilfsbuch der Pehleui*, Uppsala, 1928-31.
- Pike: *Phonetics*, Ann Arbor, 1943.
- Salemann, C., *A Middle-Persian Grammar*, trans. Bogdanov, Bombay, 1930.
- Stetson, R. H.: *Bases of Phonology*, Ohio, 1945.
- Troubetzkoy, N. S.: *Principes de phonologie*, trad. française par J. Cantineau, Paris, 1949.
- Ward, I. C.: *The Phonetics of English*, London, 1944.

بهار، مهرداد، واژه‌نامهٔ بندهش، تهران (۱۳۴۸).

تفضلی، احمد، واژه‌نامهٔ مینوی خرد، تهران (۱۳۴۹).

### کتابهای ذیل نیز مورد مراجعه و استفاده واقع شده است

- ناتل خانلری، پرویز: تحقیق انتقادی در عروض فارسی و چگونگی تحول اوزان غزل، دانشگاه تهران، ۱۳۲۷.
- \_\_\_\_\_: وزن شعر فارسی، چاپ دوم، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.

- احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، للمقدسی المعروف بالبشاری، لندن، ۱۹۵۶ م.
- اساس الاقتباس، خواجه نصیرالدین طوسی، تصحیح مدرس رضوی، تهران ۱۳۲۶.
- تحقیق ماللهند، ابوریحان بیرونی، حیدرآباد دکن.
- التنبیه علی حدوث التصحیف، حمزة بن الحسن الاصفهانی، تصحیح الشیخ محمد حسن آل یاسین، بغداد، ۱۹۶۷ م.
- دستور اللغة، بدیع الزمان نطنزی، نسخة خطی کتابخانه لغتنامه دهخدا.
- کتاب سیبویه، چاپ بولاق، ۱۳۱۶ هـ. ق.
- الشفاء، ابن سینا، چاپ سنگی تهران، ۱۳۵۵ هـ. ق.
- صورة الارض، ابی القاسم بن حوقل النصیبی، چاپ مکتبة الحباة، بیروت، ۱۹۵۹ م.
- الفهرست، ابن النديم، قاهره، ۱۳۴۸ هـ. ق.
- مخارج الحروف یا اسباب حدوث الحروف، تصنیف شیخ الرئيس ابوعلی سینا، تصحیح و ترجمه دکتر پرویز ناتل خانلری، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸.
- المسالک و الممالک، تألیف ابی اسحق ابراهیم بن محمد القاسمی الاصطخری (المعروف بالکرخی)، چاپ مصر (تراثنا)، ۱۹۶۱ م.
- معجم البلدان، یاقوت حموی، چاپ بیروت، ۱۹۵۵ م.
- المعجم فی معاییر اشعار العجم، تألیف شمس الدین محمد بن قیس الرازی، تصحیح محمد قزوینی، با مقابلة مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۳۸.
- معیار الاشعار، خواجه نصیرالدین طوسی، تهران.
- الموسیقی الکبیر، ابونصر فارابی، تصحیح عطاس عبدالملک خشیبه و دکتر محمود احمد الحنفی، قاهره، ۱۹۶۷ م.
- میزان الشعر فی عروض العرب و العجم، کفام بن کیرقور سرغوصیان، چاپ قسطنطنیه، ۱۳۵۸ هـ. ق.
- نهج الادب، حکیم نجم الفنی خان ملامحمد دامپوری، لکنهو، ۱۹۱۹ م.
- ویس و دامین، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، ۱۳۳۸.